

4р.25к.

ИЗДАТЕЛЬСТВО
ЛЕНИНГРАДСКОГО УНИВЕРСИТЕТА
1959

$\frac{G}{5A}$ III

C 117-81 R
Henn 42

ТАҶРИХ-И БАДАХШАН
"История Бадехшана"

Подписано к печати 4 III 1959 г.
М-05166. Уч.изд.л. 5,7. Печ.л.
20,5. Бум.л. 10,25. Формат
бумаги 60х92 1/16. Тираж 2000
экз. Заказ Р-278.

Типография ЛОЛГУ Ленинград
Университетская наб.7/9.

تاریخ و جغرافیای
بادکشان
کار
تاریخ و جغرافیای
بادکشان
تاریخ و جغرافیای
بادکشان

СОДЕРЖАНИЕ

Введение	3 - 25
Указатели	26 - 68
Текст	1 - 107



نام کتاب	تاریخ ثبت دفتر ۱۱
شماره عمومی	۱۷۵۵۶۴
شماره خصوصی	

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
بخش کتابت و نگارش
تاریخ ثبت: ۵، ۱۱، ۷۷
شماره قفسه: ۵۶
شماره کتاب: ۱۸۴
شماره مسلسل:

از سرفند کویچه آمده در فصل در موضع خم میرگنت
 و زبیده درین هنگام سعادت فرجام بر خنمود این واقعه
 چون آثار صلاحیت کلانی و طواری قابلیت کار دانی
 از همین مبسب امیر یار پیکان و شرح
 و لایحه به بالای سرزنش می نمودی می یافت ستاره
 بندی با بر آنکه گفته کل الامر بهر توبه با و قاتل موافق
 ثبت التعمیر و دیگر تقدیر منشور حکومت دولت تمام اولی
 اتفاق از هم از خود مع موم بر آن افتاد که جانیجات
 یارکات شان میرزاده و پیشوای ماست میر تقی
 ماهم او باشد که محض سینه زاده و پرورونی تو
 اصدی را از معروفان شان ننک و غار نمیشاید
 مذکوره هم نسخه از کتب ما را با برادر خوبی خوش
 قریب الشرفش با نواز کوی منشور بود بعد از آنکه سینه
 وکیل

در کتاب
 تاریخ آیت الله
 محمد تقی
 در تاریخ
 ۱۲۰۹

وکیل مستند اقبال مستظم از یکم ابدال کردید بهمت
 و الانست برادرین هر بر آن داشت که بنویسی از حسن
 و جوه معامله نماید که حسن ضامن غنیقا و مردم از خانه
 بنوت سست فاسد نکرد و بازار رواج و دودمان
 صفوت و مقام معل کاسد نشود و همچنانکه مردم یار پیر
 پیرزاده دانسته میسر گرفته اند ما هم در باب این
 فی الحقیقت اثر لیت از آثار خلافت بمقتضای اینکه
 یاد او دانا جلنا کفلیقه فی الارض لتخکم من الناس
 بالعقل در امور ضروریه اقامه حدود شرعیه را کار
 فرمود از آنچه نباید داشت یا صرا به بنموده هیچ
 دانی که وقت زادن توه همه ندان بودند تو
 گریبان آنگهان بزی که بعد مردن توه همه گریان شوند
 و خندان قواعد تصاف و دیانت را احاطه و خود

برپاوستوار داشته که دولت روز افزون روز بروز
در ترقی و تزايد افتاده مردم اوزبک را پیشین پیش
بخشان برکنده بنموده سال دو برین برآمد که بعضی از مردم
یقین باین کوتاه اندیشی نموده شاه عماد هم مردی را از میان
مخفی گیرفته در موضع لای آبه برای او قلعه ساخته و هم
ازین جهت سیر یار یک خان مذکور دل از دهه کی کرد
و چون بدین رستان رفت چون مردم قطعاتی ازین
سیر یار یک خان و تفک شدند محمودی کشید
بخشان از آنجه قوی دستم بود مردم خوش کرده
در صوبه جرم قلعه بنام خود ساخته و از خود حاکم و ایلخان
مانده دیرین وقت تمامی مردم برفتن سیر یار یک خان
تأسف تمام خورند و یقین داشتند که بی سیر یار یک خان
ازین بلیه خلاص نمیباشند سیر یار یک خان باز بدین خودها
جوشید

جوشید از هر صوبه ای معتبر اختیار نمود و بعد بنزد اوم
شوند و دست اختیار کرده بطلب سیر یار یک خان
فرستادند و امیر در سیر یار یک خان هم از قرار یک روح تمام
یا قلعه و بمرتبه کلانی و رتبه بزرگی رسید بود انجا
این کسان که در خدمت شان رسید بودند قبول نکرد
و خستیار باز گشته بدخشان آمد و راهی بود به هم
و افسالان هم از انجا من التجا و الحاح همه بگریختند
و معروف شدند که اگر همیشه معیت ما به بخشان
نرود ما یا نه دست از دامن عالی برنمی داریم و
بعد ازین هر ضرر یک می رسید باشد در دمه شان
باشد و هشتم سیر یار یک خان سیر یار یک خان
از التجا افسالان در نه گذشته ما علاج قبول کرده
عاضه که دید و افسالان جمیع قلعها امیر را از بوری

و چه از سگ زی همه را با رسته از هندستان به پیران
 و از آنجا عزم شده بگوئیکه میا قرار و بدین است
 و پس در این فهمیده که یکی از ماده سگان تازی چنان
 حضرت امیر در قرار بچه کان زانیده بود آنجا مانده
 اند بعضی از همان قتلان برشته همان سگ را
 با بچه کانش بر داشته زیر کوهل آورده رسانیدند
 و حضرت امیر را خبر آمدش در ملک بدخشان شایع
 شد مردمان اکابر شراف و ولایت جمع شده
 باتفاق پیشوا را استقبال برآمده امیر را با کمال
 عزت و اطراز پذیرای کرده مبارکباد خوش آمدی
 کرده شادی نمودند و پس مصلحت و کلام
 را کرده اتفاق نمودند اولاً قلعه جرم را از او بکلیه خالی
 نمایند گفته است و از قلعه جرم او را بکلیه بر آوردند
 و خود را

و خود را را قلعه جرم مالک ساخته هر روزه او را بکلیه
 از قلعه بدخشان بر آورده آخر الامر از مد موضع
 لنگه بند گذرانید و طایفه جمیع مالک بدخشان را متصرف
 شدند و شاه عماد که در قلعه لای آبه که خود قلعه
 ساخته آنجا با شش میست و پسین بالای نشو کشید
 بقلعه مذکوره فرستند و در برابر قلعه صف
 اساده پیاده شاه عماد از قلعه لای آبه مع لسان
 و نوکران خود محض برای خالی کردن موضع مذکور
 برآمده بمجروح و بر و شدن مشارالیه مع کل مالوک
 بقتل و قمع رسانیده معدوم ساختند
 و اینکام امیری یکی از مظفر و منصور از آنجا
 گشت کرده بمقر خود آمده نزول ابرار نمود
 و پس از اتمام این کار همه اکابر و شرف و ولایت متفقاً

مشورت نمودند که یکدیگر به پای تخت بلخ رفته و
امیرالامرا را مع انور حضرت جعفر و حضرت سیب
خان را ملاقات و زیارت باید کرد —

بنا بر این مصلحت قرار دادند امیرباری پیکان مع
امرا و فقلاان حنفی عازم بلخ گردیدند و آنجا رسیدند
مشرقی شد پس چند روز مرخص گردید و لکن در
دست امیرباری پیکان در خط بدخشان بر اسم
از طرف خان بلخ حضرت تام یافته ملک بدخشان
و قلع جوزگان را محض برای او بستند و بنای
شهر نهادند و به جهت مدد و معاششان دو سیر بار
بقیل و درکات مال را به ترکیه نقل اسب را بار
خواه و خران دیگر را بچکانه وضع نمودند و در هفتم
صافوت مذکور فقلاان هر قوم خراج گرفته چون مجرای
مینمودند آن عالیجناب امیرباری پیکان دست مبارک
فانحه

فانحه میخواندند و از مملکت خوبی و نیکی میخوردند
و هم در آن آوازه دولت امیر صاحب الدین و الکرامت
یعنی میرباری پیکان ولی حضرت ایشان شیخ محمد
امان که محل استقامت و باشرشان در موضع تنگنا
بود و یک خانه دیگر در موضع کولک نام جایگزین
از قیل بود و حضرت ایشان شیخ محمد امان را از موضع
تنگنا و کوچانیده آوردند و بنای قلع از آب و گچ
آن رویه آب کرده و بنای شهر نیز نهادند
و هم در هنگام حکومتشان چند نفر اشخاص مخلص از خود
سمرقند خرقه مبارکه شریفه محترمه حضرت
نبوی صلی الله علیه و آله و سلم را با خود گرفته از
ماه بدخشان و قترار عازم هندستان گردید بودند
و بعد از اینکه از توابعات بدخشان عبور نمودند

به کوش دوراه فریب بپسند که خبر واقعه بکوش میرانش
 و امیر را توقف آردمان متعقب فرموده خواجگان را
 از سر کوش دوراه گردانیده وارد حضور نمودند و بعد از
 فرقه مبارکه را بطرف بهند بردن ننگه شستند و مصلحت
 بران قرار دادند که فرقه مبارکه در خط بخشا عمل
 زیارت و مزار متبرک باشد لکن خواجگان فرقه
 برکنده را در بخشان جای سکونت زمین دفا
 و بنا نهادند و بنا کرده متمکن ساخته و اندر شهر کجیل
 را محض نهادن و ماندن فرقه مبارکه عمارت عالی
 و زیارتگاه بنمایان گردانیده و فرقه را در آن عمارت
 نگه داشتند و خواجگان رفتندی را که فرقه را
 آنها آورده بودند در آن استانه مقدر شده
 شیخی و متولی کری و سایر التوتی بخشیدند تا به راه
 در آن

در آن استانه علیه پدر بر پدر پسر بر پسر شیخی متولی
 گزی نموده استاده اند و -
 و از سببیکه فرقه مبارکه در شهر آمده قرار گرفت
 بنابر همین شرافت پای تخت به بخشان شهر
 فیض آباد نام نهادند -
 و میر باری بیگ خان ولی مدت پنجاه سال کامرانی نمود
 فرزندان بسیار یافت و از جمله فرزندان کامل
 کامل استعداد بزرگتر و کلا نتر از همه فرزندان
 شاه سلیمان بیگ صوبه حرم را بوی داده
 دویم یوسف بیگ خان را مسمی و پاکوه را سپردند
 سوم و چهارمین که خواجه نیاز و خواجه اسحاق بودند
 بهر دوی اینها را ردیو و سر غلام و شیخو را نام زد
 نموده دادند و پنجهم شاه اسماعیل بیگ را

از گشتم تا فرخار و در سج و تنگ درون سینه امزد و
 ششم ضیاء الدین را بار غنچ خوله تعین نمود
 هفتم میرزا قند را به کران و منجان تعین کرد
 هشتم میرزا غنچ بیگمان را به بلخ جرم مقرر نمود عابد
 الامر بعد از نمازی این مدت مدید و عهد بعید
 باد و لایب کردی و کج رفتاری و انقلاط باد و در امیر ری
 بیگمان ولی در اللیه بکنز یکصد و هشتاد تکمیل
 انعام و ده حیث نمود صد اربعی بیگمان کردیده
 ازین جهات و داع نمود اربابیه و انا الیه رجوع
 و همان دم که طایر خضر از روحانی از نفس و کالبد جسمانی
 ظلمانی بعالم علوی طیران نموده و سایر اولاد
 فی القوی هم به آنها بیک در فوق مذکورند انداز کمال فرات
 از کاهی برین به اتفاق نمودند و از میان
 بزرگتر

بزرگتر و ارشد البقی و النسب تر شاه سلیمان یک
 سزاوارست قایم مقدم قبله گاه بیابان و دواش
 پایه تخت فیض آباد و جای نشین پدر یابا بودند
 و ز ما بیم خستیاات جزئی و کلی بعد از برادر بزرگ
 ما بوده و همه ما برادران همواره مطیع و منقاد شاه
 سلیمان بیک بوده باشیم گفته متفقاً همه برادران
 آید دست ادب تعظیم بر سینه هدیه استوار
 داشته بر برادر خود شاه سلیمان بیک در موقع تعظیم
 احرام حاضر شده منتظر فرمان شدند
 پس همه اتفاق برخوایسته رسم تکفین و بپوشیدن
 و کفن نمودند
 و همیشه کاسیکه تابوت پدر و جعفر را بتدوین کاه که
 میبردند در زیر تابوت آن مرحوم جنکایان فدا شدند

همه برادران فوق السیما از چپ دست تا جمع میان دشت
پیاده بر راه میرفتند و از جمله برادران فقط شاه سلیمان
یک در کسب و کار نموده و پس از فوت قبله کاشان همگان
تا به سر منزل خاکه آن رسانیدند.

دوستان دین و دعات فاتیحه باز بهمان منوال برادر خود را
تنها با رسوله کرده همه برادران در میان دشت رفت
زیر رکاب شاه سلیمان یک تا بدر قلعه فیض آباد
پیاده آمده زیر دروازه نزول نمودند و پس است
معمود دعات فاتیحه خوانی هر کدام برادر را به محل قرارگاه
بای حقه بامر محبت کردند.

در چون حاکم قفقان که محمودی نام دشت از دعات
فوت امیر یار بکلیان مرحوم بلیغ یافت شعز فساد
عش در افروخته و اندوخته شد فرزند امیر مردان

قفقان

قفقان جمع نموده یالای فیض آباد غور و غلو کرده رسید
در حوالی استانه خواجه ابوالمعرف چادر خیمه و حرگاه
علم و بیدق استوار نموده با خواص جان سپار خود
درین موضع فرود آمده و نصف لشکرش از موضع
سنگ مهر بالا تا سر بل زیج فراموش متعهد آن
شدند که علی الصبیح یک حمل قلع و شهر را در
قبضه اقتدار خود در آورند.

و امیرزاده کان درین ماجرای حاکم قفقان محمودی
حیران و سرگردان در گفتگو بجمع اند با این پیش
سازد بکنیم آنها با وجود ظلم پیشه که بسیار اند و ما کنیم
با وجود کم بودنی ما دل با خدا است و خداوند شاکر
یار ماست امید است که باذن الهی فردا به مدد حق
سبحان تعالی و بدرقه اقبال از سر ناموس و تنگ

چنان بایه کوشید که نشأ جنگ بوزده از دماغ این خان چنان
 در شبانان کوسفند صفهان پترانیده همچون کرک
 شیر برین گله وزنه باید زدن و برین هیچ مصیقت
 قرار داده از هر سو قرار دادن مهیا کرده علی الصبح
 از دو طرف صف آرای مقابل هم دیگر شد و یکبار
 مه ای طبل در کشید در تدرش جنگ و بدال قها
 بدخشیان با جمل میرزاده کان در رکاب طغی نسب
 میر شاه سلیمان بیک کدل و یکجست استاده بازو بگ
 قفایه محاربه مقابل نمودند و در اندک ساعت
 از روز اوز بکان مست یاده پرست تاب طاقت
 میاورده و بهزمت نهاده تمام انجام و سکنه ترک
 خود را با جبار رسید آن ترک کرده بعفر بقتل رسید
 و بعفر جان بامان برده در کوه دشت فرار نمودند
 و مردمان

و مردمان بچشان منظر و منصور و با اموال و فکایم
 و میری اخذ ماندند
 و حاکم قفقاز میر محمودی این گونه شجاعت بهادر
 شاه سلیمان بیک ادیده تحسین نموده دو کلیه متی
 در و صف و نوشته ارسال قدمت نمود
 خوشن و کمر نشیند بپیش شکوفه کرد و در جان
 شود و شمشیر و یوسف علیخان که بعد از شاه
 سلیمان بیک از همه کلانتر و صاحب شد و بهلول
 تر بود بمنصب سلاطین استیاز نام یافت
 و از برای رواج ملک بازار و امور تجارت
 ملا بابا قمر الدین را که مردی بود نام دار از سکنه قریه
 یققل بایان مورالیه را بایلی روانه نمود و چیزی ننکه که از
 سینه بجان قلی خان باقی مانده بود همه را بار کرده از بایلی

به بدخشان آوردند بقیه ننگه سیاه را سر را از پشت
و ننگ آوردند.

و آنوقت یکد بار قمرالدین از بلخ آمد چیزی گفت به
خواهان و عیالان قمرالدین از میر رشک بری شکری
کرده در صدد حرکت فیمبر رفته خوف گردید که بکنوئی
اگر میر کردد مشایخ سلیمان بیک را از حکومت
مغول داشته و با او را بقتل رساند - لهذا امر را
میر را بجهت مدعیانای ملک حرم دلالت و غیب
کرد بجهت سیر داده حرم نمود آخر موضع چهار چرخه
ناده شوراکه میر و میران را بدیده شهادت
رساند.

و قمرالدین هرگز نکرده قمرالدین با میر زاده خواجه نیاز متفق
و بهم مصلحت و بجهت بود بدین موجب که بعد از فوت
شاه سلیمان

شاه سلیمان بیک پای تخت تاج فیض آباد میر خواجه نیاز میر
حاکم مستقل باشد و میر متوفی را مدت حکومتش در چین
هفت سال بود که در حکومت یکمیزاد یکمیت و پنج
شاه سلیمان بیک شهید ازین دار فانی رحلت نموده

و چون خبر این قضیه به مرفیه رسید میر یوسف علی کار حاکم
بقلعه کوه بود رسید با همراهی پانصد سوار و
سیا پوشان از اداریه ننگه ناموس برادر کلان خود
از راه یقین بایان سوار نموده در راه از آنجا شایده به
بمردم قطعه توریا بختی نموده بعضی شکم جک شده
غضب فرانه رسید و میر خواجه نیاز و قمرالدین با هم بدو
فرار نموده در موضع زردیو در قلعه و زم در آمده و در
قلعه را به بر زده کادین حقی قلعه کردند بغیر شیار کرده
ایستادند - و میر یوسف سلیمان بهم فرار نمودند و رسیدند

به بالای قلعه و بریم قرای زرد بوماختن مازی کردند و پس
 سر سپاه لای و گل در مانده شدند و چند نفر مردان
 از نوکران یوسف علیخان بزم کلان نیز زمین و مجروح و
 شدند و بپیراهن و محامره قلعه سخت کشید
 چون قلعه زیاده تنگ بود در قتل افتاد و بپیراهن نیاز
 بعد آنکه زرد بوم را چنانکه در نقش انداده بودیم از
 باشد و هر چند بپیراهن مانع شد که شصت و
 زنهاد و بخت بخت یوسف علیخان برآمد
 و بپیراهن بکمال مهربانی و خیر خواهی باو معالجه کرده
 انعام و حرمان بسیار داده و بخواه نیاز را از خود
 خود مرخص فرمود و هنگامیکه از حضور پیراهن شد
 نگذمان مردم را بقتل او دلالت نموده مردم از
 این جهت که مرد مقتول شونده بمنزل سایر امیرزاده گان

امیرزاده

امیرزاده فاضل بن است و نیز اصل الشیبه اند
 بکشتن و قتل و ضرب صاحبزاده حلال اند
 و این که شنیعه را مناسب حال خود بپایند و در
 این امر جرات و جسارت نکردند

و بخواه اسحاق که برادر خواجه نیازمند بود اشارت
 این معنی نمودند که او را بزم تو بکشتن خواجه اسحاق
 موافق لیر یوسف علیخان رفتار کرده برادرش
 خواجه نیازمند را هم شد ولی از عهده بجا آوردن این
 کار برآمد یعنی نگشت

و خواجه نیاز که برادر خود را در محل مرگت دید
 کلنج خشت مانند سخت را گرفته به پهلوی برآمد
 خواجه اسحاق رفت که از ضربت ضرب مستقیم بر
 افتاد و ضربه بسیار دین دید که خواجه اسحاق از عهده

کار نبرد و کار بوی را می کشید می پنداشتند
از کشتن تصرف رها و بد میزد با آنکه بچه بود
و از غفلت جوانی هنوز تمتع نیافته بی مهر و فرمان
میر یوسف ملکی از جای برخاست و بشمیر میر خواهر
بنابر مجروح ساخته هجوم اورانده ملاکش نمود
و بجهت قلعه را سخت محاصره کرده گرفت ملا با برادر
را هم میسج و به روی دیدنی آتش نمائند بود در تپخانه
قلعه برآمده به تیر و تفنگ بسیاری را بهلاکت رسانید
بود همان توپخانه را آتش زدند تا که در بین شمع
و شعله آتش سوخته بمرد

و بعد میر یوسف ملکی بمسند کلا و مری
رسید و او مردی بعد قوی و درشت هیکل
و شجاع و علوم سیاسی عالم و هشیار و در حرف جوانان

ملک

نمایان و مهمکار روزار در هر باستان و طبیعت مهیتا
بود و جمله کار و بر دل و شیر چال بود
تعریف و مستند یوسف ملکی
جوان بود لیکن پیش کهنه تکتد خردش اسلحه سخن
درین کشتن آباد مکتد خشن کلی بچو ادش کشفه بخشن
ز سیمه به بد سخن گفتند بود بجای او در پس کوه فاه
ز اقبال سمعی ذال مسند سران چهار پر دبال کنند
چو در خانه زمین برفت در آن لحظه دید و ملی خود
سروراه فی الجمله بعد از ضبط و ربط ولایات به
با اتفاق یار آوری برادران و سایر عین و شرف
خیلی استوده و کانون فمیر حنف بدویمه و تهمید سباب
مباربه و مقاتله با مردم از یک وقت قاتله مصمم بود
تا که یکدم نصیب مسخر و تصرف خطه بادیه نمود

قطعا بنده منم و نام ایشان خود چون امیر این
میسند نام شهرت میران سابق درین عصر
بر ما میسند بسیار شهرت و ترقی دولت و قبل
بخشان میبود و همواره میرود الیه بدین آرد

آرد و مندی می نمود
پس زندی تر دهم نام و عمر مال کلام نموده بان
مع کل برادران اعیان و شهرت یک لشکر بسیار
دین دهم چشم بی شمار بطرف از یکدیگر
بودش کرده از طالقان و شکست و قوی
و حضرت امام باهنفنده دره غنجان در خط
فرمان در آورده و باج و خراج را پی هر فرد
گرفته قند و زراعت در آن سختی بجای آورده
گرفتار کرده و از قند و زراعت بخیل و رالطه خوردی و

کلائی

دکلائی در قند و زراعت و عدم فرجهت از نوعی
از کنده ترین اوقات بسیر میبرد که انتقام چندین
ساله مردم بخشانرا از او یک گرفته که موجب
تحسین و آفرین میجوآن و همسایه خانان آنند و
کردید و مدت پنج سال بدینمقال حکمرانی نموده
عاقبت لامر حسن بای نام مردی بود از جماعه تیمور
که مدتی در یار کنده افتاده و از آنجا باین ولایت
آمده بود و بنوعی که تو نیست میر و یوسف علیخان را
زهر آمیز بر درجه شهادت رسانید و در ^{۱۱۳۰} سال
یکهزار و یکصد و سی از عالم رفت

و همیشه میگوید یوسف علیخان در حالت محضر
بود که مردم با اتفاق خود را در شهر فخر آباد برادر
همین میران متوفی که بمیر فخرالدین خوانده میسوم

مورالیه را بجلوت میری نصیب کردیم و حقه بامیر را
گرفته بالای قلعه غیر چهره گرفته نقاره شادمانه
اعلان می کرد.

و ازین روی پسر مرحوم یوسف پنهان بادشاه
نام با همراه اعوان خود در مدرسه پنهان محمد دوم
زاده این ایشان شیخ محمد امان محض و قبل
بورقه میرانی در مانده.

و از قلعه ز غیر چهره نزدیک قلعه فیض آباد
بمقدار نیم فرسخ از آن قلعه میر ضیاء الدین
با خواص اعوان خود به بالا مدرسه هجوم آورده
مقاومت سخت گرفته آفرید در سه رات شمع دند و خنجر
پسیر بادشاه و لایوسف یادید که کار به کار
انجام یافت با چهار نفر لباس کرده دشمنان را در بار

رخته

رخته سوخته مدرسه برآمده که تحت و خود را قلعه لای آینه
رسانید که در آنجا یکی از هزاران پنهان پهلوانان اقام
با او دو چار کردید و در قدرت او شد.
و چون از آنجا بموضع سید بانی رسیدند چنانچه
از تقاضای ترکیه از ضیاء یک در ششید یک و غیرها
در راه بامیر که دو چار شدند آفرام صلاح کار
در آن دیدند که همه اتفاق قسم دسو کنند و
نمودند که اعدای ازین میانان این واقع را به
ضیاء الدین رسانند و صاحب دده حقه را
با احوال حقه مانند.

و میر پادشاه خود را سلاطین به پناگاه رسانید
و مردم صده و پیکاره بیکاره تنگ و ناموس کرده
به بالای محضیه الدین بوم نموده قلعه فیض آباد

داز هر طرف هجوم یافت و نازی کرده جنگند
و میسر شاه در بین جنگ است خفته گرفته
بطرف میسر دالین حمل آورده میسر را
بضرب نیزه مجروح شده و فوج سپاه او نیزه
یافته شکست خوردند و میسر را دالین با چار
دلو نفران بادر تسلیم نمود
و خود میسر دالین بطرف قنبر فرار نمود و از کجا
بکابل رفت و از کابل خضر را بقتل رسانیده
و آنرا با بدکاری میسران قطفان از قتل
برآمده قتل میسر را بادران بکابل آورده و
کشتند و کجاست قتل میسر را بکابل آورده
و در این اثنا میسر را کشته به بابل و رفت
و میسر را بکابل کشته و میسر را
در کابل

و در احوال قلع فرخار نمود مردم فرخار در اندک مخالفت
نموده بر یوسف بی امیر قندوز کشیک کرده دادند
و میسر را بکابل نزد کور را بقتل حضرت امام بردند و در
آنجا مقید کردند
و میسر را دالین با ستماء انبوه قاضی الدل
از اعیان قوم ترکیه آق بوزی بود با ستماء و کمال
ناموس بطرف ایلمه بتوره قلماق فرستاده
خواستند و در اندک مدت ده هزار سوار قرار
به جهت مددکاری رسانیدند و در شهر نادر آمده
و بطرف طالقان نهاده که پیش از آنکه اوزبک
ازین واقعه آگاهی یابد بسر آنها خود را برسانند
و در آن هنگام میسر را بکابل را برده در موضع
اشکیش مقید ساخته بودند که قلماق بوزی

بموید مالکان سه توب گشته سه هزار بجانب
 حضرت امام رفتند سه هزار رو بطرف
 اشکش غوری و بقلان نهاده چهار هزار
 نفر در مقابل گشتند و از استادنند
 و هم در یک روز چپا دل نموده تمامی املاک مذکور را
 ضبط و ماخت تاز نموده مرز انبات را از اشکش
 غلام نموده باز گشت کرده و ارد قیض آباد
 گشتند و بعد بولن حقه مراجعت نمودند
 و سیاه و الدین مدت هزده سال حکومت
 و کامرانی نموده چون اختر برج اقبال از شرق
 ماه و جلال بافق مغرب زوال رسیدیم
 و که از انصاری ای الامر چینه جنگی که از رسوم
 این مشهور در بین پدر و پسر مرز انبات
 جنگی عظیم

این مشهور در بین پدر و پسر مرز انبات
 جنگی عظیم

جنگی عظیم برپا شد مرز انبات هم صاحب شان و عنوان
 بود چینه های حماقت شعار از جانبین با هم در قتلند
 و شعله جنگ افروختند مرز انبات از خلعی و
 نادانی طرف چینه های خود را گرفته چینه های میرزا
 پدش را زده پیش کرده شکست داد و میرزا پدش را
 ازین واقعه خون غارت جو شد تیغ از غلاب
 بر کشید پسر خود را پیش انداز کرده
 و مرز انبات که بدر حقه چینه های حالت غفبت دید که
 رفته بجای قاضی العدل در آمده متواری گشت
 و دیگر چنان با شمشیر برهنه و عقیب سید قاضی خورشید
 زبان شفاعت کشاید و پدر از بی ادابی پسر عفو
 نماید تا که عفو بی پرده نشود اما از آنرویکه غفبت
 شمشیر کشید به خون وجودش در مانده شود

جوش کرده چنانچه گفته اند بیت
 بمانا که بنوشته است . باتش هم از دور دیدن خوش
 چو از چشم خود برزخ چهره . بفزند خود بر نیارند محرم
 قاضی دین حال از غم بیم برده شمشیر خفه کشید بهمان
 شمشیر تیر را شربت شهادت چشاید کشت
 و تا در رخ اود ازین لفظ حسب الحال که قاضی بکار دزد
 توان بختن یغزید **۱۲۸** الهی بجوی ماتم خانه این دار
 فنا را بدرد ساخته بقم کاشانه بقا کردید و عهد
 حکومت فرزندان امیر یاری بیکانهم رسید
 و چون امیر را نبات دید که میرا
 قاضی البدل ششید کردن فی الفور از خانه قاضی
 برآمده راه فرار در پیش گرفته به موضع آلوده
 قباد شاه با فوج مراد لشکر متوجه دستا کوه بله

رسید

رسید در فیض آباد حاکم شده
 سلیمان پسر شاه سلیمان ملک در جرم عالم بود و هم
 از قلعه حاکم محارم نموده بمیش نبات اتفاق شد
 هر دو بالا قلعه فیض آباد آمدند و میر پادشاه را محارمه
 کردند و بعد از محارمه بسیار
 میر پادشاه باز بجانب پسا کوه راه میر طلسم
 بجانب کوه بازگشت کرد و فیض آباد را سلیمان خان
 ابن شاه سلیمان ملک از پیشتر ملک او بود تسلیم نمود
 و چون خود میر پادشاه بعهده و پسا کوه رفت
 استقلال قلعه را فرستاد که بقلعه فیض آباد رفته
 رسم ابای نهیت مبارکباد و فاتحه خواندی نمود
 سلیمان خان را قلعه پوری و حکومت میراثی تبریک
 نمایند و هرگاه میر را نبات ازین واقع خبر یافته

از دم معتمد علیه حفظه به نزد سلیمان خان باین مضمون
فرستاده که آقا سلطان میر بادشاه را بجا روانه ساز
که آنچه خواهد در باره آنها خواهند کرد
میرسلیمان خان از اظهار این معنی زیاده بر شفت که
او را در انقاس این امور چه دخل است
و میرد صاحب الاختیار بالاها له حفظ ما شیم و خوبی
بدی که باشد با تعلق دارد و منتهی اشبات هم از توقف
این منعم با حفظ بر شفت و بنیر سلیمان خان
شهر خود را مهیا کرده کسید در موضع باز پران
گوه قلعه و بروی شهر فرود آمده یکی از نوکران
زیاده بهادر و مبارز بود نیاز بهادر تمام پسران
چاه آبی از منبر حضرت گرفته که رفته اند شهر خرابیه
یابد چون پهل کسید تخته ای پل گرفته ویران کرده
بودند

بودند و امام قل بنکور سبب حقه را بالای پل بران
رانده بطرف خشک گذشته چند نفر را بنیزه زده پیران
کرد و بجهت نفره برای محافظت پل مقرر بودند و
براکند نمود چون میرزایات از قرارگاه خود این
دست بردی را معاینه کرد در حال با جمل نوکران
خود بلباره اسب مافیه رفته بر آه سلیمان خان را
در قلعه محاصره کردند
چون این خبر بمیر بادشاه رسید در حال با نور
سیار آمده در موضع لای آبه فرود آمد
و منتهی اشبات با و از این خبر صیران شد با جا
پس گشته باز کوه رحمت نموده
و میرسلیمان خان دید که از غنای کشتی و ذرکا
بر آمدن نمیتواند چاره فیض آباد را بمیر بادشاه

گرفته نزد غلام انگ خبرنگ توه قلماق با پیله برد
 و آن میر که بچیم در آن حدود بیمار شده مرد و
 میر که متوفی را بدرون باغی که در شهر ایل بود
 دفن کرده مقبره ساختند
 دفعه سوم شاه بوزه خور یک برادر میرز انبات
 بود از جهت تقیم در حصه خویش در امور
 ملک دلی از برادر خود کاهش یافته به نزد توره
 قلماق به شهر ایل رفته استغاثه نموده استمداد
 و کمک طلبید فوج از لشکر قلماق با همراهی
 خوف آورد و بعد از ورود این ناحیت از
 کوه جعفر تا کوه یکی غیمه و شامیان زده فراموش
 و تیسیر از انبات را در شهر محاصره نموده شد
 به استمداد و هر روزه جنگ و جدل در مابین
 میکردند

میکردند که میرز انبات بالای سفیل و منقه قلعه که
 میدان قلعه بود هر روزه نفیر و نقاره و طبل
 به نوا میآوردند
 و قلماقان در بالا موضع باز بران صف کشید
 بدینمنوال چند متوالی ضرب کوب در میان
 مینمودند چون کار میرز انبات رو با استحکام
 و قوت رسید بود از دست قلماق موافق
 مدعا و دل خواه آنها امریکه او را دستگیر نمایند و با
 قلعه ایشان کنند بوجه نیامد و نشد
 پس از این کار بیای مصلحه و صلح و برادر
 در بین برادران بهر ساینده یکدیگرشان آشتی داد
 و این امر مجامع خوبی فیصله کردند
 و این مراتب قلماقان بسوی ملک حاکم با عازم شده

گرفته به نزد قلعه آنکس خبر نگار قلعه بایکله برود
 و آن میر که بیستم در آن حدود بیمار شده مردود
 میر که متوفی را بدو نایابی که در شهر ایستاده بود
 دفن کرده مقبره ساختند
 دفعه بیستم شاه بوزه خور یک برادر میرزایان
 بود از جهت تقسیم در حصه خویش در امور
 ملک دلی از برادر خود کاهش یافته به نزد قلعه
 قلمان به شهر ایستاده استغاثه نموده است
 و ملک طلب شد فوج از لشکر قلمان با هم برای
 حمله آورد و بعد از ورود این ناحیه از
 کوه خنجر تا کوه ریگی خیمه و شامیان زده فراموش
 و میرزایان را در شهر محاصره نموده شد
 و بعد از چند روز هر روز جنگ و جدل در میان
 میگردید

میگردید میرزایان بالای سفیل و قلعه که
 میدان قلعه بود هر روز تغییر و نقله و طبل
 به نوا میآوردند
 و قلمان در بالا موضع باز پیران صف کشید
 بدینمنوال چند متوالی ضرب کوب در میان
 می نمودند چون کار میرزایان رو با استحکام
 و قوت رسید بود از دست قلمان موافق
 مدعا و دل خواه آنها آمد یکبار او را دستگیر نمایند و با
 قلعه بکشند بوجه نیامد و نشسته
 پس از این چار بای مصالحه و صلح و رحم و برادری
 در بین برادران به سرانیده یکدیگرشان آشتی داد
 و این امر محال بخوبی فیصله کردند
 و این مراتب قلمان بسوی ملک حاکم با عازم شده

براه و راز و قرائین مرخص نمودند ولی بسای
 ملک نمی توانستند رفتن چونکه بنا بر سببی
 در سوغ راه در محالات قرائین با آن غلامان
 جنگی واقع شده که کل بقتل راجع میسرند و احد
 از آنها بطرف صین جان مستقیم بود
 و بعد ازین واقعه میرزا نبات با عارفی تمام
 حاکم و فرمان فرمایی پای تخت فیض آباد گردید
 و در عهد حکومت او از اشخاص عارف و مهابذ عالم
 و علم و کاشف را آمدند و قلم و مشق و شیخ الشیخ
 عارف با آنکه از قوم دیگر نژاد صاحب کشف و کرامات
 و خارق عادات پیشوای همه و برادر کل اخوند ^{عزیز}
 بود که در مسند بالبحریم علوم ظاهری و باطنی ریخت
 و از اکابر و اصناف و ادانی و اعایم ملایع و منقاد

او بودند

او بودند و علوم ظاهری و باطنی است و در مشقه خویش
 بوده و کلیه ابواب فتوح مسلمانان که معاهده امور از
 و قلع و کواخ روید الی سبب او علی از غنمه منحل میشد
 گویند که روزی برای امر ضروری را خواندند و بعد
 نالایمان به نزد میرزا نبات رفت و دید که یک
 شیر شیری در پیشگاه میرزا نبات خوابیده است
 و پس از آن میرزا رسید که باعث شد که هر سال
 شیران چون سگان چندین بچه میزایند مثل سگان
 بسیار میشوند. سیر این امر باشد
 حضرت ایشان مومرا لیه فرمودند که شیران نوع
 شیران ظالم ترین درندگان اند و ظالم را در
 عمر و زندگانی برکت چندان نمیشناسد
 و میرزا نبات که در ظالمی بکدی رسیده بود و

ازین لطیفه میرزا نبات فیضی متأثر گردید شکست
تمام رویدادش شد
و دیگر از علماء مشاهیر آنوقت و منفعتی ای کبار
عبد قافر لطفات الاسم و زبده خانه ان غلام
ایشان قافر میرزا بود که در نسب و حسب
هم سید و هم عالم بود و صاحب نام و نشان و در
کلانی و حسن کویا میرزائی او بود و در همه امور
شریعت و ملت راسخ و استوار بود و مردم
در همه امور رجوع بکتابت آن می داشتند و از خود
نعم احسان آن همه تنفیذ و بهره مند می بودند
ایشان هم نسبت حضرت آخوند مدینه رحمان شاکر
بوده اند

و تفسیر از نبات و حنفیه از جنس کله هزار و از زنجیر
هزار

هزار تدارک نموده در مایحتاج کسب کریم غیر از بیکان
اسب از حنفیه تا افسال مقرب که از بخارا و ترکمان
از تجاران میخریدند حاجتشان نمی یافتند بلکه اسب
و کوسه و کمر و رزمه بکابل و یار کند بغر و خت میرفت
و از جنس کلیات لعل و لاجورد حاصل پیدا بجمول
می پیوست و آن ظلم و ستم که بجهت مبالغه در ثروت
از انعام و حسن و حسان نعم الوان او در تجویز بیان
آورده نمیشود که غالباً بیک انعام دادن آدم را بمرتبه
غنا میرسانید و خلاف امر او را نمودن و همانهم مملوک
شدن بر او بجز زمان را یارائی آن نبود که از خانه میرفتند
و یکی از غلامان خود را که بهادر و قایل بود بخدمت بیک نام
سالار خود نمودم سرشته ملک داری و ملک کشائی
بدست او داده بفسخ و مدام در صبح و شام پیشش بود

دشمنان بنمودند و از ده سال کاملاً کرد و در کار
 از دست همان غلام نمک حرم ما فرجام شراب بخت
 معلوم که کشته بیک در مانوس خود چیزی از میر شک
 برده مردم را از جهت غلام و تعدی بر فرزند
 خود نموده چون همه مردم از تطاول ایادی جورا و
 بودند در اندام دولت او راضی شدند و این
 روزی آن غلام در خدمت حضرت آخوند ملا محمد
 در یکام خلوت چنان بفرمود که بر فرزند مردم را
 از دست غلام فرس نمودن و بعد مقدمه در برین
 باب کوشید لازم بوده و ثواب باشد یا نی
 ایشان مطلب سائل را دانسته فهمیده که بامری محنت
 اند و محقق سوال بجهل جواب علی الاعمال تقریر فرموده
 اینقدر اکتفا نموده که این قدر محنت غلام داشت
 راز

راز از پرده بیرون افتاد و التماس آن نمود که بر او قضا
 سازند و خود هم متعزض بن هر نشود و پشیمان
 گشته و طمع غلام او بران تعلق گرفته بود که خود میر
 و حاکم بالکست قتل کردند و علی صبیح غلام بهمان غلام
 طمع بحضور ایشان قاضی آمده بفرموده رسانید که حاکم
 درباره ما چه صلاح میبینند ایشان قاضی در جواب گفت
 زندگانی بسی بهر کس غنیمت شماراری که زیاده این
 امر بیت محال غلام از انجام پذیرد و فهم بود حقیقت احوال
 دانسته و با فوج که دست پرورد با خود مکمل است
 براق و انجام بودند فرار آب چتر از فرستند در راه
 صاعقه بکنار یکصد و یک میرزا زیادت هم ازین
 جهان دار لافان بدار البقا و ملت نموده بیرون رفت
 ننگ از غم بگبار نمون شده و اینست محبت دنیای دوزخ

در کاروان آمدند به قوسی ه رخت سفر کشیدند و بجا رسیدند
ایالت دستگاه میرپادشاه که در غلج میرزا
نات در مویجات مویج چاه آب بوده سلیمان
خان را که از جرم برادر دند اوینه در نزد میرزا
رفته بود چون از قضیه باطنه رویداد آگاه شدند
هر دو اتفاق باریکیان شکر خورهای عازم شدند
بقی الاماگشتند در راه برادر دند متیبه شاه قی
باسم پیر یوسف علیخان نام به برادر کمان عرض نمود
که بهتر ازین مورد باز میسر نمیشود بیا تا سلیمان خان
هم در اینجا بکشیم و خود را از کشتن بسیار دکار
مردم سازیم تا دیگر خارا زار در ره اقبال از این
مانند متیبه پادشاه ازین جهت در جنبه زنی طوعا
زباناه با و برن بود و در عالم قوت جو نهمی این

مناسب

مناسب ال محمد ندیده
و بعد از بلوس و کامکاری جرم را به سلیمان خان داده
مخفی نمود چون در راه بخاش که جای ایلاق نشین
مالداران ترکیه است رسید و کله و رفته میرزا اباب
که در آن چراگاه بعد بمه ادرست برد نمود و بعد از
درود جرم با دغا همی و عکاسی و اتفاق و بدعت
ظاهر ساخته روز بروز اعلان طغیان برادر دند
از زمان میرزا اباب را میرپادشاه به برادر خورد خود
یوسف علیخان داده

و دیگر برادر از محمد آرم سرای نام زد شدند و ده
منزلت میرزا که سلطان شاه است مزد کوشش و
کرد و بی بی نه توره مخفیانه بمیر سلیمان خان پیام کرده
و میر محمد توقف چند نفر مردمان جرار را شب

بداند ساخت و بی بی از راه آب در دبر معیاد
 رفته با همراهی کن سلیمان خان با رزوی موصل
 اوشت قتل میراد شاه درین باب الله هف
 خود میر سلطان شاه را بجهت التماس طلب کند
 بحکم نزد سلیمان خان فرستاده که البته از قواعده
 بیخ دراحت بیکدیگر رسیده ایم ما این نیست در بی
 ماموس بیکدیگر کویشیم و بعد اوت فرستیم بیت
 مباد که فردا از برج برین و دیگر بازی آید بر روی زمین
 همان بیکدیگر در میان بجا فلک مستجاب مجلس نشانی
 سلیمان خان چون از غم توجه بیکدیگر مطلع شد
 استقبال نموده آنچه شرایط اغوا از احترام بود زیاده
 مل بهر هم رسانیده بجا آورد و آنچه از هدایا و تحایف
 بزرگوار و بجهت بهر رسانید ولی بی بی را در عالم ماموس
 خست

در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب

با خستیا خود کند داشته که اگر ذره میل بر نفس داشته
 باشد از جانب نامرغوس است و لیکن برزور است
 بسته دادن را بیکیم سزاوار احوال مانده بینه
 و نهایت این کنده که بر مانده پسندد
 دلی الجمله درین باب ارباب عقول منضایح و موعظه
 شافی وافی زبان کشوده نصیحت نمودند ابدان
 کرده آمد و پس مراجعت آن ولی نعمت بی بی را
 سلیمان خان بنکاح خود آورده بر زنی گرفت
 ازین سبب سلیمان خان و میراد شاه خصومت
 و تعاقب نهاده آخر کار بخونریزی منجر شد باینکه
 زمان سلیمان خان بشکر خفه فرمان داده بیک
 میراد شاه هجوم کرده بقیض آید آمده میراد شاه را
 اخراج نمود و او در موضع لای آیه قلعه ساوند ماه
 خست

در آنجا بود و با خود عهدی کرد که تا قلعه نغین در آنکسرم می
 سرانیز نگیرم.
 و بعد از گذشت نه ماه بنا بر دولت خواهی قوم دیگر
 که انقوم از غده انوم شدند از کدرا آنها در آمده
 در میان خیابان شده عمارت عظیمه واقع شده
 و سلطان خان را شکست داده اداره ساخت
 و سلطان خان بجزیم رفت مدت هفت ماه در
 بود که باز برگشته به بالا قیفق آباد آمد و درین
 هنگام میر در قلعه سخت کس بود و چون دولت خواها
 او بعد همه مایه ها به طرف منتشر شدند
 و میر به شاه ابو فیض و شاه آفتاب از آن
 رویه بگویند میر آمده ایشان نیز در خانه از بار و قاف
 نفر آندی قبل شدند فصل آنکه میر را بجانب
 راه می

راه میری داده در میان شدت مرفی موت نموده
 پس گوه کشته در بین راه در موضع نزدیک تورپ
 جان به جان آفرین سپارید بیت جبارت
 بنود حاصل نال مادر چه خیالیم فلک در چه خیال بکار
 این واقعه میران از آب ندیده مگوره را نیز به در یون
 مرخص نموده مدت هفت سال سلیمان خان
 در قیصر آباد مکنند و حکم اندام نموده

نظر
 به
 این
 کتاب
 در
 این
 کتاب

و یوسف یلخان تانی در پسا گوه بسیار در سلطنت
 از آنجاست چاه آب را پدر بزرگوار او نامزد دولت
 در آنجا استوده و از جمله فرزندان میر بادشاه نو
 میر ای کورن که میرزا بابا الدین است و دویم میر
 شاه سوم میر میرزا امین چهارم میر قنده باز خان
 پنجم میرزا مقصود ششم میرزا ابو الفتح شش

شش پسرشان باقیمانده از میرزای کلان السید
 نعمت بیگم و دختر بیگم بود که آنرا میرسلطان شاه بخت
 پسر محمد امیر محمد شاه استگاری نموده
 میرسلطان شاه ثانی میر میرزای کلان
 میر میرزا ابراهیم ثانی میرسلطان شاه از آن بخت
 و اصالت مقام بوجود آمده اند
 و از میرسلطان شاه همین یک نخل بر شمره بوستان
 شاهی میر محمد شاه و میر عبدالمصدق خان
 و از میر میرزا محمدین دو پسر ماند کلان و کلان
 وفات یافته دیگرش که در بغداد هیچ نیست
 و از نور دوازده نفر که شایسته است
 و از میرسلطان میر محمد و میرزا بیگ و از میر
 میرزا بیگ و میرزا بیگ و میرزا بیگ و میرزا بیگ
 میرزا بیگ و میرزا بیگ و میرزا بیگ و میرزا بیگ

باب

شش پسرشان

بنابر تفصیل احوالات گذشت یافته خواهند شد که
 برین پنج که ابدت ابالت و سنگاه و میرسلطان شاه
 چون بر بیست چهار سالگی رسیده قدم بر تخت حکومت
 نهاده و غنچه ملک گیری و سلطنت حکومت را
 یوسف بیلقانی را برپا ساخته تمام خط به خطان
 و بدخشان را متصرف گردیده و حتی که از حدود
 خود تجاوز بکرد و خط او از یک قطران کرده
 بدینجه که آن امیر ابدت ملات و خنجر با بر مایه خرد
 اعتدال کرده و عاقلتر او و دویست بعد در
 آغاز امر در موضع چاه آب بدولت روز افزون
 عروج نموده فرمان روای کل گردیده نخستین
 برادر بزرگشان میرزای کلان یعنی میرزا ابراهیم
 الدین از سر بهوشیاری و آگاهی در همین او بود

دید و از سر ادب با عظیم ذکریم او را بخود لازم دید
به کلام او تسلیم نمود و بخلوص نیت در کمال محبت
اختیار را بدست او داده در غایت آداب
بر خورسته سدیم و اگر هم او را کما هو بجای آورد
در تبه جانشینی آباد و اجداد را با و مبارکباد
نموده ^{و تبه جانشینی آباد و اجداد را با و مبارکباد}
در توفیق عن خان نامی عمومی شان شاید که از خیریت
رشدک لا یعنی بابر انحراف طبیعت نامموار از فکر
کوته اندیش رتبه ارادت از رتبه اطاعت باز داشته
از سلوک شایسته تسلیم در رضا استکلاف نموده آثار
نفیانی و کردنی از وی بشیوع پیوست
و بعد از آنکه او تبه دید که بجای نرسیده بشکرت
و بعد از آنکه او تبه دید که بجای نرسیده بشکرت

سابق

سابق ازین شفاعت خواه نموده بود شفاعت
نشی در باره او قبول نشد و یک یورش او را از
قلعه پساکوه برکنده کرده پساکوه را با تمام مردم
میرزای محمد با و مقوض داشته اقطاعان را درین
از خود تا سلیمان خان بآمد و رفت مراستد و مانجا
معتن فرموده در عالم انس و مواسلت تدریس کردی
و مکرری را بطه خویشی هم رسانیده دختر سلیمان خان را
بخود نام زد ساخته و از ارسال رسل او حال در لویه
داشتن نشد. نموده حقیقت و ماهیت مردم را دریافته
با دراک تدارک خود بسر برده بالای شهر فیض آباد آمد
و با جنگ و جدل شد و در قبضه تصرف در آورد و سخن
نمود و بهرگاه سلیمان خان بیگانه ای مردم را مشاهده
نموده از بی اعتباری مردم و از فعل شیوع خود هرگز

نعم بر کشته جز راه فرار بخود مناسب به ما هیچ بلطف
برده رفت
و در سلطنت شاه هم تائب او رفت و در اینجا نیز کارش
مل نخواه نشد بلطف چتر از فرار کرد
و آن کرد می که بی پای را به نزد او برده بودند همه بر پیش
کشیدند و مدد ساختند

و این هنگام غیر از آب نرودیه یعنی غیر از آن طرف آب
بمذکک خود میسر شده بیای تخت فخر آباد
باشین گشت و بعد از انقضای یک سال از سر
برگشت به مل از افناد و خیز زمانه قریب از دکن در شاهان
ملک درواز طغر شاه و شاه درواز و منقو
قان و نیز ترخان و شاه یغ میرزا و سعادت شاه و
شاهان ایران و پسران شاه غریب با کمال تحمل

اناس و دیه

اناس و دیه به بخت شفقان آمده که نزد او را با میر سلیمان شاه
بر بسته امیر هم با فوج یکران در بالا کوه ایلاق کلب
قول و خوش شیشو در مقابل ایشان فرود آمدند
و میرزا عبدلی نام شخصی را بر کرده که قشون نبود
پیش جنگ به موقع فرید غا جویان و رسانده
و از جانب دیگر لشکر شاهان در واز و بسینه با فوج
مجاوید کافر بودند و لشکر میر سلیمان شاه شکست داده
از کالیکه مردمان در واز در سایر امور و مردان پیش
در باله جنگ و مهال ما هر و طیار بودند با وجود کجی
ایمانی در واز و ولایت ما مایه مسافر بودند و در هر
حال همه کوه دره و در کابل به خشیان بله بودیم
و پیشرو و در میرزا شستم با این قدر مهارت خود
در ملک خود پیش رفت اقبال را دستیار نشدند

کتابخانه مسجد اعظم
از کتاب مرقوم آیت الله
عبدالله بن محمد باقر
اصفهان ۱۲۹۱

در دوازدهوی سبقت دست بردی از میدان شک و
ناموس شکست فاجش شکست که به خشیان ده و
بسیار تر از شکریان رابع میرزای کلان کسیر
شاهان در دوازده شدند.

دیده شد در دوازده سلطان شاه ملقب باز در
تغیب نموده باز همان واقعه قبل رویداد
کردید که سلطان شاه پراکنده شد و غیره چنان
سود و در کمال مالفت و پایه اقبال خود را
بغیر آباد رسانید نه بقیه تمام افواج سلطان
دستگیر بخت تغیر گشتند.

دیده از تاراج و افند اسبها و براق اسبها و کباب
و غنایم بشمار که منافع افواج شهر در دوازده پیش
از دست رفت دادند مگر میرزای کلان را تنها

با خود

با خود همراه به دروازه آوردند

والس میر سلطان شاه بغیر سلطان از دوازده بار بار طعنه
جناب افضل العلماء و ثقه افضل فاضل علمه مفتی کرامت
دامادی بمیدان کلان بغیر میرزای کلان الیهین شکست
با چندین تحفه و هدایا نزد شاهان در دوازده فرستاد
توقع پس گردانیده فرستادن میرزا را در شکست
کردند.

و هنگامیکه مفتی موسی الیه بیای تخت دار الحکومه
به نفس شد غم (قلعه غم) وارد شد مشار الیه
از طرف شاهان در دوازده رسم تعلیم و تکریم و عودت
دار بر جای آورده مهمانیت و سفارش قبول کردند
یکروز در مجلس شاهی نشسته بودند از بهر تشریف
و شرافت و علماء و علما حاضر بودند که بیک فرامی بر می

هر که هم آنها امانت و ملک مدد رسائی میکرد تا که فریم
 کردن اسباب آبادانی ملک مدیت و شهرت و
 شان و شوکت گردد و همه در ایام حکومتش اکبر
 مغیر و چه از دهاقین و از بادی نشین در صحت
 عزت و بزرگواری و فقر و جیش لشکر کل در کارش
 و ممنون است و حال و تر و تر افتاده بر کشت
 و کثرت مال و اموال جاه کسب نموده شادان و فرحان
 در ملک و امانت میر سلطان شاه استودند
 و هم درین تاریخ همه قلاع بندرات داخله و خارج
 و غیره بدو در مت فراموش و موقعش نموده آباد
 کردند و از جنس عیار بکار و کار نک خیمه و شامیه
 و حرکه جبهه قصر و کوشک و ان سر ابرده های
 کما کون فیما و میا کرده شتر تنگ بودی ها کردند
 و در اکثر اوقات

در اکثر اوقات در باغ چوهار چمن و جیش و تنگ و بزرگواری
 و انواع لعب سرستی و سر خوشی و پادشاهی و غیره برای
 و بزم کلو کون لاله رخا و بزرگواری و انعام و بخش
 الحان از جنه و ملق و غنای ایان اندران حلقه
 دل جمع میا و آشکارا میبود که شاعری و ریخته میبود
 یعنی بزرگواری و پادشاهی و بزم و بزرگواری و بزرگواری
 سزایان در آنکو بهار و نو کوی قیامت شدت آشکارا
 تا بیکال بدینمنا و بدولت و انبال برسد که مقدمه
 آمدن حواجه با بادقار از سمت یار کند و کا شغریه
 ظهور پیوست شنیدم ز پیران تاریخ کوی
 جهان دیدگان شمارنج جوی از آنکو کوالی داشت
 پیش و ملا سنگ محمد احوال پیش و کد آری چو سال
 برآمد برین شد و بخت نزدیک دولت قرین و بخت

خیرین حواجه با بادقار از سمت یار کند و کا شغریه

هر که آمد آمانت و ملک مدد در سانی میکرد تا که فریم
 کردن اسباب آبادانی ملک لایست و شهرت و
 شان و شوکت گردد و همه در ایام حکومتش اگر کسی
 مغیر و بد از دهاقین و از بادیشین و اصحاب
 عزت و بزرگو از فقر و جیش لشکر کل در کار داشت
 و نمون استوده عالی و ترقی رفتار نموده بر کثرت
 و کثرت مال و اموال جاه کسب نموده شادان و فرحان
 در آن حالت میر سلطان شاه استودند
 و هم درین تاریخ جمیع قلاع بندرات داخل محاکمه
 نمیدادند و در مدت فراخ و موقعش نموده آبادان
 کردند و از جنس عیار بکار و نکازک خیمه و شامیان
 و عوکه جهته قصر کوشک ایوان سر ابرده های
 کونیه را در میان کرده شهر تنگم بودی ها کردند
 و در اکثر و

در اکثر اوقات در باغ چهل چمن بعیش نشین و گلشن بر میزدند
 و انواع لعب سرستی و سر خوشی و پاده نوشی و غیره برای
 و بزم کلچرگان لاله رخان و بزرگواران و اشخاص خوش
 الحان از حنجره ملقوم غنچه لیس ایان اندران حلقه
 دل صبر میبیا و آشکارا میبود که شاعری و ریختن و
 معنی جوهر داشتی و چاکر و جوهرم آنکری و کل لشکر از
 سرایان در آنکو بهار نو کوی قیامت شدت آنکا
 تا بیکال بدینمقال بدولت و اقبال بسیر برد که مقدمه
 آمدن حواجه بابا دقار از سمت یار کند و کاشغریه
 ظهور پیوست شنیدم ز پیران تاریخ کوی
 جهان دیده کان شمارنج جوی از آنکو کواهی داشت
 پیش ملا سنگ محمد از احوال پیش که آری چو سال
 برآمد برین شد و بخت نزدیک و دولت قرین

خیرین خواجگان از پیران

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

سبب بیاوردن اقبال جاه و مسکنی که بد از بهر شاه .
زیر که داشت او برین شاهباز و لغزترین همیشگی آوردن
و در آن دو برادران از سادات اعظم از جمله نیره
زادها اتفاق کاشتری که بچنین بخت ابا علی مدد
دیار بوده اند و بختان نسبت و پرزاده کی پیشوا
و مقته ای آن نواحیات بوده اند چون بنده دولت
نونه قلمی بقیص زلال هلالی انجامید نوشت
ملکت داری بخاقان چین رسید دست طایفه
خطای بتصرف آن دیار دراز شد این هر دو کی
برادران از بین ایشان بجهت فانی و کلاهی متباز
یافته بگورته بختی از اول موافق الیه الله
الاولی و الاخری منکم از انواع ماسا و مناسف
در آنجا بپایان رسید از فاقان چین که بهر ساینده
دفع

و فارغ البال بیکزند عسمر خود را را بعیش و شرب میبردند
و بهرگاه ادعای کلاهی و استقلال در سرشان افتاده
و باده خور و دماغ شان را بران آورد که پای متابعت
از سبیل طاعت کشید با از حد اندازه پریشان
شستند و چین ببار کوشمال تا دیش ایشان
سپاه عظیمی مغرب و فتح شانان فرموده
تا بیکسال کار و زار نموده بدر آمد سال دوم دو چند
سپاه دیگر از چین آمدند باینها نیز قتال و جدال نموده خود را
از دست ندادند و پای مردان را ستوار داشتند و
دود دمار از نهاد روزگار کفار اشرار چین بر آورده
و مردانه کوشش کرده اند اما به زود کردن از جنگ و
نیمه سال چیزی کلم کردن نتوانست از بسکه افواج
چین بسیار بودند و سال سوم در پای ذخایر

نسبت بآب و آتش و آفتاب و ماه و مسکن و غیره از بهر شاه.
 زمین که داشت و برین شاهباز و غیره زمین مسکن آوردند
 و در آن دو برادران از سادات و علمای از جمله شیخ
 زادها و فقهایی که شغری که بچندین هفت ابا عن صدق
 دیار بوده اند و همان نسبت و برادران کی شوا
 و مقننه ای آن نواحیات بوده اند خون بند بدولت
 فتنه قلمای بقیع و لای الهالی بجا میزد نوشت و
 مملکت داری بخاقان چین رسید دست طایفه
 غلامی بتصرف آن دیار دراز شد این هر دو کی
 برادران از زمین ایشان بینه فانی و کلاهی متباز
 یافته بکومت بینه و از اول موافق الیوم الله و
 از سوی اولی مرتسم از انواع ماسا و مساف
 بر سر راه پادشاهی از خاقان چین که بهر سائده
 و نافع

و فانی بال میگزید و عسمر خود را را بعیش و غیره
 و بهرگاه ادعای کلاهی و استقلال در سرشان افتاده
 و باده خود و مانع شان را بران آورد که پای متابعت
 از سبیل طاعت کشیده باز آمدند از بهر پرورش
 شهنشاه چین بابر کو شمال تا دیشان لای
 سپاه غلامی مغرب و نفع شانان فرموده
 تا یکسال کار و زار نموده بدو آمد سال دوم دو چند
 سپاه دیگر از چین آمدند باینها نیز قتال مبالغ نموده خود
 از دست ندادند و پای مردان را ستوار داشته و
 دود و مار از نهاد روزگار کفار اشرار چین بر آورده
 و مردانه کوشش کرده اند اما به زود کردن از جنگ و
 نیستن چرخ کلم کردن نتوانست از بسکه انواع
 چین بسیار بودند و سال سوم دریای زفایر

کتابخانه مسجد اعظم قم
شماره ۱۰۷۲
تاریخ ۱۳۰۲

از شکر بشمار از آن دار لرب یکبار استیعال تنها
معین گردیده قوج قوج رسیده گرفته از آنجا که مجال
مقاومت را حال دیده با مقدر در دوازده هزار
یغرفانه دار از مردان کار مبارک شکار که از جمله ملازمان
بودند با هم لای محذها گرفته شکر بار کنند را تاراج
نموده زو باین دیار نهادند در راه چیز کمی
یافتند دست برد نموده غنیمت می پنداشتند
دو هزار و نه یغرفانه دار از ایشان بستم نهایی
ممالک خویش افتادند یغیر رفتند
دو هزار نفر از بقیه همراه شان مانده مذکور
از راه پامیر راه شغنان روی به بدخشان آوردند
چون پیشرو رسیده خبر واقعه آمدن خواجگان
بسمع بسلطان شاه رسانیدند

و نه
یغرفانه

امیر سلطان شاه یحیة انکه با خواجگان فراری در نسیب و
منتهی الاصل و نژاد بودند و از تعوی و استیلا کفار
آواره این سبیل و دیار گردید ساز و جوب کرم
و تعظیم بودند لکن اغزار و اگر شایر لازم
دیده بود و دشانان در قنوبه از غنیمت خواهان
باستقبال مهمان فرموده که دل جوی دوست
شان را با حسن ترین وجه بجا آورند
ولکن از شکر ادب ایشان در موضع از غنیمت
خواه چیزی از مال و اسب مردم فتنه نموده صاحب
مال که بنا بر اتلاف اموال شان طاقت نه آورده بود
مال شکرانرا بر راه عویضه دار بخو اچکان رسانید
ولکن خواجگان عرض فقر را گوش نکرد و از شکر
این واقعه دل مهیبه سلطان شاه متغیر گردید با وجود

آن میرای کور بفرستید بریان الدین را پیشواز فرستاد
و خود میر در آب جوزگون بنا بر اکرم و تعلیم مهمانی
استقبال نموده و اخوردی کرده تا بالای قلعه
زغیر خرابه بمنزل خود مراجعت فرموده و خواجها
در آن جامه کشیده و شامیانه و خراگه و خیمه خود
استوار کرده و در شهر چشم خنجر و بنا بر
نگاه کرده و اعیان آن در ظاهر شان افتاد که اگر تواند
کزندی میر سلطان شاه رسانند این ملک را به
خود بانه غنیمت گرفته حاکم و متصرف بدیشان
گردند بنی خواجگان دارای سه هزار سوار جزء
روان و در دست خود طیار داشتند که
میر هم رویه روی شیر میچنگید و از هجوم
آوردن و قربان شدن باکی نمیداشتند

دو کزانشان

دو کزانشان پیرامون ایشان پر در بافته منتظر و
ایمان ایشان و فرمان میسر بودند از چاشت تا وقت
آفتاب پیشین در قلعه زغیر حرم توقفای خود توقف
نموده تا کوچ دینه های آنها بتامی در حوالی آستانه
حضرت ابوالمعدون چادر و خیمه زده فرود آمدند
زبان ایشان هم سواری نموده در بارگاه خود باز آمد
خستند میر سلطان شاه در عالم این نیت و مرد
آدمیت بر رسم مهمانی ضعیف ملوکانه فرموده علی
القصب میرزای کلان را بطلب ایشان مرسل داشت
و خواجگان بدر بار عالی از جمله تنگ عاشر شده بودند
ازین جهت فاطمه امیر سلطان شاه زیاده کدورت
پذیرفته بر شفت از فاطمه طمع این به خود فهمید ایشان
از وقت بامداد کوچ دینه را از سرگوشل عبور فرمود

خواجگان را که در حکومت و فلی انداشت بسم
 فاخته خواندی پیش امیر فرستاده امیر او را در قلعه
 از جهت استنکاف برادرش نکند شت
 و حلقه خورده باشا کرد پیشه کان شان بگنبد از
 بالا تا پایان صف کشید تا نماز دیگر استاده چون
 دانست که بنه یغفر فائزاده و اهل عیال از کوتل
 گذشته بیکمتری رسیده اند آن زمان غلام
 کدیده راه قافله خویش پیش گرفت لشکریان او
 در میان عبور کوچ و بنه از کوتل کله در ممرم ترکید
 از روی دشت لای آبه مهر چه که یافتند بخود
 بردند و ازین دست درازی شان امیر ولور
 عالمگیرت و غنیمت بر داشت و گشت با مداد آن که
 ایشان متوجه او گشته امیر هم در عقب افتاده

دشت

باجای خود
 و امیر او را در قلعه
 از جهت استنکاف
 برادرش نکند شت

و حلقه خورده
 باشا کرد پیشه
 کان شان بگنبد
 از بالا تا پایان

در دشت ارگو با محمد کبر مقابل افتاده متقاتل عظیم را
 کرده زدگشت بسیاری که دند که شلو میکرد
 بدشت هزاران دانه خوی - ربود و شیران دانه گوی
 در شت فتح از سپهرین - بنام امیر خیران زمین
 و الحاصل در طرف دوساعت مقابل و متقاتل فوج
 خواجگان تاب در بدشتیان شده و و بکری نهاده
 بالکل انجام سرانجام خواجگان چه از کنج و زر و گوهر
 و اموال و اجناس نفیس و متاع کران بهاکه بر کار
 عالی اختصاص داشت تمام مخصوص امیر روشن همبر
 سلطان شاه گردید و بیشتر از آن بود که منشی دفتر
 نویس سریع الرقم عدد آنها را در سکا تقریر ثبت جبا
 و کتاب نماید چنانکه شاعر بقولفان گوید
 ز طاس ز مولن شتر بارها - جواهر بمن زر بخوارها

مناع کرانمایه از جنسین که نادید چشم کس از جنسین
 در هر چیز کس نام بردن توین . روشد از ان کاروان کاروان
 خوشه آنرا سوان بجهده بدوگاه سلطان شاه محمد
 القمه سه هزار نه از مردم قلماق و کاشغری بیکبار
 آورده ساکن شهر قیف آباد گردانیده از ان وقت
 اسامه و بدنه ایالت و بزرگی امیر بجهده بالعه رسیده
 سه هزار سوار خوشوار با طمطراق کمان و صدق از عواید
 قیاق مکمل از پیشان در درگاه بظفر انتساب تیار
 و همیا آن قوم سرست باده پرست از روزگار
 شب مقیدهای نوش مشغول جوش و فروش بودند
 و در روزی که این بورد این با نقش کرد و خفتن
 از دست لوط خاطر بیک زوده بوقطع لبايع نظر نفا
 و چون رفت و ناپدید شد از آن زمان زیبا شد ام
 سرگرم

سرگرم بزم صحبت لونه و همسر سلطان بنزد خرد و سزا
 در مسد و همین خیال و سودا بود
 و از جمله جوانان نامی قلماق با ولایت مرصع کمر زین
 و جواهر کین قریب سه صد کس از غده اشرف قوم
 از امثال اسد بیک و توکل بیک و فرخ مرزا
 انیکیش بیک و لبه جان بالتوجیان جرجلان
 بازونگ و غیره از قوم قلماق و عبدالمالک بیک
 عثمان بیک نیاز بیک عبد الرحیم بیک محمد بیک
 و شکور بیک عبد الرزاق بیک یعقوب بیک و
 عنایت بیک و امثال اینها از قوم کاشغری و از
 محرم سجه بای زلف و کاکه ار که در معرکه امیر متباز
 یافته عبد الرحیم عبد الرحمان یعقوب جان تنگری برد
 بول اسد خواجیهار لاجین بورد بخرد و اقوان اینها که

بالتوجیان

خبر یافت موجب دل کم است و انداخت که خدا با
قوتش بکمر بست در هنر شکار و میر شکاری بشرف غوث
داخت ببار امیر کامکار رسیدند
دیگر سلام بیک داد خواه که بخوش کرد نظر والا که امیر
بین الاقران شرف است یاز بافته بر تبه سلاطین
سرافراز گردید

چون دید به و مسعود حلت زرقار فزون بدینگونه
و نفیوت مولد در پنجه بازوی امیر پذیرفت هنگام
ادعای آن شد که در غوغا دید به بای کرم و بعد از آن
را رونق و نام داده اعلام ظفر و اهتمام را به تنه و کتک
قطعا که طرف مردم پنهان و اندر دل معاند
ایشان در پیش در آورد تا دود و بار از دماغ
بادیه نشینان فیه مست بر آورده تا به و شفا و شفا

و برین

و برین نیت کمر همت بجهت سلام مردانگی پوشید
تا کل بر فدا گفته رجاء و اتق و همه صادق از فدا
بند پرورد کرده یورش فرموده

فتح دوم در مضامین یورش مسلمانان به سرد
قطعاته با نوه افواج بخش و با فوج دریا موج جوار فلک
کاشغری بعد از ترقیب و بیدق با تجمیع شامی به انجام مکمل
چه از خیم و هزار آذوقه و علوفه بلایم درستی زیجا
آورده و ایضا در خدمت امیر نوادر پانصد نفر اسیر
از رؤسا مردم قطعاته بر رسم مردم پیشکی از کوفت
شامیه در خدمت بوده و میر همه از سر نو انعام
فلت داده و در رکاب طفرانتساب با دعای پیشین یکی
و دعوی طلب آماج و تیار بسته نازل و هر طراز نک
رونق داده در مالکان فرود آمده مدت شش ماه

در این زمانه که در این زمانه

قلعه را قبل و محاصره کرده و گرفته بیک از دولت فاهان
خود را داده و از آنجا بفرستد اشکمش عبور فرموده
و هر چه که از دشمنان سرکش و معاند در آن ولایت
رویداد میشد همه را کوشمال نادر بیداد و تعبانه
تصرف آن ذرا باب بنکی که موضوع است نزدیک قلعه
در همان موضع فرود آمده قلعه بنهایت استحکامات
بناناده قند ز را همچون سیاه مردک در چشم
تنگ از بکان در قبل و می مرده کشیده
و قباد و قنوت افان که از مالکات مالی قدر و بسیار
نام دارد بود اندر قلعه قند ز بنیل نشسته که پیشتر قند ز افان
باشد و خود را قباد و قنوت بر پا داشته مدت دراز
درین کار نشسته گاهی خرسند و از جند میرفت و گاهی
خست و دست در است میفرمودند چنانکه گوشه میکوبید

و در این کار نشسته گاهی خرسند و از جند میرفت و گاهی
خست و دست در است میفرمودند چنانکه گوشه میکوبید

همین باز بچه خواران چنین کرده و میکنند و درین
بصید ز مانی که آرد بچنگ به از شتر خواهد بود بالنگ
چو فردا بود روز ناموس نام تن آسوده کی باشد انجام
چنان ز و سبوی خضم در رزم که با نسی یا سیانی کلاه
زدنیا غرض نام تنگست یک چه بند انگ می ماند کس
بر روی کرت نام کرد و بلند از آن نام نگویند و بزرگند
اگر آرد با باشد از شتره شیر سوی آرد مرزاده ناید لیر
ترسی ز غلظت پیداست که آن استینی نشت کی در
سوم فتح ملک افان شاه یاد کار کار افان
ساکن قلعه یادان چون از قدیم الایام صوبه راغ که
در بین شاهان ملک در و آرد و میران ملک به خوش
در عین غلبه و استبداد هر که هم طرف بهما طرف جامع
و خراج گذار کردید معاش را رعیت که را بجا می آورند

و در این کار نشسته گاهی خرسند و از جند میرفت و گاهی
خست و دست در است میفرمودند چنانکه گوشه میکوبید

دلی متکایک بنا بر غلبه در دوازیان موبه ملک لغ را
 بحاکمان دستان در دوازیان تعاملات عادت چنین
 بود که هر خانه سالی یک تنگه و هر بازو شش قارو
 چرخ دستان که میان راغ بصید و تکر میگرد
 بقلعه دوازیان بشهر قدم میدادند
 و همچنین بر غلبه بخود راغیا بینموا فرابکذا بود
 و بر سلطان شاه از کمال قوت و شجاعت تکمیل سپا
 به نیروی بخت و اقبال شاه یادگار از شاه در دوازی
 ترک تابیت نموده استقبال زوآوری میگرد
 نموده فقط از حکومت خانه در دوازی روگردان گشته
 رابطه نه بیدر شاه یادگار برهم نه

از بخت حاکمان در دوازی که در شهر قدم در قلعه
 حکومت کلی استقیم بعد مضاربان بوده در

تدبیر

در تدبیر کار خجسته افتاده که نوع کرده شاه یادگار بر کجیل
 دستگیر کرده کوشمالی باو بوجهر بهد که بعیت اول
 او مرد دیگر از ایند باشد

نشد مضارب خان که مردی بود قوی بیگلر
 جنگال و در معرکه و میدان با منول قدیم بهادر و عالم
 بود و غصه و شاد در مهارت نیزه و شمشیر به پایه و دم
 در سوار ما که هنر مند می نام داشت و کسی هم از نیزه
 در ستان دکان کشان دینر و کمان او را بکار
 بردن دکان کشیده از غنمه بر نمیرانند

در امر مسلک راغ مضارب خان با هم را بقی برادران
 از امثال شه در دوازی و شش منقو و کجا و غیره که سابق
 ازین ذکر یافته اند از سره در دوازی بمضارب راغ تا
 رو بخ آب و سیلاب نزل نموده آدم معتمد در بین مانده

در تدبیر کار خجسته افتاده که نوع کرده شاه یادگار بر کجیل

کشته یار کار روید و او را دید بنصایح بخت سازید
 شاه یار کار از سر دادانی که سرده و تشنه فرید از قلعه خود
 برآمده برسم شیر و تفرج بجانب برز راغ رفته
 و در داریان که از قدیم در قون علوم سیاسی و پاشای
 کوی سوز و شعله و اطراف جانب بستند شبای
 بیابانی قلعه یار و آن غور و هجوم و زرد با کشته قلعه را
 گرفته و قلعه دار را مع مردمان معتمد که در قلعه
 راغ بودند در بند و زنجیر کشیدند
 و شاه یار کار نیز از سرفش و دیو و مکر آدم مانده که
 به و هم اندیشه و هر اس آرمه مارا دید که قلعه و ملک او
 را از پس پیر و پادشاه و لوح بفریاد و زلفیه کرد
 که شریف شاه در شاهان همان امر بقید و زنجیرش
 اگر که شریف شاه را زاری با حسن وجه بگیرد

خون

چون این خبر بشمع بر سلطان رسید شکر فرادان از
 ترک و با یک اوز یک قطمان میبار کرده بزودی بالا
 قلعه یار و آن بحرب در داریان رسیده از جانب کمان
 شباده که بند بست تندی صف منفرد و یار قلعه فرود
 آمدند چنانکه شاعر گوید

فرود آمد از کوه سیاه نیز که پیش او کوه کردی کز تو
 چون در داری و بدختر با هم دیگر هار بن و معان کرد
 و در داریان خود را بقلعه یار و آن محصور کردند

و امیر سلطان مظفرانه بخرسندی نام در موضع مرج
 رو بروی قلعه یار و آن نزول کرده و شبگاه بنوشت
 بعضی خاص خدمت حقه مصلحت چنان دیدند که شاه
 در داریان ضرب کوب بسیار دیدند اکنون مارا بایک
 از اینجا قدری بکناره ردیم تا اینکه در داریان راه گیرد

این خبر بشمع بر سلطان رسید

خود را خالی یافته تا چادر برآمده بطرف دواز گز نرند که
 مجال استقامت آنها بسی مجال است .
 پس امیر با بر مصلحت خامان خود از موضع مرجع برآید
 متوجه موضع دوزخ شد یعنی برای خالی شدن
 راه دوزیان بقیعت .
 چون هنگام سحر در دوزیان رسید از آن افسارها
 یافتند و شکرهای داری را غ از جانب امیر که
 در روی یادان قلعه باید داد امیر اساده و از پس
 شسته رفتن امیر بخیرانه بر جای معین اساده و قتل
 از دست در دوزیان بقتل سینه .
 چون امیر نزد شاه رسید که در دوزیان اختیار و در
 برشته بخت نهاده قلعه در موضع زو انداخته
 در لایحه خود بفرستاد که شکر بسیار بکند

نماز

نماز مقرر فرموده ازین بهار تا بهار آیند . و محرم
 ایشان گوشیدند و چون ایام سه ماهه بیکر باشد هر
 بدخشان بالا قلعه یادان بمقابل شاه شایع دروازه شازده
 آه فرود آمدند و صد مقاتله و محاربه گوشیدند
 همچنانکه شاعری در بنیاب سخن گفته بیت
 در آن سنگ لا خرمم برزید . بهم بیکر خوش برابرزد
 قفا داده دروازه یاد گزید . ثباتی نداشتند در آن رستخیز
 بی نامور غیر مضرب شاه بود مدی هجوم خوشی
 چنان کردی از چاکر بارگشت که تنها از قلب میکشید
 گرفتنی چونیزه بد شکست . غامدی ببالا ازین بد سواد
 چنین کاه و چک که گزید . برودن کرد قوم خود را رستخیز
 حاصل مطلب دست امیر سلطان شاه بنده کرد و
 بیک تن بلند آمد در پی کار و زار بود که مضرب شاه

این خبر

بر بر آمده در بطن کشیدم که عبا به نفسی ملکوت
 در دوازست مرتبت نمودند
 و دویمین مراتب ملک راغ بقلعه یادان یادگار
 حاکم گردید امیر خورشید بنجا طر جمع تمام بقلعه نفسی
 مراجعت نمود
 و چهارم سرایای حدود و توابع الکای
 عشرت فایه ختر از که یک قسم از ملک دار بستان
 میرسلطان اذعان نموده اگر از برحق طفرست
 فال من بین خط ملک ختر از را بجز تخر اودم
 محل وقوع فادنه و مقام آن نیز در تاریخ ۶۵۰
 بوقوع آمده که در آن وقت بقلع و قمع اهل شیعه
 شنیعه با ملکیه اهل اسلام که اندر ممالک خشا و
 ختر است سلطان شاه خود خرم نموده که همه

آنها را

آنها را در ضبط و شکنجه در آورده مرست نماید
 و در آن باب اندیشه مملکت گیری ملاحظه بکار میرد
 اتفاقا معزالدین خان باجوری با دو نفر پسر خود
 از منصور خان و محمود خان و جماعه از سر کرده ها
 قوم افغان از مومند و سالار زائی از ملک خود با
 بر آمده فرار از ملک ختر از رسیده و از ختر از آباد
 کلائی میسر شود فیض آباد گردید آمده بملاقات خیر
 نایل گردیدند

و امیر هم درین مورد از آمدن مسافران میبند
 زیاده جزسند شد دانند بشته که در دل عالی خلوت
 بود با او در میانها دزیرا که مردم افغانه بختی از
 مشینا منظم الیه مذکور بنجا خواهد می آید
 بهیکی صدق درستی در آمده اذعان این امر

نموده امیر بعد از انعام و اکرام او را با فوج کران لشکر
 خود بران داشته که بعد از نزول صفه زیبا پیش
 رفته و خود بعد از خمود واقع متعقب سواری نماید
 و بزرگان خان مذکور را منتهو علی با خود نگه دارد
 و همین صلاح را خان مذکور از امیر پسندید
 و لشکر را از سر فیه و خان تا پایان حدود بدشتان
 در قرای قطعان جمع آوری تشون فرموده از هر
 جانب قوم فوج آمدن گرفتند و بعد از اجتماع
 عساکر را مات و فیه به ایتما می زیستند و آورده
 فرموده تا غرض از اینست که دمه اندرم نامی ازین گشته
 نخرج و ای تشون ایت تشون متوجه گردید در قس
 زیباست فردا آنجا که مذکور را با فوج و انبوه
 از فاکوس دور انداخته و در آنجا پیش رو انده نموده به

بیشتر از این که در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است

مورد

مجرد بکوشش کرد به یار چترار . از موضع شغف به قلعه
 پای تخت همه مفتوح گشت چون این خبر به سمعی
 رسید به سیرالدین خان مذکور را گامی بیغی با تمام کلف
 احسان ممتاز ساخته بیکاره که بلا توقف احوال
 لا هموشد چون بیای تخت اجترار از نزول از زانی
 فرمود از سر مد حدود ملک مذکور تا پایان (دورانش)
 همه را چون ماهی بایست پادکله کوسفند ان
 مانده بر جادر طور اقبال و شیخ ابدال در کشید (توری)
 گوپ اما (موری کوپ) و نواب مستوح منس
 با مالی آنها گرفته متواری شد که از اینرا از هر یک کوه
 کنار یافته و سر کردکان و بان کریان قشلاق به
 قشلاق فرامده اسیر را در حضور جمع می نمودند
 و مدت شش ماه بدین نسق بنای نوش در باین

عشرخانه مذکور بسر بردند و هر کس بطور خود غلامان
 خود و کنیزه کان سنبل مورانجه در کشته به دست
 به بزم صحبت پرداخته و در طرب بخود مفتوح داشتند
 چنانکه شادی درین باب میگوید
 به رفاه زمی یار استند بخوشی نویی به برداشتند
 و آنچه از خمس اسیران را مستثنی کردند و محض
 و مخصوص در رسیدن میر سلطان به حساب سه هزار
 نفر غلام بچه و جاریه کان بودند و مجموع اسیران
 در قید حساب آمده و ظاهر در عدد در آمد پانزده
 هزار بودند و غیر از آن اسیران که در پنهانی
 بود در نظر دفتر نویس نیامدند و اینمقدار شما
 رفت و فراخور عزت و قار سر کردگان و مقربان
 انعام از خدمت سرکار عالی درباره هر کدام صد و سی

و بعد

و بعد از انقضای شش ماه میر سلطان شاه از طرف
 خود شصت هزار در قلعه چترار منسوب نموده و خود فتح
 نصرت تمام متوجه ملک بخشان گردید و معدود حمل
 نفر غلام و کنیزک در وجه قلمانه بعضی حق القلم میر غلام
 و میرزا عنده لیب و زیاده بر آنکه قبل برین دستورها
 گرفته بودند آنگاه که میر عالی مظفر منصور وارد شد
 به بخشان گردید اهای و لایب بخشان رسم استقبال
 پای اندازی کرده بدین مضمون ملک خف با تشکراً
 ترغیم سازی ای میر کبیر مر حبا و خوش آمدی نموده گفتند
 جانهای ما فدای تو جانها خوش آمده باقی رفته آمده سلطان
 بی تو با صفی اوراق روزگار طوایف کشت خشنود خوش آمدی
 و از آنجمله تعداد و معفر از غلامان از مال نیاز هر مبارک
 و در محبت و کرب غلی سیال و نور علی پیش خدمت

و ازین بسیار دل و غیر هم که بحسن قابلیت ممتاز بود در
 بین اقوان و مثال لغت و بسیار رسید و هر یک
 صاحب ملک و مال قلعه گشتند
 این که بفارسی نماند فی الحال بصورت طرک شد
 و آنچه بنیم و سنگین نمود
 لشکر و بغاگران خندان (کولاب) از ما و از
 در تاراج و غارت بود که از دیاری همچون مردمان لشکر
 و غیر لشکر یعنی کولابیان عبور نموده از هر یک که در
 باشد گشتند و قوت فوج میر سینه دست داری گرفت
 در ملک چاه آب و بنکی قلعه بمال و مواشی اهالی آنجا مالان
 و بغا و تاراج پس رفتند و امیر سلطان شاه دین
 امر متاثر شده میر در مدد دستیصال دفع و
 کوشایی آنجا شد تا برین زمین مخصوص جو آیس

مستبصر

نصفه
 از
 کولاب

مستبصران از دولت خواهان قطغام ^{مستبصران} در
 هرگاه که انبوه بسیار از بغا و غارت کران ^{مستبصران} تا
 یعنی کولابیان غم تاراج و بغا که از اینجای نماند خبر واقعه از
 تر بیشتر ببارسانند که شاید به تنبیه و توبه رسانیده
 شوند پس بوفق این که المراد از اجد و جد عاقبت جمعی نیده
 یابنده بود یکی از نزدیکان اندیاز که از صلاح آنها خبر
 دار بود بخدمت سلطان ^{مستبصران} عرضه داشت نمود که در
 این دوسه روز البته مقصد شود که فوج قوی از اینجا
 و غارتگران خندان اتفاق کرده بسر چاه آب و بنکی قلعه
 و قلیان از آب عبور نموده خواهند رسید
 امیر از قلعه فیض آباد بکشتی بار و از شاگرد پیشه
 و حضار جدا توقف سوار شد و وقت نماز غفلت از
 بیرون رستاق بیک کوشه ای لغا کرده استاده

و نیز شوی که خود را بموضع خواب رساند با پای
 پشته بگردانجامست فرود آمد و ملی الصباح که سفینه
 دم به دم بزمه شکر بنجا کران کولاب (قتلان) پایان
 تر ز غنای جرات و استاده بزمه دیگر قریب چهار صد
 از شاهراه کلان میان قلعه گنج آباد و دقلیان
 گذشته نیم لمعلان مواشی اندکی توقف نمود و پیش
 چون گمان امیر بفرموده عالی راههار گرفته بود و
 بودند و هیچ اثری از آدم و مال پیدایش چون در
 روز روشن شد و کار بر سوائی میکشد ناچار پس
 و از طرف امیر سلطان شاه فرمان داد و قتلایان را
 غایب کرده رسیده زد و کوفت بسیار کرده دو
 قلعه فی قتل کر سید و بهمنه سراسب و بهمنه
 کان دزده و نیز و شمیر با و لجه کسبگیر کردید که
 شاعر گوید

اینست
 بنفشه

شاعر گوید بدین مضمون که بنکفته است
 قلبی از آن نیمه کا دل پریده و در جلد که را سر از تن بریده
 ز سپاس بدست بدست بنکفته "کمان دزده نیزه بر تنان قلعه
 دو صد کله مرد نامی بنیغ و بریدش از هزاران بیغ
 درین کار و زار و کیر و دار بمقدار دور و زبیر برده
 پس از تمام این مریض شد سفر کرده بیت
 بفرمود بر پشته اندبار و امیر آن دو صد کله را
 پس خدمت بمشهر رسیده بقلعه نصرت آباد
 نزول اجدال با تخیل آیدال فرمود
 نصرت آباد نام قلعه ایست که امیر از سجن
 طالقان و قرای قطغان در موضعیکه ویرا
 مشهور نام است باست حکام مردم سرای
 بنا فرموده در غایت فراخی و وسعت در آنجا

مقدار شش هزار خانه بهر سائید و در آن عمارتی
به خود تعمیر نموده بود و بر آن جای بازار دکان
برپا کرده تا بادانی آنجا اہمیت نمود
و بسیار زمین اوقات بخت مصالح امور مملکت
او زبکیه در آنجا میسوزید و بر آنکه از عندالہوا و نور
میسوزد و کار بنا بر ذوق مندی امیر خفا با افواج
خاصه در آنجا بسر میبرد.

و اینچنین در موضع دریون قلعه انداخته و تعمیرات
دانش نموده هنگام کار صید بودند (بیلد این)
اکثر اوقات در آنجا سکونت مینمود.

و این روزها در روز پنجشنبہ بن دیار در آن
روستای آنجا بخت خفا نمود و نام دار شرف
الہار و بنیاد آن خفا شد و بنیاد برپا شد که درین

الہار

الہار عالم و شرف بنی آدم بخصر و بحد ام از حکام عالم
مقام موجود و میسر نبود
از آنجمله دو نفر عسکر بزرگیم آنفیس کم هر یک بنوعت خلقت
باصلاح اللہ موصوف و بشمال حال لائلیسم
تجاره و لا بیع عن ذکر اللہ معروف اول عالم و
عارف ربانی کامل و کاشف حقانی متورع برہنکار
ایشان مولو علی الحباب قدس سرہ کہ تحصیل علوم
ظاہری در لاہور مہند نموده بعد در نسبت
حضرت بیعت در خدمت حضرت حامی محمد
ابن لاہور کرد و با جازہ ارشاد رسید در
فیض آباد بدخشا در مدرستہ بالامی بودند
آنسر بکدیشان زیادہ محب و مخلص بعد و در
امیر بکدیشان عالم خواہی مینمودند و آن بود

نماید تا وقت چاشت بمراقبه اشتغال داشته بده
 بتدریس علوم سپرداخت و مدام در ریاضت
 و مجاهده بودند و در ایام عید ما بدو هم آمد فاتحه خوانی
 به نزد امیر رفت بیک یا بوی سوار شده که آن یا بوی
 بصد تا زیانه بزور از جای پای میراند و با طراف
 زیر رکاب عالم مذکور هر وقت بمقدار پنجاه نفر عالم
 و صاحب علم دستار میبوندند و روزهای جمعه بعد
 از نماز مذکور همه امر اشتغال نمیدادند
 و در ایام التماس الوفا و سده الاولیا کرم ایشان
 میباشید الدین قوس سه که ایشان در شهر در خدمت
 شاه معصوم ولی بزده اند بجهت خفیل احوال لطیفی کرده اند
 در شادمانی و از برای حج زیارت حرمین بفرستادن
 در راه بسیار جذب بایشان مستولی بود مدت
 شش

شش ماه در تبر مجنون افتاده بی زاد و راه و بیکر غلبه
 احوال در آن بیابان بود و در ایام دولت سلطان
 دارد شهر فغن آباد کردیم خود بیکر از سادات
 کبار این دیار بودند روزها و دو شبانه و جمعه بیکر
 چهار حازه میباده و قریب چهار صد قلند در
 خدمت شان بود و قلند بیکر کان خوش الحان
 زمره و نغمه از صخره فلقوم میکشیدند و لهای کریم
 عرش معلی را میبردند و ایشان لباس فاخر میپوشیدند
 و اگر کلاه و جبهه میکردند از شالهای کران بنام
 کشمیر کلاه و زنده میبافته و با سبب سوار
 میشدند و هرگاه که بر نزد میفرستند بهمان شیوه
 قلند می با قلند بیکر کان خوش اواز زمره انداز
 گنان میفرستند

سوم از مکملات امداد خدایت شعار ختم الایمان
 از ان جانب بنویس الی و اقر الله فی حقیقت شناس
 مزاج و بلایع مجتهد القیاس زجاج و مسایع صاحب
 سلیم محمد ناصر حکیم که ایشان نیز از مهندسان
 بختان قیاس یکی از عالم ارکان و امام اعیان
 زیر پرده در در شان و عزت گویند امیر تانی او بود
 فیروز ذات عالی کسی که بپیرفت و اعز و شرف که به
 تان دست می افتاد و یکی از قدم خدای بکار او نمود
 بیست و خدیو بسیار غمیرت
 چهارم از ان که در قدیم اعتقاد بود که در
 ان که در قدیم اعتقاد بود که در
 ان که در قدیم اعتقاد بود که در
 ان که در قدیم اعتقاد بود که در

میراث

امیر هم او را مختار الله و الله خود گردانیده اخذ و میراث
 و آداب و رسوم خود بزرگ و قزاق و شکن همه
 او مغرض گشت و داد و فریاد فقر او غریب با و شوق
 گردید و در سیطره شاه تمام بکارها پیش و پشت خود
 سرگرم باده خورد و نفسانی دست شراب کبابی بن
 بوده در اغت می نمود

پنجم میراث احمد رحمان که در طبع چشم دلا و زور شعار
 رنگین ملاحت آینه بد و قبه میراث احمد القادر و بد
 رسید که از عبارت اشعار و کلمات پست این است
 چون که یک شکن پیچیده زلف میلرغ خوانم یک در کتات
 مطلوب راه روز در باغ چهار چمن در انجمن شاهانه
 در منظره جم غفر فواره در میان حوض میاد ارشته و در
 سرفواره سبزه که گذرشته و دنیا بر حرکت فواره

آن سبب است که در بازی بود که امیر فرمود که قتل
انجن هر یک است در شان این سبب جزای
بگویند با تمام ملوکانه سر از او خواهند شد از آنجا که
ملاحتار میرزا عبدالرحمان چاک دست نموده گفت
بسکه کردم که این بر هم در نظاره دلانک آمد بر و سیاه
از بسکه با مال تفکر به این است فرمود موجبین آفرین
امیر و جمعی گردید و امیر کبریا خلعت فاخره و باضم ده هزار
تکه بخشش و انعام سر از او فرستاد

هشتم میرزا اخندلیک از ابران به خدمت امیر رسید
در تالیفات و تصنیف عبارات نظم و نثر و وضع
لغات و آرایش لغات باندرام روز داشت از آنجا که معاينه
میشود و یکایک این بسیار روزگار و فاضل نام دارد
و این هم بلند بود و طبع رشاد و غنای احتیاج بدو
پادشاه

پادشاهی به اسرار الحنه کابل بخدایت سلطان دوران
احمد شاه پادشاه اورمیر ساد و وزیر مع فضل از
میرزا و کلان امیر معالی قطعه بیت انوری که در چن
خود و بزرگی پادشاه وقت خود است نموده است کفا
میکنند که خوب فرموده . قطعه .

بعد از این هرگز نراند بر چرخ چغیری . پادشاهی چون پیکار
الین که اچون انوری . ختم شد بودی سخاوت
بر من مسکین سخن . چون شجاعت بر علی بر مصلحت
بیغیری . صلوات الله علیه و علی اله

هفتم ملا عبداللہ که در فصاحت زبان و ملاحضت بیان
نادر عصر بود و یکایک نعمتدان و سرکرده کان بهادران
میشد و حکم قلعه ملک چاه آب و ندیم قاضی
اور بسیار دوست داشت که همه عالم و دانا و در

سپاه کری ماهر و در فن خوش خوانی و در کسب
 ذکر و خطبه های اعیان و نماز جمعه یکجا با همان تلفظ
 خوش نظم میبرد که گویا سنگ استراته پرسوز که از
 دهد و جاندار از حقیقت سوت بعین ملکوت بهرگز
 آورده و از هر فایق از رفیقان امیر که زیاده دیگر و کسب
 بود چنانچه در این کتاب استانی بود که غالباً امیر
 در عالم رفاقت و اتحاد در عبارت لطیفه کوی و منزل
 از لطیف و قبیح و بلع با برساند وقت هر چه بنحویست
 در این باب میگفت و امیر او را هزارانوی میپرسید و او
 در آن وقت و در خلا و ملا از وی مجاب نمیداد.

و از آن زمان و علماء و فقراء از دور آمده
 و در این شهر رسیدند با خواندن کلان در هر
 روز و در این شهر با چهل هزار تنه نقد و در این

یکی میباید

یکی میباید و از همه خوانند ملا عارف را که در علم مرتبه
 علامه کی فایز گشته در عین اوج جوانی و بزرگو متوجه و باز
 اسلوبی بود بنا بر غرض علم که محضر علم شد من علم است
 از وجه گفتگوی علم اندکی کسافعی و جرات به نسبت
 حضرت ایشان مولوی بهرسانیده و از آن وقت باز
 بمرض الموت افتاده که گفته اند بیت .

در انعام که خوابان لغزه نبردند و عجب از سر و فاده در پانی
 دانه قرار یکمه امیر را باد محبت نام بود در بارگاه خدیجه بحره
 حاقه جای داده بالین بستر ز رفیق محفل شاهانه را
 او میبایست یافته و میگردید مرا باد و به و اغذیه الی
 بیهوش نموده می که غدار ابدست محمد سید ادب
 بیماری او سخت استناد پذیرفت با چار ملا عارف
 بهمان بالین و بستر ملوکانه بخانه اش فرستاد عاقبت

بفرموده خودش او را به نزد ایشان بولوی بردند و از
فایت نه مت و پیشانی در غدر خواهی جهان بعرض
میرسانید که ای عزیزترین خادمی میباشم و نه
دانستم و بد که در مدونیه و حضرت مولوی هر چند که
زودند پس چنین مگویند که شما علید و زبان معتر
از خود نمیکشید پیوسته میگفت و حضرت مولوی او را
دکما ایان میکرد و از دعای عمر جزی نمیکفت و زبان
عمر لفظ با فرموده و نمیکشید نفس معده حیات
نموده از دارانی رحلت نموده ببرد

و دیگر یکد و واقعه از آنست و نیز دنیای فنا بر تو
بفرموده که شاعر چنین گفته که بد گفته بیت
بسیار این را از آنی که از آن که چون بزرگوار و ننگه
چنین بفرموده که از آنی که از آنی که بزرگوار و ننگه

چنین

چنین است دستور چرخ کهن که چون برادر برادرند
اعتقاد خلقت و فرمانروای اعتماد سلطنت کنونی
وزیر عظم دستور عظم نو ایشاه ولی خان افغان که
لک الترحمان پادشاه بود و صاحب هر دو هم نام
احمد شاه بنا بر تمام مهم سعادت منتظم اخلاص
مقدم علی و وصول بنده اقصی که او را که از آن
بدون وجود آن وزیر باندیر محال اینست از پیشگاه
خلقت با قطع تو را و عبور بر سر خشت خضر
به نعل سعادت از بدست آوردن و بدل جان را
خرقه منبر که مکرر معطره محتره علی صاحبها الله و استیلا
ما مور کردید در کعبه سقا دامجه اوقا با عکرا هر ایر
و رانی و سپار کابی با اهل بیوت سالی و غلام مل
ارای متوجه ترکستان گشته بود و اقصای زوایا

هزاره قادیانی همراه حکام از سردار پنج و قباد خان و غیره
از این دو ارکان همه استقبال ششانه و بود و رفتند
قباد خان حصول این دولت موجبشان و شوکت
مزد دهنست که از سابق ازین هم عوایدی مشتمل بر استیلا
و دست در کار امیر مردم قطفان بخدمت پادشاه اباد
السلطان کابل بوالی و تکرار مرسله شده و وزیر معظم
بلا صلا مامور نسبت بهشان بود که از آن در دستور
غیر از وزیر پادشاه امدادی مانع نبود و قباد خان
آمدن وزیر را که از جمله ملک و امداد خود داشته حرفی
در میان آورده که اتمام خود را در بنمورد از امیر سلطان
خواهند گرفت و وزیر هم التماس را قبول فرموده
به رای ایام که حضرت از شریعت خویش گردیده و مدعا
مردان را در پیشگاه پادشاه آن بهشتی لباس را

از غار

از جای بیجای سازند و از حصول تمنای شاه شاهی محرم
بمانند . تراژیکو فاش که گفتن بدست که کز پستی دیوار
بسی کوشش باست ۱۳۰۰

چون ربابات کفر آیات نواب کامیا بافتون نصرت
شعرون از ولایت تالقان عبور فرمود و نصرت اباد
شاهان امیر از پیش تا در سر مرعوس کرد و اگر هسته زو
بهریمت نهادند .

چون خبر واقعه با میرزا سید کمال بخیرت معرفی کرد
و وجه حفظ داشت در عهد آن در آمد که رفته در موضع
ایمن اباد سر راه برایشان گرفته یکی حوز را با آنها
بخند که تا و ما در نماید .

و سر کرده کاف این بود که از امیر پذیرفتند که مناره
در پیشگاه بلندی بر آورند و شمع در پیشگاه آفتاب افشند

چون موعنه با آنکه فقال صد یک یغنی که دی یوغن
 در او بفرستد امیر رساید که اول نمیند شود که دو نخل کت
 و در مقدمه تنگ موس که امی با ما یاری میکند و بکه خوبی
 خود را که دریم که الحال جان بازی تواند کرد زیرا که بعد از
 درود قلمان و کاشغری مردم بدشت از نظر محنت لشکر
 افتاده چندان سرگرمی نداشتند
 و ازین سخن امیر نمیدانست حقیقت حجت علی الصباح که آفتاب
 عالم تاب بعد پاشی با رفیقان زدید پیشروان سپاه
 وزیر شاه ولی خان افغان رسید گرفتند و از تحت
 کوهل دیکان تا پسرل چادر رو خیمه زدند

وزیر شاه شاه بزرگ این سوی فوج خود را گرفته و
 سران که در پیشروان حجت با هم زد و بدلی نماید
 و از او از جانب پسرل چادر رسید و بیکار جده شسته روی بخت

وزیر

وزیر شاه ولی خان ننادند امیر هم کار خود کردید بانی
 لشکر خود بجانب ایل واسطه که موضعی است بین ریح
 و چاه آب در غایت استحکام بدانجا رفت
 وزیر شاه ولی خان خرقة شریفه را بخود سعادت
 دارین دانسته با خود گرفته دیگر چندان بود و زیل
 بدیشان نپرداخت که آنی که مدعا بود رسیدنای که
 داشت بمحصل آن مشرف گشت و با خود مسکنت
 شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر تقضایم خود کلام
 و بعد از تسخیر فیض آباد نام را از جانب خف
 حاکم نموده مراجعت به دارالامین پادشاهی فرموده
 امیر هم غم فیض آباد نموده دارد شکر کرده و آن
 را که وزیر شاه و لیخان نایب الحکومه نموده بقلعه
 فیض آباد مقرر کرده بود سلطان شاه بغیر حق خبر اقبال

این را
 سید و حاج

توره بازخان که در اعدا از همه فایز بود طبعاً در طبع
 افتاده از موضع کول یورش نموده رستمی بخود
 و از آنوقت باز که هنگام مخالفت او شیخ کشید
 آوازه پیغم خانه عشرت امیر رسید کویا شیخ
 که در کلخانه ماز و نعیم امارت افتاده که هرگز ازین نوع
 عاقله در چهار خند و پیرامون خاطر آرمید و نکر دیده
 و ازین معنی تعجب تمام باور وی داده و آتش غضب او
 سر زده فرافور جمع آوری لشکر امر نمود و در اندک
 مهلت سپاه لشکر سواری فرموده چون بیده دینی
 و ملکانشان که از قرای مردم بلوچ از رعایای توره باز
 میفرمودند که قریبی که در باره آن پیاکان ظهور
 رسانیده از سبک آمل اندر آمدید و ارشاد فرمود
 و در حقیقت که در جواب بی ادبانه در پیش آمده که گاه

توره باز

توره بازخان بملازمت بیاید مایان خواهیم آمدن بنابر
 این همه که آید و دستگیر کرده اکثر آنها را بقتل رسانید
 بلکه هم فرستاد.

و توره بازخان درین باب قبادخان حاکم قفقاز
 آلمان در میآید داشته که بمیهاد موسعود ملا توقف
 و احوال دارد شود و قبادخان این معنی را از
 توره بازخان مترده و خوش خبری دانسته و در پی
 کا احوال شد و منتظر آن بود که بایماد از جانب
 توره بازخان خود را بر رستمی بامداد او بر نشا
 چون غلغل و رسید میر سلطان شاه رسید
 توره بازخان از شد بموضع سر رستمی آمده بزرگ
 فوج از ملک سپاه او زبک که قبادخان پیشانی
 و تقویت و پیشتر از خود فرستاده بود قلعه در سبز

رستان بنا کرده بر بار قیادی دیوار بر آورده بود که
 یکبار پیش از آنکه امیر رسید گرفت و از طرفین جنگ
 پیوستند امیر هم نزول فرمود توره باز خان بملاحظه
 آنکه اگر از آمدن قباد خان بذات امیر سلطان شاه
 گزندی رسد با و البته بطریق ادلی خواهد رسید
 عذر دشتی مشتمل بر نادانی و نادانستفهمی و فرزندی
 و با اندماج اینکه لدرگان عفو بود ست از نه رستان
 عطا و با اندماج خبر قباد خان به تحقیق آمدن و حضرت
 صاحب با باید بر گشتن و یاد مای مستحکم استاد
 و بعد از مراجعت قباد خان عذر خدمت عالی
 نقش بر سوار بسته امیر با ستیاع این تقریر زیاده
 بر آشفت که فرمود زاده را این که مار ابو سلطه قباد
 خان پیوسته و آنکه قباد خان ظاهر را بارها در
 جنگستان

جنگستان قندز کافه نمیا فتم درین رشت
 بی خس خار که او را بیایم مسیحه خمد را چگونه از دست
 داده باز پس مر حبت نمایم و چون قضا کار عطف
 کرده بهم کوشش به نصیحت میبکسند رشت و از هیچ
 نداشت میبکشد تنور جدال قیام نموده و سر کرم خفته
 موذن بر آورد اول قنوت که سبحان و الذی لا یحوت
 شیخون زرد از سوا قباد بهنگام خوش گشتند باد
 و هو له سر کرمی شای خواجانه خرابانه دماغ پیا
 امیر زرقه بود که نیزه داران کرد ایشان شیخ گرفتند
 و غلغله گیر اگر و ولوله ملحق تیر بهر رسید بجا که افراس
 و اعتقاد مردم از امیر برگشته بود چندان کوشش
 هم نکردند و عطف مارا دستگیر اوزبک کردن را بهر تو
 خونبر دیدند از آنکه از دست امیر غلغله یابند

شکر از مقدمه تنگ و ناموس گذشته گمانه از یکگی کش
 پرواز تیر به نحو است که یک تیر انداز در یکد هم
 از دستگیر او زبک شدند تا که مقدمه میر آمده
 او را بنفس خفه فرآورده نزد قبادخان بردند
 و توره بازخان از الوقت باز که نهی را گرفتند
 خالو ازین شکر گوشه گرفته بجانب فیض آباد
 فراری گشت قبادخان چون دید که شکر در بند
 توره بازخان بنفس آباد رفته درلی کار خفته شد
 بنکایکه امیر سلطان را بحضرت حکومت سنگاه حاکم
 قطغان قبادخان آوردند و قبادخان با کمال است
 از جای بنیاد است به تعلیم تمام استقبال نموده بیلا
 منزل ایشان را و خود بزرگواری ادب شسته گفت در
 با سپاه کزینان و جانمیشو نکودت را بجا هر سر

راه

راه نه امید که قواعد آدمیت در دنیا باقی است بجه
 همه شکیان را ربای داده از میرایم منکر کرد که خطوط
 از جانب امیر نویسنده که گمانه گمان قلمه پارایله
 کنند امیر گفت مهر بدست مهر دایه جوعه مالا معلوم
 نیست که بیت که افتاده باشد چون در عالم است
 حاکم معظم الیه قبادخان بجای بجه که سوزنی در شکر
 او کم نمیشد بجه و آنکه فرمود بیاید آوردند و امیر را به
 برادر او میرزا بهمه خفه بقیند زنی از آنجا که باز به
 توره بازخان یورش فرموده خفه در موضع ارگو فرزند
 بیشتران لشکرش بنفس آباد رسیده و توره بازخان
 از قلعه فیض آباد فرار نموده در یک کوه در قلعه کنگ
 درآمد و هم در موضع ارگو بعضی از مفتی ابد خرابان
 همراه حاکم مورالیه قبادخان را با آنهم مردی کزی داشت

آورد که از نیکو ناموس گشته و عهد و پیمان شکسته
 قهر سلطان از دها را به نفع شهادت رشتا کرد
 ازین بن خن کارنا این اصل از وجود نیامد
 بود بوسه شیطنت پیشه کان حکم تقدیر ازل بجای
 آمد ملک مبدی در ^{۱۱۸۵} ۱۱۶۹ هجری که بکنار اریکته
 متفق گشتیم بواجب تاریخ کلی انشا عزم رفت
 کالبد جویای مرگ غافل از آن محفل آرای الهیه
 بادید از پیش دید نظر طغرل بن سلطان بهر بیان عالم
 در صورت مستور و محجوب گشت چنانکه شلو گوید مرثیه
 ریخت کانی در آمد زبانی ز من گفت ملی ایما گفت و شد
 در من بشارت زلفت چو در گریه ای به از خاندان
 من زبانه و من بشارت زلفت چو در گریه ای به از خاندان
 من زبانه و من بشارت زلفت چو در گریه ای به از خاندان

نقص

القعه توره باز خان بکاتنگ در آمدن و شکر نیت
 رسید و محامره نمودن و باز توره مبارخان را از قلع
 بر آوردن و راه گرفتن و به نزد قباد خان حاکم قندز
 بردن و در موضع دهن کیوان اول مدینه
 بقصر او فرمود و او ازین معنی ایام نمودن و باز بزم
 صده بی دادن و او را کشتن در دود و در روز
 این وقایع بانصرم رسید

و قباد خان بعد از مبعوط بسمت قندز میرزا
 صدیق را با همراهی ملی از سر کردگان خود بقیض
 آباد فرستاد و میرزا مقصود را نیز با همراهی میر
 بدرقه شهادت رسانیده میرزا محمد بن و
 میرزا ابوالفتح هر دو در قندز ماندند
 و در تاریخ ۱۱۶۴ هجری که بکنار اریکته شهنشاه امیر دارد

در تاریخ ۱۱۶۴ هجری
 که بکنار اریکته شهنشاه امیر دارد

جوان بخت بیدار دل از لجن مادر و از صلب پیشک
 مرحوم مغفور پسر سلطان شاه بوجه آمده که تاریخ
 ولادتش نیز موافق حروف میر چشتی و حساب
 آمده است و اینک میر مرحوم بدین
 شهادت رسید این نوجوان نورس باغ حکومت
 در سن چهارده سالگی آمده و متمتع از بوستان
 کامرانی حاصل نموده در موضع پاد آب بایه میان
 ایرو و دجند از ششیه قهبره این واقع ساخته
 این راه محراب بجانب کنگاور رفت و مدتی میرید
 در موضع کنگاور

در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در روز
 دوشنبه ۱۰ بهمن ماه در روز
 دوشنبه ۱۰ بهمن ماه در روز

خود نصر الله قارا میر گرفته اما سرشته لکاتی و جنسی
 همه در دست ادب و در اندک فرصت میر را از کنگاور
 طلب نموده در قلعه در آورد و نصر الله خان از دست
 میر محمد شاه شربت مرکب شسته این عالم را در
 نمود در سال ۱۰۰۰ هجری قمری مقتول گردیده

چون قباخان از بنو اقله خبر یافت فوج کثیر از لشکر
 بسر کرده کی قباد چچکه نام بیالافیش آباد و دانه نوزاد
 چچکه بعد از ورود از موضع آب حوزه تا قریب نیکتر
 فرامده از تیره ماه تا ایام بهار ایستاده هر چند بحال
 قتال کوشیده فتح فیض آباد میسر نشد

چون تیرا عظم طر بر دج منستان و بهارن نمود و در
 صحرا کوه دشت لاله کون و خرم و گرم نرسد و کنگاور
 خود قباخان در تاریخ ۱۰۰۰ هجری قمری بالشر فرادان یو

نموده رسید چون مردم در شنیدند که از کمال کم قوتی
طاعت مقاومت نیست و نمیتوان کدن تا چاره کرده
کرده و طایفه و طایفه بشده با انقیاد و متابعت او نشاند
و میرزا نیز بملازمت او رفت .
و میرزا چون احوال مردم بدست آورد دید رفتن خود را از جمله
مردم یاد داشتند با احوال از ملک بدست کان خدای مجابا
و کلمات الله گویان در پیش او شد این حکم بهر سطره
تقریباً عان بلا عظیم و غزالی تمام به این دیار وافر
الاعتبار از قدر و غضب الهی نازل شد که تمام اهل شهر
که ببلاده دوازده هزار خانواده مقیم و وطن دار
استی به غیر از مردم آن آنکه مقیم و وطن شده
همه را بنیاد و سیر کرده تا راج نموده که از آن
جمعیت بشده بمقدار چهار تا پنج خانواده رسیده

مانند

مانند قلعه ای که میر محمد شاه را با هم برای تعین
برد و بدجلوی او چنان سحر و همت نمود که اندک
کرد غبار در دامن میرزا پدید آمدند داشت و همیشه
میر محمد شاه در سفر حضر بیکسند هم با بی حکم
فند ز میر قباقر خان بعد قباقر خان ذره قدر و تحقیر
او کوشش نه داشت و همیشه بر عزت و حرمت دار
و سید نه داشت و میر دایم و دوفری دو سال
با قباقر خان با هم بشکار میسید و میرزا که
بیکگاه واقعه پیش آمد انتقام تمام میرزا از کان
لازم الاصرام و امر اعظام امیر کبیر عالی مقام تبعی
تمام از وی بسازند و بموافق اینکه اذا اراد الله
شیئا هیچی استسبابه دارد و قدر فرمان قضا
جریان که منشور را بنام یکی از سپهسالاران افغان

در حوالی قندهار اودا دیکر نمودند و به نزد میرزا
نظر یک آوردند و بیکدیگر گفتند که مجبور در آمدن بجا
میرزا است خلاص فرموده که قدر زور در
شناسد قدر جوهر جوهر

علی الهیام که علمدار سپهرین بنجوق زین به فتح
وظیفه از معرکه انچه دگر علمای بطلم انور رسانید کار
بگردش کردن و در انرا العکس افتاده میرزا کمال شاه
شوکت قباد خان حاکم قندهار قطغان مقید بسلا
بند و اغلال عقوبت گرفتار و جانچه که شاعر گوید
در شب بر سرم و ناراج داشت سحر که نه تن بر سر سراج داشت
یک که در جوف بنو فری نه نادر بجا ماندنی نادر را
نظر یک قباد خان را
بست میرزا اسیرین عقوبات و عذاب او را
تمس

قصاص نماید که برابر خون پدر خود سلطان شاه کرده
شود و این قصاص کنند میرزا محمد شاه و در سلطان شاه
عقابیت شهب پسر ورنک شبنی صلیح سازد
گذر روز جنگ مشو غره بر جبهه مال و منال
که دوست این جلا در زوال
از ان هنگام که بزر اقبال علم ابلل را از مطلع کمال
بر آورده حاکم قندهار قطغان قوت خان
(قباد خان) را می کشد شاه دلدیر خرم شهید
سلطان شاه بقربان گاه کسان کسان بر
بموفق اینک قضا گفت کبر و قدر گفت ده
فلک گفت احسن ملک گفت زه
اودا قربان بیج بی دروغ نموده و غم میرزا در اندک
بتامی فرحت و مسرت وارد فیض آباد گردید

مادر جهانم و فلک و چرخ و آسمان بنا در علم و
مکر و فریب هادی بود انور و اکرام و صفات انعام او را
بخود فریاد نیت در تزیین و توجیه که بوجه کمال نمود
چنان شد که غیر از چاه آب تمامی مصافات را احاطه
نموده بر خود ملجئ ساخت.

و بهادر شاه ولد پادشاهان را در حرم محامه کرده شد
هفت سال در محامه او کوشید و بعد از آن
او را در حرم به نزد حنفی طلبید و بجز او را
از تفریح و بازی باز نهاده و بهادر شاه را با تمام باقی فرستاد
و آسمان ملک محرم در حق دلی نعمت حنفی کار و مرغ
روداد و چندی در تفریح و تحسین نتواند و در راه

بعضی مسوق گردید

اما میر سبزه در اول حال حنفی جوانی بود با شرم و

و غایت که

غایت کمال و جمال و پسنده و نیکو افعال بسیار بر سر داشت
و با خلق احوال پیر بسته و بعد از آردان به موجب
تغیر از بی باکان بجهت غلبه زشت بیک لوزه از اخلاق
همیشه بر گشته با و ضایع می نمود و غارت بی رحمی و
را پیش نهاد حنفی گرفته اکثر اعیان و شهر او را در کمال نقیض
رسانید و میرزا را هم از کشت و بجهت استیلا جفا او
همه مردم از وی پندار می کردند.

غالب باین سبب حال بهادر در رواج یا تارستان و باقی
حدود هم به و مهیا و آن سنگ بر سر زده و سنگ
لاجورد صاحب آن و شوکت نمود که لا جورد در ملک
عطای بهای تمام یافت تا که یک کسیر سنگ فشان بهادر
پانصد روپیه رسید و درین باب چنان قدر غنیمت تمام نمود
یزه سنگی از آن بدست آمدی از اکابر و اها غنیمت می نمود

و همین لاجورد خزینه معمور از نقود یا موقوفه و انبیا
 و ائمه ائمه از هر صنفی میسرسانند گران و متجان را که
 از توابع اسرار بهر چه میکان است تا تحت تاج
 منور برافروختند و خزینه به خزینه میفرودد و اما
 خیال آن فام لمور آن بعد که خدمت میر را بچه جلد و بکر
 بدست آورد و همیشه کار بکر و قریب بکر و یکبار در میان
 سرچاه آب لشکر کشید و کاری از دست او نیامد
 و نگارانه بخود اندیشید و مردم بقتل را بخود دوست داشت
 نموده فرمود که بخدمت میر محمد شاه پیغام نمایند به بنانه
 آنکه اگر آن پادشاه است دستگاه در بین قوم در آیند
 این بقتل رساند و یکبار به قوم کرده بنیاد آفتاب بنیاد
 خود را بنیاد کرد و بر سر اندازیم

فرب

فرب میر را با بکر که قریب آفتاب بود
 و آفتاب بهادر به بکر بسیار در سنگین آفتاب گنبد کرده
 شاید کاری تواند کرد و از آنجا باز به چند آدم معتقد را به
 آفتاب حیدر نموده که سخن او را میر از جلد کذب و غیره
 نمیشد بخدمت میر محمد شاه فرستادند که بی محابا بزرگوار
 دارد و بقتل شوند آفتاب حیدر از آنجا که پرورده نعمانی
 این دولتخانه بود عقل خود را بکار برده و کوتاه اندیشی
 او را سهل است چون بخت و درم اسیر در میر رسید خبر و آفتاب
 بعینه به میر رساند و بپوشان میسر جان به آفتاب رجعت
 نمود و خود هم از آن کشته شد و در بهر عالی نهاد و ملازمت
 صاحبزاده خود را سعادتمند کرد و از آنجا که خون بود با
 آفتاب علیه آید رسید اما ترس از کار در دل داشت
 از همه آنرا بخودم و اسیران قریب اندیشید و از آنجا که

فوم نر که در براد بود عاشق محمد دیوان یک و در ملا علی
 برادر محمد اقبال زبان جان را در قلعه در یونان ارجح
 قوسیت از جمله کار بیع بزرگیت حاکم نموده بود و خود
 زبان جان لیسافل او و یکبار هم بزم بجایب در دار
 به نزد شاه منصور خان بطلب کویک امداد رفت و شاه
 منصور خان نیز آنچه که شرایط در رسوم تد رانی بود منعاقفا
 در بانه میر محمد شاه بظهور رسانید
 و شاه منصور خان التماس بیکر محمد لادم داشته مهر بجایب
 لوبکه (مقدون) داشت در بازگشت سفیر تمامی لشکر
 ز جانب ملک بلغ بوش کرند در موقع دوا به از قیلا
 نزول فرمود و پیش از آنکه از کویک کج غم پیش
 بپوشانند و افسان به هم بشکر و ناله ای آید که نشسته
 زرب بزرگوتی سبب قضا همان شب که شاه در
 دوا

در بانه میر محمد شاه بظهور رسانید

دوا به بود یکی از شایان قرائتین شاه بالتونام حبیب
 لشکر چشم و قدم بود باندیشه خیال فاسد خاست که
 شاه را بهمان شب بکیرند و آنچه از دست او بیاید
 نگیرد و در هنگامیکه قریب نصف شب خلوت آن
 ملا و فلا یافته در سر پرده نشاء در آمد اما اندر دست
 او هیچ نیامده و بیکس شاه منصور در عالم فرست
 دانست که خیال او بچه قرار یافته است فردا که شغل
 جنگ از طرف شغل گرفت شاه منصور بجهت مخالفت
 فی مابین خود چندان کوشش نکرد و هم از انجام محبت
 نموده چونکه بدر و از بقلعه غم رسید شاه با تو
 در حضور خود در شسته فرمود که ترا بخانه خود بتماهی نظام
 و چشم خود باید رفتن و تدارک استحکام خود باید کرد
 در خاطر نشانند که ماهم اینک تعقیب میسریم و هر یک

کرده از سینه ما شکم او را بقراول گرفته چنان زدند که
 ریشه آمان زندگانی اندک و چون بود او از بیخ و بن
 برکنده رذر و دشمن را بنظر آن ترک نکشتم پست
 تا یک سافت هر چند شکم پر باد حقه را بقوه محکم است
 کار کرده آمده روزه باند ام او استبد کرده شب بروز
 بتدشش لخم جان کنن آوازه بعد کالت سرخوده
 بر حدش با تیره خاک و پشه این بجهت و مراکض
 بهادر فریغ که بیان کرده شد

دانه متقل میرشدن میر می شامد این سیرکها
 بامد میرد زرقه خو گرفت از میامد کفنه خو
 نگیل بهمانی است بغیرت ملعون در اند
 ازان یکدوا برنار بنای فانه سنت جاد است
 نوبی زیور کلمه خوش بر بوی خوش از بشار خوش

فرنب

در این
 کتاب

فرنبه اگر بایدت حاجت نکند داشته او نصیب است
 چنین است و در عالم نیک که پیش میوزی بغار رسد
 بیاسافی آن جام درخت قزاق که بمشیت به همان برای
 به جامیکه از دبدبک همان میمده بکام دل همان
 کراومیشد من شدم میرا بود خوشتر از محمد رضا
 موافق با دروغ شسته بکنار در صدمه هفت بود که
 در شریف ترین آوان به در آمد ماه مبارک رمضان
 در عین الفتح ابواب جهان دارش جو در فلان
 به تشکیل التماس است آن میر و امیر راه کالی
 تبار عظیم الوفا کثیر الافند است است بهانه
 نجابت و امالت دستکاه سیاد و شرافت
 اقتباه محمداشاه ابن امیر سلطان شاه بنی
 غزو جاه با استکی نو کرد سپاه از قعر جاه با وج ماه

در این
 کتاب

در این
 کتاب

ز فرزند پسر دود در قفس آباد از یکدیگر جدا گشته
 مسند اقبال گردید و از خزیه آنچه گردون ذخیره
 او نهاده بعد همه زیور آرائی جوهران اخلاص کشیدند
 بهرین این شگفت علی حسب تعادت درجات
 بهر کدام از آن خطی دریافت صاحبان آمانی و آمل
 برادر از روی خود رسته

و جان باز آنکه از کدو مال گذشته در ناموس علی از اهل
 بختبر آمده او آرد فغان گشته ملزمت کاک
 ظرافت باد در کرمی چاه آب غریب از غریب
 وطن نیرین دلزیده ایستد بسیرا بقیع کشته الظار
 مادر از میان بختبان و صد حق نور تو بر تو
 در سافه دست از خزان اولان تو هم که
 دیگر از نور بیای ذوقه العین از فرزند از رانی

و ای

دل بند پوشانیده در حقوق ادای وفا بجا پر داغ نهاده
 آمد عید دولت دوده دودمان ثریا مکان بر
 قصوی و مطالب علم را بر گردیدند از این مثال
 ممتاز گشتند از هر عالم محکمه فغانه و هر کس
 نیستی بشر حق را بحداد رسانید میره ردا و دوست
 نواز دشمن که از را بخواهد علوم اهل بیت موفق
 توفیقات حریفه بر آن آورد که رسوم عمر فاء الما
 را بر هم نهاده افشوق میثد و اعمال پسندید از بر باد
 نهاده نگه که از شعاع جباران است نقش از از
 لوح خالها پاک شسته بمثال یار و رفیق با اهدمان
 شفیق به یکلیق طعام و یک سفره مان میخورد و می
 آرایان بر مظهر راد و پهلوی خود راه میبرد و از
 صاف سرشار آب شراب همه سیرا میباشند و میخورد

برکت در آب ریزد و باران می‌فود و زمان و شری حیات
 و چهار پایان و نفوذ جویب از هر ملک که در دافند
 می‌بود و فور برکت و نمود بر تمام حاصل بعد
 چنانچه از قصه بهرام پادشاه و رسائی از مقبول مقلات
 منته نظامی ندس هر کجونی می‌باشد و بعد ازین امید
 از حضرت باری تعالی و برکت ذات میمنت لزم
 میرود و غیر آن است که این گوهرستان نامیده
 فی ارسام و بهشت و بهشتات لعل خیز شادی
 اکبر را از حوادث روزگار و هوا و صفت فکار
 و انقوابت و الحیرات و زخم چشم ننگ شیمان
 همانند ان بهر رمان و معنوی در کشته محفوظ
 و محفوظ دلداد از آن قریب مجیب
 بر نیت از آن که مردم شاد و مملکت آباد کسی

بیکار

بکسی کاری نه و ویرانه و خرابه زار پادشاه
 همه مغرور و آبادان و از نا اتفاقی و صبر و ظلم
 نشانی نه و نمیتوان یافتن
 فرقه بر آن است که حکومت بخرازی سیاست
 رونق پذیر نیست
 و طایفه بر آن است که رونق ملکه‌ری و نظام
 و کامکاری در رفاهیت و آسایش عباد است که
 بزرگان گفته اند بهت
 پادشاه سبک طرح ظلم نکند - پای دیوار ملک خورشید نکند
 نکند جور پیشه سلطانی - که نباید ز کوه چو پانی
 آری مملکت چینی است که بی دستبازی با غلامان
 طراوت و اجتناب نه پذیرد و نسایم غیر شایسته
 الطاف خیران مهربان فیض رسان بر وایح فواید

او معاینه نموده در دریاگاه آنها کوشید

دوم درین اوان در آغاز صبح دولت و بد و اقبال
سلطان بلال الدین ابن شاه و دینی عالم ملک شغنان
با پدر خود مخالفت نموده درین مورد جواب میر محمد شاه
فرزند دل بند آفریدار شد خاطر پسند امیر لاده جوان بخت
کام یاب عقد که میر سلطان شاه ملقب میرزای کلان است
سلطان را با نوجو سپرد و جوان کار کدر بجهت مسخر
کردن ملک شغنان مأمور و پیش رو فرموده و میرزا را
بوالیه سپرد و او را در بستر کول نشین کردید پیش
نوه خود را خست دست بردی داده و یک صبح
عقد تمام پس و نیم و ششم پورش فرمود مقدار
مقدار تو خجانه که در سنگهای راه بود یکجا خفت و باز
از آنها گذشتند در موضع کل باغ رو بروی قلعه فرود

آمدند

آمدند و فوج ملک شغنان مع عالم آمدند یعنی شاه و دینی
در قلعه محصور و قتل شدند

و به شنودن این خبر ظفر از میر محمد شاه هم شبان شب
فرموده رسید و شاه و دینی خان هم به میان می در
بعضی از ارکان این دولت که ضامن شاه و دینی خان
بخود گرفتند بجلالت میر رسید و میر را بدین
قلعه بر پیچیدار الملک شغنان برده آنچه که بساد
و ثروت و خزان این که بقدر مقدور و فعل ولایت
بود همه را بخدمت میر محو نمودند

از انواع غنای سرور از شمار مطلق تمام از هزاران
بناقی زمین و غیر اینها را در آن مباح و مال قیمت کردن
بسیار می نمود و در آن زمان به از این می توانست
ازین چهره آن پرچم یک در که این نقره بود است ازین

از آنجا که نسل بعد از دولت ملی حسب است اهل قتل
 چنانکه مکار فرموده اند
 اگر بسکین اگر برداشتی تخم کجش از میان برداشتی
 این دو شام کار کردی بیخس را پیش خود نگذاشتی
 ملک میر محمد شاه با وجود آنکه محمد اهل شغان را
 بخود برگزیده دستگیرید بابر نرعم و مهربانی جمع
 ایلی که از بزرگان اشاره شده دخی خان بخود گرفت
 دست فطرت از بزرگان و الوس کوتاه نموده در
 زان ملک شغان کارش نکرد و همه از سر جان
 بکشید و کشته و در آن کنج بیرنج در خوردند
 و کار هر کس را از آنی معین کرده بدولت تمام
 بپوشید و در آن کار آگاه هر نفر که بسر کرده کی
 بزرگان و بزرگان را بپوشید و در آن کار

نورث

نورث و او لوس منه با مقرر فرمود
 و از آنجا که مرمت مبارزت دستگاه انتقال فل محمد بیک این
 انتقال دوزق بیک از جمله اجلای و کهای میر بود
 هم سنگ با سنگ ترازوی میرزا صدیق آورد یکی
 و منفعت میرزا صدیق نصب کرده به خطاب القاب
 یکی و انتقال انتقالان ممتازش گردانید زیرا که
 او مردی خوش خلقی و کم گوی و دلجوی بود و از اول
 تا با فرزند مرصیات میر مخالفت نخواست است به نورث
 روز بروز کار او در ترقی و تزايد بود
 و دیم میرزا شکر بیک که اما ادنی قوم ترکیه است از قوم
 المانسان میر میر عبد رعایت آبرو مندی و دایم با اظهار
 حق گوی و منفعت رسانی خلق میر بود و انگشت نمای
 ولایت بعد و با انواع عنایات میر و غیا میر از بود و در

بازدهم او باب که محمد برادر قسقال قلندریک دوازدهم
 رشید یک او ترا برادر غیرالد یک سیزدهم
 رستم یک بر قلندریک گفته می چهلدهم امینی
 بازدهم نظر محمد بنال پشته قاسم یک شانزدهم
 اقبال که با شش بزرگ هفتدهم مخدوم میرزا رضا
 کاشکی هجدهم مخدوم محمد صالح سمرقندی دوازدهم
 اوچاد او باب اولاد و دولت یک دوازدهم
 غازی یک و سیزدهم دوازدهم امیر دوازدهم از ستمی
 نیکو یک از ششدهم محمد یک از علیان بن
 قاسم یک از ششدهم محمد یک بر دانی و جاب
 میرزا اسفندیار که برادر محمد بناد حاکم دیو
 و برادر ازاد قاسم بنال و دولت بنال قارلق
 که از او باب اولاد که بنان خود او ابی حاکم زردیو

از میرزا

از میرزا برادر او کامکار میرزا میرزا شاه و بنیان
 میر محمد مناسیک میرزا شاه ابن شاه علیقلید از
 اولاد شاه رئیس از شلمان ملک میرزا علی قلی میرزا
 معو که را بر زریور از کهنه خود میرزا دعای آن
 نمود که مصافات تا بینه بر خشت از المفاو که با در قبضه
 اقتدار تصرف آورد و لهذا

و از او ابی حاکم
 و از او ابی حاکم

شاه ابو الفیض خان را غریب ابن شاه شجاع که با بر فقره
 روزگار بعروض امرای بدخشان هر که با دعای خود
 بملاذم و حرمین و قلع هر پنج نخوت از دماغ خشت
 برافزخته رسام استکیا در پیش گرفته جاده پیمای
 استغنا و ایا بودند

و شاه ابو الفیض خان هم به حکام خود مغرور شده برنگیز
 باستانه علیه میر محمد شاه از روی انقیاد تسلیم

فراموش آورد و به تنبیه ارشاد ایچایر محمد شاه
 گوش نینهاد و از پند هیچکس بهره نبرد
 بلزیر سلطان نمیشد و با آنکه جهت سابقه
 باین فائز داشت از سلوک عاده عافیت
 استکفاف نمود بنابرین غیرت میر در دست
 و تادیب بلزوم کرد که یکمشت ضرب دودار دما
 او برارد که دیگران را نیز کفایت نماید
 و بعد از آنکه تشریف از شهر مشغول غایب قلعه باد
 کرد و خود را در موضع غریب نزل نمود لشکر میر کرده
 از آنجا که او را گرفته اند
 و شاه ابوالمظفر خان در استقامت قلعه و شیره از می
 جسته و در روز دهم تیرم نموده و مردم را در محله
 نامور شاه و ملک خود را با لامل و تمام فراموش کردند

آن

آن بودند که فردا بصاعقه با نیزه از آن زندگان
 و غار بقدرات مظار باران غرق بحال خفه از خویشتن
 سازند -

و آن روز سه پادشاهان تابش آب میرد و مشغول
 نای بی بزم و طربش بر روز آفتاب و عیال باطل
 و تقارن جنگ را بنوا انداخته مشغول حرب و ضرب کردند
 چنانکه شاعر میفرماید نظم

سحر جویان بفرمان میر ز زبان کما خوار و از خوار
 یا بزه در دست و دیگر گفتند یا نوره بنزد و بکر لیل ملک
 بیک شمشیر دیگر زشت بنکانه جنگ میگردان
 زره پوش مردن جنگ آزمای بیدار می نشینند پای
 ز کمان و سر برامه فغان فغانی که میرفت بر آسمان
 بوشه شکست باره کی شنید و خون نیزه بارگی

در طراش قلعہ کردند بهم در دو سر سرباز زدند
 زمره یکدیگر برابر شدند شکستند دیوار انداختند
 جوانان جان ده باقیالیر نکردند آنروز پردای نیر
 بسی نامی از مردم جان سپار برودند مردان و در مرده زار
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا
 برین دست سپید کرد از خدمت خواجہ سر سبزی
 زیادان شد آوار و خانان
 کز میو دار و بدست چهار
 نه منی کز جعد یا بوم شوم
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا

ملک در زار

در طراش قلعہ کردند بهم در دو سر سرباز زدند
 زمره یکدیگر برابر شدند شکستند دیوار انداختند
 جوانان جان ده باقیالیر نکردند آنروز پردای نیر
 بسی نامی از مردم جان سپار برودند مردان و در مرده زار
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا
 برین دست سپید کرد از خدمت خواجہ سر سبزی
 زیادان شد آوار و خانان
 کز میو دار و بدست چهار
 نه منی کز جعد یا بوم شوم
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا

ملک در دوازده کوفت و خوابان مبلو بند و ملاقات
 اندخت و بر حشبان قلعه و ملک انحرانها باطل
 نموده منظرانه بقلم شد فیض آباد بر کشت و دشت
 حکومت میر محمد شاه سی سال بود ابتدا ابلوس
 بر مذکور از ۲۰۳۰ تا ۲۰۳۱ هجری بود و بود خود را
 کزین نموده پسران خود را به ملک و قلعہ های
 نامزد و توین نمود و از جمله پسران خود یکی نامزد
 نمود که مرقوم ملکشان خوانند

و محمد تقی سلطان دیگر در حق میر محمد شاه مذکور بیان کنم
 بنظامیکه دارا بیکم از جماعه بود که و شملت
 که اوز بکیمه ملک قطغان بود چنین مشارکت
 بحکومت قبادغان فوق الذکر نموده دارا
 مذکور با ایل الواس خود مشورت نموده انقشاش

در طراش قلعہ کردند بهم در دو سر سرباز زدند
 زمره یکدیگر برابر شدند شکستند دیوار انداختند
 جوانان جان ده باقیالیر نکردند آنروز پردای نیر
 بسی نامی از مردم جان سپار برودند مردان و در مرده زار
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا
 برین دست سپید کرد از خدمت خواجہ سر سبزی
 زیادان شد آوار و خانان
 کز میو دار و بدست چهار
 نه منی کز جعد یا بوم شوم
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا

در طراش قلعہ کردند بهم در دو سر سرباز زدند
 زمره یکدیگر برابر شدند شکستند دیوار انداختند
 جوانان جان ده باقیالیر نکردند آنروز پردای نیر
 بسی نامی از مردم جان سپار برودند مردان و در مرده زار
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا
 برین دست سپید کرد از خدمت خواجہ سر سبزی
 زیادان شد آوار و خانان
 کز میو دار و بدست چهار
 نه منی کز جعد یا بوم شوم
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا

در طراش قلعہ کردند بهم در دو سر سرباز زدند
 زمره یکدیگر برابر شدند شکستند دیوار انداختند
 جوانان جان ده باقیالیر نکردند آنروز پردای نیر
 بسی نامی از مردم جان سپار برودند مردان و در مرده زار
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا
 برین دست سپید کرد از خدمت خواجہ سر سبزی
 زیادان شد آوار و خانان
 کز میو دار و بدست چهار
 نه منی کز جعد یا بوم شوم
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا
 کذا غایت مردان موسی در سر خوشید پای مولانا

برپا کرد که تا بکنی قبادخان قطعا در حق ما یا صبر و حلم
داشت تا زنی داد میکند حالا باید که همه یکدل
یکجست شده هجوم بکنیم و قبادخان را از میان

برداریم
و برین قرار دادیم که اولاً الواس حفر را جمع ساخته
بیایای قبادخان آمده محاربه نمودند و قبادخان
در قلعه قنذر حاضر نمودند و قبادخان در
بنگ آمد و در آن مکان قبادخان خواست که

شماره از آنکه بیرون شده فرار نماید
شاه شایسته را بی از قلعه حفر رها کرده
بیاباره بنزد قنای افتد و از ضربت افتاد
بالی قباد موجود شده همچنان در زیری قنای
در پناه منسل میماند علی الحساب نوکران

دارند

دارای یک قبادخان را مجبور قباد از خند و بافته
بجست و در آن بلیت میبرد
و در آن زمان بدنه قبادخان را بر سر
شاه ملوک در درگاه میر محمد شاه است برپید
تا که بقصاص خون پدر خود کشد
و میر محمد شاه و له سلطان از دهار دوان بنظر
است قبادخان بخوسن بود و میر محمد شاه را
بند صدم کرده بودند و قبادخان را بمیر محمد شاه
سیر محمد شاه قبادخان را بقصاص پدر خود قتل رسانید
است و در این مدتی شاه میر محمد شاه از تفتیش
این بدو ملک سانی حفر میر محمد شاه را بکویت نقل
سایه
میر محمد شاه را پس بردند و هر سه برادر را از آن

بکام در متولد بودند آول سلطان شاه مذکور که میر شاه
 اورا سیرت کرده ببالای شغان بخار به محامره میر
 شغان براه کول شیو گاشت تا که قلعه شغان را به
 نماید در حقیقت آمده ضبط نمود که ذکر آن گشت
دویم میر سلطان دویم سلیمان شاه بود که
 وقایع هر که هم بنقبیل خواهد رسید
 و میر شاه مذکور در ایام حکومت سال از حکومت
 فتنه بقلعه ایلان بسته که در آن آموی روی بروی
 موضع تارک از محکوم ملک که تابع میر بخارا است
 قرار نموده سکونت گزین بود
 و سبب قرار گرفتن شاه جهان بود که شاه و بجای
 حاکم شغان را از آن موضع شغین را جمع نمود و شغان را
 غنیمت کرده را از قلعه فارغی قلعین بود و شکر نمود
 بطرف

بطرف فیض آباد براه ملک ان و موضع سرخ زردیو
 و شکاشیم و زردیو رودان نمود تا قلعه بهارک را از فیض
فیض آباد ضبط و شکر کرده و خود شاه و بجای شغان گشته به
شغان آمد
 و از قلعه بهارک قریب شغان بریاستی افغان بهادر رسید
فیض آباد را با سایر قلعه جانش ضبط نمود مگر بهارک
 بجز ضبط و شکر او نیامد و توانست که تابع بنماید
 بجهت آنکه در قلعه جرم حکومت آنجا بهادر شاه داشت
سلیمان بیک که ملا از جماعه های مهران چترار بود
 حاکم بود
 و در سال شوم سه نفر از مردمان منجان که برادران
افغان بهادر قریب از کمال بدلوکی افغان مذکور
 بین خود مصلحت نموده را ماد خود هال انبفنگ زده

و بعد از آنم قتل شارالیه مردمان اعیان و بیچارگان
 بالاتفاق برخاسته بر محبتش از قلعه ایست
 آورده ب حکومت خشان بنگران بستند
 و سبب کشته رفتن شاه دخی از قلعه
 مدار آن بود که سیم شاه دخی خان خبر رسید
 شاه در دوازده ترک خان نام از قلعه خرم با قوچ
 ملک و از آمده احتیال آند اند که ولایت
 خشان را ضبط نماید

و در این زمان بر کشته متفقان آمده قرار است
 که در این شهر بکشد شاه بدخشان از قلعه ای
 بسته اند بقتل بفرمان داد متکلم شد و ما
 قلعه بجا بجا بجا بجا بجا بجا بجا بجا بجا
 تقسیم نمود

قسم

قسم اول رستاق تابعا حیدر خان
 داد و بیداد کول و بوزن اکی
 این مواضع را بر حکومت سیرکان سپرد
 و قسم دوم فیض آباد بقتل بالا در بیم بیکان
 کشته شد کوهلان زردیو متاک قوم
 و زردیو زیباک و شکاشم و قان خشان
 این مواضع را در زیر حکومت میرزای کلا سلطان
 سپرد و مقرش نمود

و قسم سوم سرای بهار ارگو و بقتل بایان و قوچ و
 شهر بیک این جوانان بر سپردن شد
 سپرده و خودی میر محمد شاه بر از حکومت شد در
 خلوت نشینی سی سال دیگر عمر بده و شربت کرمی
 همیشه بمرد مطابق از ۱۲۲۰ تا ۱۲۴۰
 بر سلطنت و آمد و بیاورد

درین ایام حکومت پسران پسر شاه شاد و پسر
 پسر پسران توتی و پسر پسران باز از ارساقی حاکمان
 شغنان و دغان همه با طاعت و خراج کزائی
 میران پسران در آمدند و قول و نصیبها
 در بعضی موارد وابسته بمیران پسران بود
 و همواره میر صاحب اختیار مستقل حکومت
 در ممالک پسران پسران پسران پسران شاه
 و پسران پسران پسران پسران پسران شاه
 سی سال حکومت نموده بمرد و ابتدا حکومت
 پسران پسران پسران پسران پسران شاه
 و پسران پسران پسران پسران پسران شاه
 بود و پسران پسران پسران پسران پسران شاه
 به پسران پسران پسران پسران پسران شاه

بسمیرا

بمسند میری نشست مدت یکسال
 و بعد از آن بارای صواب بد معبران بد پسران پسر
 میر پسران پسران پسران پسران پسران شاه
 میر پسران پسران پسران پسران پسران شاه
 آباد آمده بکومت نشست

و میر پسران پسران پسران پسران پسران شاه
 تعیین نموده خود میر پسران پسران پسران شاه
 کرده بود که حاکم قطغان محمد مراد بیگ
 پسران پسران پسران پسران پسران شاه
 نموده و پسران پسران پسران پسران پسران شاه
 به نزد قبادخان فرار کرده آمد و این قبادخان حاکم
 شغنان پسران پسران پسران پسران پسران شاه
 و پسران پسران پسران پسران پسران شاه

منبط نموده اختیار ضبط را بکلیه حاکمان
 یعنی گذشته خود بکلیه قلعگان
 تمام بخشان را تا مدت پنجاه سال
 ۱۳۳۲ هجری متصرف مالک بود
 و درین اثنا اعیان و اشیاء ملک بخشان
 بر قلعگان قهر و ادبیکان رسیده اظهار طغیان
 کرده ملکهای محو نفیست را با غتاش کردن
 کرده بخشان به حضور منسوب کردن و لهجری شاه
 آدم نرساینده طلب و درخواست کردند
 زود به بدخشان عازم بوده بیاید که ملک بخشان
 باز در تصرف آمد
 و میرکلان از بخشان بکوفه غارالمدد کوه
 یا غورده عبور کرده بکوفه زردیو و سرحد

بهارک

بهارک بقیض آباد رسید و ملک بخشان را از
 جنگ و تصرف میر قلعگان غلام بخشیده تصرف نمود
 از ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۸ هجری یعنی ظرف شش سال
 میرکلان حکومت نمود بمرد
 و بعد از فوت میرکلان شیخان شاه برادر خود
 متوفی اند کور که سابقا ذکر قلعه سرای بهار بود
 میرکلان شاه و لهجری محمده از قلعه سرای بهار
 آمده قلعه قیض آباد و سایر قلاع را مالک گشته
 مدت دو سال حکومت نمود از ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰
 ۱۳۳۰ هجری که تکرار میر قلعگان میر محمد زید
 آمده بدخشان را منبط نموده میرسلیمان شاه را با
 اولاد و اسباب برادر زاده کانش دستگیر کرده به
 قلعه قیض آورده مجبور کرده بدخشان را

[illegible]

686

و کوهکان پیک از تنه این واقعه طوفان شد
روی بطرف و خان محمود برای کوشمال دادن
کردن حاکم و خان و جهان خان روانه شد
و پس از ورود کوهکان بیک جهان خان با طاعت
بخاریه نکرده و در بطرف هزار نهاده بگوتل دار کوت
خندشته فرار نمود

دیر جهان فان با اهل دنیا عباد و شرف خود
خود را بخیر و مقرر گوهر امان رسانید
دو کوان یک نیز با فوج بهشتان جهان را از آفتاب کرد
کرده از عقبه (کون) دار کوت گذشته دقل
قرار باشد

انتظام میر حقیر ارمقہ کو ہر امان از روی ہر اس
دھوا سا سازی کو کان بیک استقبال نموده

بهرزالماعت رفتار نمود
 و پس از انشای معامله کوه امان میروخان جهلی
 از قهرار بالا فرار نموده بطرف قهرار پیاپی رفت
 در حضور مقرر شاه کتور رسید و رفقه حالات و
 سوانح احوالات و احوال مدینه خود را بیان نمود
 و از قهرار بالا کوکان بیک قاریع برای ضبط و
 کردن چنان خان و خانی و قهرار پیاپی عازم شده
 و به مقصد رسید و در فوج خود از نوکران مقرر کوه

گرفته داشتند

و از این جهت و غیرت کوکان بیک میر قهرار پیاپی
 مقرر شاه کتور خبردار شده افواج معلومه مقرر
 خود را با مقرر سخت تا که سدر راه کوکان بیک
 را گرفته کارسانی نمایند و در میان قهرار پیاپی

قهرار

قهرار پیاپی جایی بود که یکطرف دریا و طرف
 دیگر کوه بلند را می داشت که مرور مردمان از خاک
 صعب المعبور و نهایت سختی و دشواری بود و هرگز
 در میان گذشتن بیم سقط شدن و افتادن
 بدو یا بود و این جایی فرا بله بدستکاری
 استادان و مردکار امکان پذیر گذشتن سوار
 و پیاده کان با چاری کفایت میکرد

و مقرر شاه کتور فرمان داد که همان راه باریک موضع
 صعب المعبور را ویران بکنند تا که یکطرف قهرار
 پیاپی خشیان امکان آمدن نشود

قهرار پیاپی موضع مذکور را ویران کردند و افواج
 خشیان و قهرار بالا مع امیر شکر کوکان بیک و
 افسال بهادر قاریق آمده در بنی معطل شده

بنو و مردود شد بناچار کولان بیکت ارک دست
کردن راه را نموده چوب و آهن استاد و مردگان
مبار ساخته در نیمه تعمیر موضع مذکور سعی و اجتهاد
نمود که استاد و مردگان مشغول کار بودند و خود
کولان بیک نیز بالای کار هر روزه استاد سعی
و به روزه بالای یک سنگی نشست که بایان
سند بسیار بزرگ بود که اگر شخص از انجای فرد
را از آن خطا از سنگ بزند فرو کوفته استخوان

این روستا نیز در بامی افتاد
که در آن روستا نیز تخته بود شخصی از
بیا و آن خطا از آن خطا بود بر امان با مصلحت
نصفه نموده و در آن خطا بود و وقت و
فرستاده و در آن خطا بود بیک با هم رسد

قضا

قضا را مال مذکور کولان بیک ابالای سنگ
مردود در حالت بی خبری یافته و فرصت غنیمت
شمرده بیکباره کولان بیک را از بالای سنگ لعل
دریا خطا و سقط کرده فروزها میکند

و کولان بیک را گوشت پوست استخوان
سنگ سنگ زده لت کوب خفته نرمه زشته
آخر الامر بد ریاضت از افتاده رفت و بمرد

و پس از آن بن کار سپا بختان با سرگردار ماند
و بجز آریان بالا و پایان بسر خشتیا از هر طرف
بهجوم آورد گردیده افواج کولان بیک را در
اسبابک الاغ و انجام و اموال و اجناس با کل
پنجه حتر آریان شدند

و مردم حتر آریان افواج را برهنه و پیاده کرده برآه

چون در روز شنبه با چله کوهستان بیکند ارک درست
کردن راه را نموده چوب و آهن استاده و کارگران
مبیا ساخته در تخته تعمیر موضع مذکور سعی و اجتهاد
نموده است و در مداران مشغول کار بودند و خود
کوهستان بیکند بالای کار هر روزه استاده سعی
نموده و بالای یک سنگی نشست که بایان
سفر بسیار با بد بود که اگر شخص از آنجای فرو
رفت از آنجا از سنگ فرو کوفته است

باز از آنکه در آن زمان که فریدون پادشاه بود
و آن زمان که در آن زمان که فریدون پادشاه بود
و آن زمان که در آن زمان که فریدون پادشاه بود

قفز!

فشار ایستال مذکور کولان بیکرا از بالای سنگ
مربور در حالت بی خبری یافته و فرصت غنیمت
شمرده بیکباره کولان بیکرا از بالای سنگ لطف
دریا خطا و سقط کرده فروز را میکند

وگوکان بیک گوشت پوست استخوان
سنگ سنگ زده لت کوب خورده نرمه نرمه
آخر الامر بد ریاضت افساده رفت و نمود

دوسری ابن کا دسپا بخشان با سر کسر دار ماند
و قبر اریان بالا و پایان بسر خیشیا از هر طرف
تجموع آور گردیده افواج کوکان یک صحرای از
اسبای الاش و انجام و اموال و اجناس با کل اسیر
پنج هزار بیان شدند

و مردم فقرا را همه اقواج را برهنه و پیاده کرده براه

کوتل دوراه و غرنیزه مجور نموده بطرف بخشان
 رفتن پس این را حضرتشان دادند همیوانه
 ولایت خفه کرده را می شدند ایام سرتز دیک
 و در آتش راه چندی از بخشیا از شدت سرمای
 زیر کوتل با تلف شده بقیه ماندگان بخشان آید
 و هنوز بخشان را محمد مراد یک قطغان متصرف بود
 و عالم قندز میر محمد مراد یک و غمورزاده بود که
 محمد مراد یک با دست حکومت ولایت حضرت امام
 محمد باقر علیه السلام در سال ۱۱۰۰ درین آتش اعلان
 از آتش اعلان و در آن سال با کرب و بیاچار محمد مراد
 یک با دست حضرت امام محمد باقر علیه السلام در سال ۱۱۰۰
 در آن سال با کرب و بیاچار محمد مراد یک با دست
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام در سال ۱۱۰۰

ساز

شیخان با شقورغان محبوبی بودند
 و اولاد سلطان شاه تائی که لقب میرزای گلان این میر محمد
 بود نام برده سلطان را سه پسر بود اول میر شاه
 که اسمش سلطان زمان الدین بود دوم نصر الله
 سوم یوسف علی خان بودند
 این نامبرده کان در طالقان در حضورشان کام
 خواجہ نظر بند بودند

و در آتش اعلان محمد مراد یک قطغان میر محمد مراد یک
 خود محمد مراد یک حاکم حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 را سبب قطغان اذن داد که وفته بخشان را
 ضبط نماید و خود متصرف باشد ببار فرموده حاکم
 قندز محمد یار یک خان آمد ببلو فیض آباد شد
 مطلب صورت واقع جان ببار محمد یار یک خان

پیش میردلی حاکم تفتان که میردلی دله کنج علی بیگ
بندید و همواره محموله یک بموزانه خفه محمود بیگ زد

خونده میکرد

دین ایام پان میرزای گیلانی سلطه شاه نامی که نام
آنها مستشاه (زنان البق) و یوسف یلخان
نصر الله خان و طالقان که بخته بطرف کولاب
به تبارک فتند و در آنجا درسته و تدارک خفه
را کرده آمده قلعه رستاق را با مصافا تش

منتهی نمودند

دوران ناصر خان میرزا بیگ خان رسته
آراد نموده که در آنجا در آنجا است بقدرت خود خیارا

تلاش کردند

و تارنر سر او را دست که رفته ضبط و شسته ملک

خیزند

بخش از آنجا آمد (میرزا بیگ خان از ناصر خان بیگ
براه غوری و بغلان و کشم آمده تصرف و شسته
ملک نمود

بعد از آن میرزا محمد مراد بیگ حاکم قلعه قندزری
محاربه بیدختان آمد و مصلحت جنگ نداشت
با میرزا بیگ خان براه مصلحه پیش آمده مقدمه صلح
و حاکم قندزری پس شسته بقندزری رفت و میرزا بیگ خان

مدت پخیال حکمران نموده در سل ششم فوتید
و پس از فوت یار بیگ خان شاه سلیمانیک باادرش
حاکم در ایام بود آمده همیشه با بطرف نیکم ماه حکومت
نمود چرا که احمد شاه نام دله سلیمانیک این میرزا محمد شاه
در قلعه آذکو حاکم بود او آمده محاربه و محاربه بسیار
نموده تصرف فیض آباد کرد وید و شاه سلیمانیک باز قلعه

در ایام منصوب کرد
 مدت تصرف احمد شاه بدخشا از بطرف شاه بود
 بعد از آن میر شاه سلیمان یکم که با پسرش میر شاه
 زمان الدین که حاکم قلعه رستاقی بود هر دو با هم
 یکدیگر با لانی میر شاه آمده در فیض آباد میدان قتال
 نمودند آخر الامر قلعه فیض آباد را گرفتند و احمد شاه
 بدخشا کشته کردند و در روز ۱۲۶۵ هجری میر شاه زمان الدین
 تمام ملک بدخشان حاکم بالک استقلال شد مدت ایام
 بیست سال بوده خود میر شاه با بل طبع و قناعت
 بعد از فوت پسر شاه پسرش میر جهاندار شاه حکومت
 در بدخشان منسوب گردید تا مدت پنج سال حکومت
 کرد ولی در ایام حکومتش یکمیران به با فوج بدخشان
 قاضی منصب ولایت قندز را بجای رستاقی کرد
 آنگاه

۱۲۶۵ هجری
 حکومت میر شاه زمان
 ۲۰ سال بود
 در بدخشان
 و بدخشان
 و بدخشان

آنگاه حاکم قندز سلطان مراد خان بود مجاری
 سختی در میان افغانه تمام ولایت قندز را ضبط کرد
 و میر جهاندار شاه و رقیب قندز علی بر دی خان نام
 پسر عمیر سلطان مراد خان که حاکم نمود
 و در خان آباد عمیر سلطان مراد خان را حاکم کرده و در
 طالقان محمد کریم یکم حاکم نموده پس خود به
 طرف فیض آباد بدخشان شتافت
 و سلطان مراد خان سلامت بطرف غور کرخت
 و آنجا استقامت بینمود
 و در سال ششم از حکومت میر جهاندار شاه سلطان
 مراد خان از غوری برای استمداد به نزد فیض خان
 و له دوست محمد خان افغان که در نخته بول حاکم بود
 رفته استمداد کمک خواست پس فیض محمد خان به

۱۲۸۵ هجری
 در بدخشان
 و بدخشان
 و بدخشان

تختان مراد خان فوج نظام داده بالای خشان
فرستادش آنجا یک فوج مذکور آمده قتل
وقت ذریه تمام ضبط کرده بالای خشان رسید
و با هم میر جهاندا شاه عیاره مقابل نمودند میرزا کور
به طاقت فربس نظام را بیاورده ناچار برآمد
بطرف خیر قرار نمود در تاریخ ۱۲۸۴ هجری

در آن گاه در ملک خیر است امان الملک خان
بود سلطان خشان میر جهاندا شاه در خصوص خیر
مسافرت کرین تا یکمده مدتی شد

از قرار سلطان مراد خان نیره میرزا خشان
بود چون میرزا شاه و سلطان شاه و محمود شاه
و آبراهیم خان و دلا میرزا شاه بدیده شده و میرزا
دلا میرزا و دلا میرزا عالم شاه سلیمان یک نسبت

خالوی

خالوی گری سلطان مراد خان میباشند و از جهت
قربانی و خویشاوندیشان میر سلطان مراد ایم معین
و مذکور مذکورین بود

پس سلطان مراد خان خالویش میرزا شاه و سلطان
میرزا خشان حکومت نصب نموده خور سلطان را
بقصد زنده رفته مقیم شد و مدت حکومت میرزا شاه
در ملک خشان یکم سال بود که جهاندا ارشاه دلا
میرزا شاه (زمان الدین) از خیرا رکابل رفته از امیر کابل
بر محمد عظیم خان دلا میرزا دست محمد خان لیب
حمایت و مدد کاری نمود

و در آن انا امیر محمد عظیم خان میر جهاندا ارشاه
ملک نی را کردن نتوانست از بسکه میرزا شاه
با غشاشات دلا علی که بامین او میرزا شیر علیان بود

زد و خورد و کشتند و تیر نهادند از شازادگان
 کردن بیاوردند داشت اتفاقاً وقت میسر شد
 پس جهاندار شاه با قاپو به بلخ با خضر بغیر بزار
 شریف آمده از مراد شریف باز منوچهر خشان
 شده با جمع المرافیان بخشان بجهت نیکو
 شده هجوم آوردند میر میر شاه تاب نیاورد
 ملوک ملک کولاب فرار کرد و میر حبیب شاه با
 مستقر بخشان گردید
 و مستقر ب شاه در کولاب بابل بسیر و فاش
 و پیش از چشمت شاه در فیض ابرو حکومت راند
 و از اعیان میر و سلم پیشرفت خوف کرده و مردمان
 بخشان از زیر و ظلم و بیابان میگریزند
 پس همان بخشان اتفاق نموده عموزاده میر

میر

میر شاه را که در کولاب بود و محمود شاه نام داشت
 فرار از غربت کرین به موملایه رجوع کردند
 و از کولاب محمود شاه آمده بدخشان از استقر
 شد و میر حبیب شاه شغاب کولاب فرار کرد
 و از آنجا به بخارا رفت در خدمت امیر مظفر بگم
 فرست متعین بوده پس بسم قند بخضر میر عبد
 الرحمن خان رفته مدت کمهفته در سمرقند بخت
 نموده باز بطرف خجسته به پیش خان حوقند خدایا
 خان آمد و در خوقند چندی استقامت نمود
 باز از خوقند حرکت نموده بشغان آمد ببالای میر
 محمود خان مجادله نمود و این مجادله کارگر نه افتاد
 باز برگشته بشغان آمد ۲۸۷ هجری
 و میر محمود شاه در ۲۹۱ هجری بمجرى بالائی شغان

آمده و در آن اثنا مستقر علی خان تغنی بختیار
حاکم بود و بختیار شاه از بیم میر محمد شاه به دره
محال شاخ دره که بختیار به دره و خان گذشته باز
بجای آورد و مدت چهار سال در حضور میر محمد
مستقر آن اهل ماند

و پس از چهار سال باز غیرت نمود و بالا ای برخاسته
بقعه بنهارک فرود آمد و بالاتر از قلعه فیض آباد
موقوفست عقاب بین نام درین موضع بنای
سازگار کرد

۱۲۸۰
 و در این سال که در تاریخ ۱۲۸۰ هجری قمری
 و در این سال که در تاریخ ۱۲۸۰ هجری قمری
 و در این سال که در تاریخ ۱۲۸۰ هجری قمری
 و در این سال که در تاریخ ۱۲۸۰ هجری قمری
 و در این سال که در تاریخ ۱۲۸۰ هجری قمری

چند ارشاد شد در شعبان به مقام جهاندار شاه
رضاشاه چهارم نیز مذکور بر ابراهیم خوش کاز به پیامبر گامی
بفرغانه رفت و از آنجا باز رفتند بمقصود در اربعه الحاق
خان آمده مسافرت

دو پس از چند مدتی عازم شهر ماسکند شد و مانع با
ترکسان کافران را دیده عرض حال و اعلام سوانح
مدیته خود را بتقدیم رسانیده بوظیفه از طرف دربار
ایمپراطوری موقوف گردید پس آنجا ماسکند مرخص شد
باز بفرغانه آمده بالاتر از شهر مرعیلان بقریه اوج
قورغان در مسامله و دهانه ایسفرم سکونت گزین
گردید تا وقتیکه پسران خود شراز پدرشان ظاهر
مارضی نمودند پس شری که شیردافان نام بود پدر خود را
به تفنگ زده محروم مقتول ساخت

سبب این که پسران جنابشان بودند که همواره بپای
 خود در کمال سخت گیری و درستی و در شرف روی معاطه
 و رفتار می نمود که همه با بقاء او و از توکران و غلامان
 و باریگان همه از بدبختی او بجان رسیدند و بزار شد
 بودند باز علیه من تبعه کاشن بالاتفاق بقبولش همه
 از من بودند بخینا قتل او در ۲۹ صفر ۱۲۹۵ هجری بود

تاریخ باز در موعده بمسند میر محمد شاه باید که میر
 محمد شاه فوق بستم مدت پنج سال حکمفرمایی کرد
 در مذهب اسلام ششم میر شیره علیخان صاحب
 فرمانی برادر بایب علم خان دالی بزار شریف
 داده که باید بدخشان ضبط کرده شود

لکن اسرار مذکور بزرگوار بایب فوج نظامی بالای
 بدخشان آمده بدخشان ضبط نموده میر محمد شاه را

در راه کابل بپایان رسید و بزرگوار اعظم هم
 اندر امانی فرموده است این است
 در ده دهمین لایحه شماره ۱۳۹۱

دستگیر نموده بکشتن بفرستادند برده معطل گشت و پس
 حکومت بدخشان را با برادر نموده امیر شیره علیخان
 بایب علم خان سردار مذکور بقبضه حکومت دای
 میر علم خان ابن شاه سلیمان یکسپرده خود
 سردار مذکور پس بمزار شریف رفت

و میر علم خان تا یکسال از طرف امیر شیره علی خان
 در بدخشان دالی بود و بعد از آن حقه سرانده
 منفعه خواست که اهل استقلالیت نماید و فیلی
 طغیان طاعنه کرده رفتار میکرد که درین بین
 باز سردار علم خان بکجه ضبط تنه کوشمال میر علم و
 بدخشان آمده از سر بپای بدخشان را ضبط کرد
 و میر علم پس از آن بدخشان فرار کرده و چندی در
 بدخشان استقامت کرده پس بدواز آمد و در قلع

سبب رضی که بران جنابا نشان بود که همواره پسران
 خود در کمال سخت گیری و درستی و در شرمی معاصر
 و رفتار می نمود که همه تا بعد او و از نوکران و غلامان
 و باریکان همه زبده و بخت و بخت او بجان رسید برار شده
 بودند با او علیه من تبعه کانش بالاتفاق بقتلش همه
 از من بودند و قتل او در ۱۲۹۵ هجری بود

و باز در جمیع مسکنه میر محمد شاه باید که میر
 محمد شاه نو فرزند مدت پنج سال حکمرانی کرد
 و در ۱۳۰۰ هجری ششم میر شیر علی خان صاحب
 فرمان را بر سر میر علم خان و آل میرا شریف
 داده که باید بدخشان را ضبط کرده شود

لذا سردار مذکور را به کابل و فوج نظامی الای
 بدخشان آمد بدخشان را ضبط نموده و سر محمد شاه را

فرستاد که اینجانب در جلد اعظم هم
 امدادی فرموده است این
 فرموده است که اینجانب در ۱۳۰۱ هجری

دستگیر نموده با تقوایان برده معطل کن شد پس
 حکومت بدخشان را با بر فرموده امیر شیر علی خان
 مایه علم خان سردار مذکور بقبضه حکومت الای
 میر علم خان ابن شاه سلیمان یکسپرده خود
 سردار مذکور پس بمزار شریف رفت

و میر علم خان تا یکسال از طرف امیر شیر علی خان
 در بدخشان والی بود و بعد از آن حنفی سران
 منفعه خواست که از او استقلیت نماید و فعلی
 طغیان طاعیان کرده رفتار میکرد که درین بین
 باز سردار علم خان بجهت ضبط تنه کوشمال میر علم و
 بدخشان آمده از سر تاپای بدخشان را ضبط کرد
 و میر علم پس از آن بدخشان فرار کرده و چندی در
 بدخشان استقامت کرده پس بعد از آمد و در قریه

فتح بنو شاه محمد راجع الی ابن سلطان محمود خان بنو
 دت بکرستان استقامت نمود پس شهر بخارا
 به نزد امیر ظفر خان امیر بخارا رفته ساکن گردید
 و بعد از آن خان آمدت پنج سال خطه افغانان
 دستان در تصرف امیر ظفر خان بنو
 و بنکاسد الکلی با متصرف شهر نو
 کال شده امیر ظفر خان بنو
 بنو شیر علی خان بنو طبرستان بنو
 و بعد از این واقعات امیر ظفر خان بنو
 نام یکنفر شترزاده در داری که از اولاد اسماعیل
 شه در داری بود در ولایت راغ بدخشان قرار
 سکونت گزین بود و شترزاده مذکور خیلی
 مرد با ثبات ماهر و لیارد در علم سپاهیکری

چایک

چایک و چالاک و با سعی و غیرت و همت بود با افغان
 سلطان نام ولد عبداللہ خان که بالنسبت از میر
 و میرزا دکان راغ بود یکدل و یکجنت شده
 با غایت ایل و الوس لشکر کشید با لای
 بدخشان که قلعه قبض آ بود مقر سلطنت ملک
 انده با مردمان افغانی جنگ مبدل کردند
 و فلق بسیاری از طرفین تلف شدند
 و درین اثنا بابا خان ولد نصر الله خان بنو
 مذکور - و شاه ابراهیم خان ولد احمد شاه بن
 سلیمان شاه برادر شیرازی کردن بودند موی الیها
 در فرار شریف بدست حکام افغانه بند بودند
 بعد از فوت امیر ظفر خان از بند خلاص شده درین
 محاربه و مجادله سلطان راغی و عبدالقیس خان

می ایلهها با مشار ایلهها یکدیگر بجهت شد این چهار
نفر با اتفاق یکدیگر بالای افغانان باغی شدند از هر یک
مجموع کردند با وجود بی نظمی و افغانان با وجود بی نظمی
نقد ایشان کمتر بود بی نظمان که بسیار بودند
تاب نیاوردند و افغانان با لطف ملک علی شاه
(قندور) مدوانه شدند

دیس از حال شدن بدخشان این چهار نفر
میرزا و افغانان فوق البینا ملک بدخشان از آنطرف
آوردند بدین جهت که اهالی بدخشان در قلعان
بالا افغانان را با برادران که لقب نموده میرکل شدند
دیار و میرزاگان هر یک بهر قلعه بمبارست عادت
عادت شد جزئی حکومت نمودند تا مدت
یکتیم سال خود را گذرانیدند
و بعد این

و بعد این امر شنیده حسن نام برادر میرزا
نیر میر شاه (شازمان الدین) با همراهی محمد خان
و لد یوسف خان که برادر میر شاه بودند از قلع
فرمانه زمین آمده بالا میریزان بابا خان
نشین تمامه ملک بدخشان بمواد انوار احمد
نموده میرزا با خان را دستگیر کرده و بسته
به پیش مرگوسف خان حاکم ولایت شغنان
فرستادند

و پس حنفه شنیده حسن و لد میر شاه در قلع
آباد نشست و میرکلان شد
و محمد خان را برستان حاکم کرد تا مدت
حاکم نمود
و پس بدین عبد القیصر خان نام را ذکر کرد بود و شخص

بجاست بیج قلعه نامزد نشد و عالمها در حضورش ^{حس} ^{از} ^{بزرگ}

موند و مانده استقامت نمود

پس امیر بخارا ^{از} ^{مظفر} ^{خان} ^{از} ^{این} ^{وقت}

مزد کردیده فی بوم و در شک و در شک پذیری

افاده سپهر زد که این مرد نامی عجب با حقان

مرد شیخ و دلیر با معرفت است مبادا بگریزی

همچو نایب و خیر و بهمت ملک خشار از دست

اشنه استرخ نمود مثل این بزرگوار و باور

و گویا از آن دست استرخ نموده غلبه نامحیی

نیست از این در دین و در دین و در دین

عجب حقان شد و در دین و در دین

پس از دست جوئی آنکه ^{چون} ^{چون} ^{چون}

صفت صوری عالم آری کردید که ^{چون} ^{چون} ^{چون}

خبر

بخش عالم خان و له شایسته یک فرار

از بخش ^{حضور} ^{امیر} ^{دشمن} ^{ضمیمه} ^{آمده} ^{در} ^{بخارا}

سکونت میوزید جناب امیر عالی ^{مور} ^{الیه} ^{عالم}

خان را اذن و خست و بر او انجام ^{اصلی} ^و ^{انعام}

نمود و سپید نخ که تعلق با عانت مندی شد

در حضور ^{عالم} ^{خان} ^{مژد} ^و ^{الیه} ^{عالم}

میراثی ^{اش} ^{خفتن} ^و ^{از} ^{تو} ^{می} ^{چون} ^{باشد}

سایه مان قان ^و ^{فان} ^{میراث} ^و ^{از} ^{تو} ^{می} ^{چون} ^{باشد}

بکولت ^{ده} ^{میخواست} ^{از} ^{آب} ^{نوی} ^{بکیر} ^و ^{از} ^{تو} ^{می} ^{چون} ^{باشد}

شده ^{ادد} ^{حسن} ^{میراث} ^{از} ^{آمدن} ^{میراث} ^و ^{از} ^{تو} ^{می} ^{چون} ^{باشد}

شده ^{فهمید} ^{که} ^{است} ^{میراث} ^{عالم} ^{خان} ^و ^{از} ^{تو} ^{می} ^{چون} ^{باشد}

و بنده ^{دوست} ^{میراث} ^{میراث} ^و ^{از} ^{تو} ^{می} ^{چون} ^{باشد}

و بنده ^{دوست} ^{میراث} ^{میراث} ^و ^{از} ^{تو} ^{می} ^{چون} ^{باشد}

و بنده ^{دوست} ^{میراث} ^{میراث} ^و ^{از} ^{تو} ^{می} ^{چون} ^{باشد}

این بخش از کتاب است که در آنجا آمده است

بهیوی مال در آن خواهد بود گفته زاری شنید
 حسن برقرار یافت که باید ما بهین معنی القیض فلان
 دست بسته و بندی ساخته بامیر مظفر خان فرستیم
 چونکه قبل ازین از شنیده حسن عبدالقیض خان
 را طلب میشد بود که بحضور ما فرستاده شود
 و نیز شنیده حسن بایار بابر رعایای آن که شاید
 باجانی این امر متعاضدین نیاید گفته میر عبدالقیض
 را بر سر بهیئت سری بکولاب بمیر خان آورد
 و نیز در درگاه مال در کولاب قدای نظراتایع
 قانع کولاب حصار و بچوآن و قریاتین و درواز
 ساکن بود و میر عالم خان میر القیض خان را
 بخدای نظراتایع سپرد و خدای نظراتایع
 عبدالقیض خان را به بخارا فرستاده بحضور میر غفری شد

منه نواز

بشد نوازا از طرف سر بخشان آن شخص حو
 بدست آورده فرستاده که اینک این غلام
 به ما جوی بدر بار کرد و بخدا بجهت عقیقه بوسی فرستیم
 حالا چیست که من غلام کمترین میر عالم را بفیض
 موجوده ملک کولاب (مقدون) بطرف بخشان
 گو ملک امداد رسانیده کسب نمایم بانه
 داند و جواب خدای نظراتایع را از طرف میر
 ارشاد نموده فرمان صادر کرد که میر عالم خان
 یکچند مابری بفرستد تا که بویسیم مردمان بخشان
 میر عالم خان را طالبیستند بانه اگر بر فرض
 طالبیستند و از طرف بخشان مردمان خوب
 صادق الاقوال و معتد الاطوار محض بر لب و خوش
 و شرف فرمائی میر عالم آیند بانه و بران قرار کار

گلشن

مسلم خان را کرده و از او کرده شود تا که از آن گشته
 ملک بخشان برود و الا رفتن میر عالم دانی
 خواهر اعیان بخشان از حکمت نیست و میر قلی
 را بالغ هم بنا بر فرمایشات جانب عالی کایسر برده
 اسناد مستطرف بخشان بودند
 درین ایام فکر نیز که بود و فکر آنده غمت شکلی در
 پیشتر از حسن و محمد قلی بنافخته اتفاق
 در بین افتاد بنا بر تلاش کردن و دست نفاق
 افتاد و مرا بر پا کردند و ملک بخشان در میانها
 بنگرار بی سرای می ماند و همیشه از راه
 از روی اداین اتفاق می شد و از آن شک
 آمده بناچار مسلم خان را از کولایت در محنت
 کند و اگر الله باید که بجز خود میر قلی

را

از آب آویخته گشته در حال شریفه باشند
 و در میان ایام حاکم امارت خانه کولاب آتشی
 بی نام مردی بود بنا بر امر معلوم و متوقفه جانب عالی
 امیر حفیر خان میر عالم خان را رخصت داد که اکنون
 موافق امر نامه عالی خود ششمنه ان بخشان
 مطابق افتاده مطلب محمول آمده شد
 حالا حرکت بیالایه بخشان کرده شود و لی ششمنه
 و افتاد ملک که من با جاله جانب عالی میخار
 بخشان میروم و بهر کس ششمنه رفتار را بنام
 و اختیار محض نسبت به مید و خدمت خود کل نموده
 اندم تا بویسم لطف حق چه خواهد بود
 بعد مسلم خان از آب آویخته گشته بر راه
 بغیر آید آمده و بنام میر ششمنه از حسن رسید

با هم شسته جهت نمودند
 و این میر عالم خان باشنداده حسن برادر اندر
 یعنی مادر هر دو یکی بود ولی از پدر جدا بودند
 هنگامیکه میر شاه سلیمان یکد فات یافت ^{او که} بمادر
 میر عالم خان بود پدر میر شنده حسن یعنی میر شاه
 و بر اینی قبول کرد و از و میر شنده حسن
 تولد یافت این بعد سبب برادری با یکدیگرشان
 بعد از آن میر شنده حسن بمیر عالم خان فوج
 داده ما امور مضافات و فکوه کشم نمود که
 حکومت ولایت کشم بدست ملوزاده اش میر
 سلطان شاه بود
 و میر عالم خان با یکدسته فوج بیالاسانان
 عالم کشم رفته محاربه و مجادله نموده محال کشم را
 با توابعش

با توابعش منبط نمود
 پس عجل سلطان شاه بلطف رستاق فرار نموده
 به پیش برادرش محمد عثمان عالم رستاق رفت
 و بعد از آن شنده حسن سپاه بغیر آباد
 برخفت که فتنه و باطل فتنه چشم بر راه یفتل رستاق
 عالم شد
 و میر عالم خان با آنچه که فوج با همراه محمد داشت
 بر راه کشند بیالاسان رستاق بیامد و این ها
 از دو طرف بمحاربه و منبط رستاق متفرق شدند
 و عالم رستاق محمد عثمان نیز ازین محله
 واقف گردیده با ایل لوس لوگر و سپاهیان
 خود تهبه جار به نموده بمدا فتنه پرداخته از رستاق
 تالشه بزرگ آمد میخواست که با میر شنده حسن

جلالت کند و در پیشین خبر رسید میر عالم خان
 قلعه رستاق را محاصره کرد
 پس محمد عمر خان حاکم رستاق را مدعی مانده
 اتفاق را به اتفاق وفاق ببدل کرده از راه صلح
 و دوستی برآمده بشهرزاده حسن استقبال
 نمود و پیشتر شهرزاده حسن نیز او را استقبال نموده
 رسم اکریم عزت دار را بجای آورد
 پس پیشتر شهرزاده حسن بمیر عالم خان فرمان کرد که
 حاکم باید که از قبل و محاصره کردن قلعه رستاق
 فراغت بجوید دست بکشید چونکه مایل بموادمه
 خود مصالحه و اتفاق نموده قلعه رستاق را
 پس بن خودش سپردم و میر عالم خان بامر فرمود
 برادر خود کار بمل آورد و از راه رستاق

دو ماه

و بجنوب پیشتر شهرزاده حسن آمده هر دو با اتفاق یکدیگر
 برگشتند و پیشتر شهرزاده حسن بغیفر آباد
 آمد و میر عالم خان بکشم آمد و این هر دو میر
 نامت دو ماه با اتفاق نام عمر گذرانیدند
 باز تکرار حاکم رستاق محمد عمر خان بنا
 ساز کاری را پیش نهاد خود کرده اغتشاش بر پا
 کرد و پیشتر شهرزاده حسن بر خود چنین صلاح
 دید که بابا خان ولد نصر الله در شغنان فرار
 سکونت گزین بجوید او را خواسته بیاورد و
 در جای محمد عمر خان حاکم رستاق کند و
 محمد عمر خان بموادمه میر عالم خان فراری بجوید
 بنا بملیکه پیشتر شهرزاده حسن کس فرستاده از
 شغنان بابا خان را طلب نموده گفت می زود بیا که

من ترا بجای محمد خان نمک هم بقلعه
 رستاق حاکم خواهم کرد
 و با باقان و لادن سرخان از سخنان یقین آباد
 بخوشی میسر هزاره حسن آمده نشست آهسته
 درستی و بهیه فوج خود را را نموده بعضی نواقص را
 اصلاح نموده بیالای رستاق مؤتمت کردند ولی
 داشتند و در طرز درویشی فساد نه پیش گرفته
 رفته رستاق را تاراج و غنای کردند و اموال غنایم
 بفرجی گرفته و محمد خان ناب نیامده بکولاب
 فرار کرده برقت پس بجای او موافق و عدله خود به
 رستاق با باقان و لادن سرخان را حاکم
 نصب کرده خود میسر هزاره حسن را بقلعه
 آباد مراجعت نموده از رستاق رودخانه نشاند

ماه نور

ماه نور بقبض آباد سرسبز بهار و اوقات بکشتن
 در سبب در همان خان و لادن سرخان نوای
 امید و بهشت محمد خان از والی تا شانه او
 در حصت غریمیت ولایت و از ابرت افغان
 یافته بر راه کولاب بکولاب آمده بشهر آمدن
 و لادن سرخان کاغذ فرستاده که ما بنا بر تقدیر الهی
 غارم ولایت موافقت خود کردیم بکولاب آمدن
 امید است بیاری خود علی غرض دل و ملک زمانه
 شما خوشیا و ندانی دینی و دنیای عجیب نیست که
 بمقتضای قصص و مطلب علی خود رسید با ششم
 از اینجا بملک شما رسید و از اینجا بکابل بروم شاید
 به سر فرازی و ممتازی بر کذب پروردگار عالم
 کردید بر تربیه ملت بخیمه نمودن شما غرض غرض غرض

آدم

نکته درین امر مناسبتی است اصله و سبب آنست
و پولیتیقی بآمرای بابایان بجهت شد امر فرمود
حالا شما بکوفه بفرمایید و بکنش و بکنش

د قلعه فیض آباد را بنیاد نهاد و خوف در فیض آباد حکام و
 کلی بهشت میر عبدالملک بن میر بابا خان را تعلیم نمود
 بعد بابا خان بنا بر تعلیمات راه نمایی در عالی
 تبار عزیمت خان تهر را سبب گشت که خود را مهیا
 کرده از رستاق عازم فیض آباد گردیده
 روانه شده بلبه پای کوچه در موضع آلتون
 جلوس برادرش میرزا حسن مقابل گردید جنگیدند
 و میرزا حسن تاب جنگ و مقاتله میسر
 خان را نیاورده بناچار راه فرار بخشیده
 در طرف چتر از بهار و میر عالم خان بگولک رفت
 و بابا خان قلعه فیض آباد را ضبط نمود تا
 دو ماه فیض آباد مقیم بود
 و بعد از آن سردار املان خان با هم را
 حاکم

حاکم رستاق محمد عمر خان بفیض آباد آمدند
 و میر بابا خان در سر عبدالرحمان خان را استقامت
 نموده از روی تعظیم و کرم قلعه فیض آباد را
 خاصیکه از قدیم محل استقامت میران بود
 جای داده و خوف میسر خان بخانه دیگر
 طرح سکونت انداخت
 و در سر عبدالرحمان خان مدتی که ماه فیض آباد
 استقامت نموده آنی از فکر و ملاحظه و
 تدارک و فراهم کردن اخبار و احوالات
 اطراف الکاف عموم مملکت افغانستان غمی
 و قنای که جلد مهیا ضروری بود و خوف تمام رستاق
 پس با عانت خداوند عالم و میسر خان
 رستاق چتر را به خوف گرفته بدرگاه خداوند

روی بجز و نیاز آورده بطرف قندار (طاهرستان)
پوشش نموده رفته استاده بود که حاکم خراسان
غلام حیدر خان از خراسان شریف یک ستون
نظامی بیلافت در نامزد نموده فرستاد و
حاکم مذکور آمده قلعه قندار را ضبط کردند
و حاکم قندار سلطان مراد خان از قندار گشته
بمحمود میرزاخان و سردار عثمان خان آمد در موضع

کلوگان ملتفت شد

بعده بمیرزاخان و سردار فوج خراسان رسید که
من نامه ای بخدمت شما بمن طاعت نمایند همکار میک
این بقوله میان فوج فغانیه اشتباه یافت غفلت
میان فوج افتاده آخر الامر فوج با اتفاق مایل
بر سردار عثمان خان گشته از سر کرده خود بگریزید

شد

شد و بر کرده طاعت نکردند

و سردار فوج از کمال غفلت و ناموس خود خود را بدست
خود بتفکی زده مقبول ساخت و کرده و بوم فوج مذکور
سیه حمدان نام داشت پلتن های مذکور را بسته
بمحمود سردار عثمان خان فان بطالقان آمده برادر
عثمان خان طاعت کرد

و از طالقان این جماعه کثیره با اتفاق تمام معا به خان آباد
آمدند و سردار عثمان خان چند روزی در خان آباد
استاده از موضع کلوگان میرزاخان را بمحمود
خود طلبید و میرزاخان نیز آمده بملا قاسم را فایض شد
پس در عثمان خان فان میرزاخان را در خان آباد
معطل گذاشته بجای او میرزاخان حاکم رستاق را
بقلعه فیض آباد بمنصب اعانت نصب کرده فرستاد

روی عجز و نیاز آورده بطرف قتل در (طایفه)
 یورش نموده رفته استاده بود که حاکم مراد شریف
 غلام حیدر علیخان از مراد شریف یکدست فوج
 نظامی بیالافت در مامور نموده فرستاد و با
 حاکم مذکور آمده قلعه قتل در را ضبط کردند
 و حاکم قتل در سلطان مراد خان از قتل در گنجینه
 به حضور رسید و سرانجام مراد خان آمد در موضع

کلوگان ملحق شد

بومرغی از مراد خان به مراد شریف کاغذ نمود که
 من نامه ای خدمت شما بمن لطافت نماید هنگامیکه
 این بقوله میان فوج فغانیه اشتباه یافت غفلت
 میان فوج افتاده آخر الامر فوج بالتفاق مایل
 به مراد خان شد و از سر کرده خود بعضی را

شد

شد و بر گرفته اطاعت نکردند

و سر در فوج از کمال غفلت و ناموس خود را بدست
 خود بتفکیر زده مقبول ساخت و مکر کرده دویم فوج مذکور
 سیه محمد خان نام داشت پلنگ های مذکور را بسته
 بحضور سر در عبدالرحمان خان بطالقان آمده و برادر
 عبدالرحمان خان اطاعت کرد

و از طالقان این جماعه کثیره بالتفاق تمام معا به خان آباد
 آمدند و سر در عبدالرحمان خان چند روزی در خان آباد
 اساده از موضع کلوگان مرید با خان را بحضور
 خود طلبید و مرید با خان نیز آمده بملاقات مراد شریف شد
 پس در عبدالرحمان خان مرید با خان را در خان آباد
 معطل گذاشته بجای او میر محمد خان حاکم رستای
 بقعه فیض آباد بمنصب امارت نصب کرده فرستاد

و درین اثنا از والی کابل که انگلیس بود کافذ درخواست
برادر عبدالرحمان خان رسیده باید بتعجیل بطرف کابل
عازم باشم

بعد از این درخواست والی انگلیس در عید الرضا
در اردستان بخارا بخان آباد که شش خود بطرف
کابل مراجعت نموده تخت مود و بی آباد و ابد خود
را متصرف گردیده مستقلا به حکومت فغان
تزیات داین وقایع در سال ۱۲۹۱ بود

۱۲۹۱
هجری

چون درین سال هجری تیره ماه بود که میر عالم خان
و لار شاه سلیمان بیگ که با قافله کیش گذشته بودند
حرکت داد و در مظهر میر خاں میر عالم خان مذکور از
کولاب نهدیه بسیار بگری خود کرده با چند نفر
مطهره خود از آب آلوده گذشته برای ملک ساغ عازم

فیض

فیض آباد شد به ایلاق کاه موضع شیو آمد و در بعضی
دولت خوابان دولت افغانیه چون سلطان راسخی
و غیر دیگر سرداراه میر عالم خان را گرفته نکه شسته که
که فیض آباد برود پس چو میر عالم خان بامردمان
مانع شوندگان در موضع شیو مرتب ضرب نمود
خوابان دولت افغانیه را که برانیدند
و بعد از این واقعه میر عالم خان بر له بام دره
آمده فرود آمد

و میر محمد عمر خان حاکم فیض آباد ازین خبر مطلع
شد فیض آباد را جمع کرد و به بهار آمد و در شت
خیز آباد بامیر عالم خان جنگید و میر عالم خان
در طبیعت حقه از آدل حال خود یک جا در قالی
دارا بود که در اینجا دلیرانه مقدمه کارزار نمود و با

شجاعت قلم زدن در محضر میر خان حاکم فیض آباد را
 بشمشیر زده کشت یکباره قلم فوج ایشان برین
 افتاد و فوج حاکم فیض آباد ایشان دیدند که
 علم انوار بر قلم خوردن کریم محمد خان یکباره
 منظم گردید و پراکنده شدند و خود حاکم محمد خان
 از موضع دشت خیر آباد بطرف فیض آباد فرار کرد
 و از آنجا برستاق کریمخانه آمد

و میر عالم خان در کریم خان قلعه ایشان را
 ضبط و تصرف نمود و میر عالم خان مستقلانه
 دستاویز ماه حکومت قایم بود که حاکم سابق
 فیض آباد محمد خان از رستاق حرکت کرد
 به بالای میر عالم خان آمده پایان از فیض آباد
 بقلعه سرای بهار میر عالم خان جنگید باز هم محمد خان
 طاقت

طاقت نیاورد و شکست یافته باز بر رستاق کریمخانه
 و پس از چند مدتی در کریم خان میر عالم خان سردار
عبدالباق از خان آباد با چند دسته سپاه
 فوج بلندی نظامی به ایشان آمده در موضع مشهور
 با میر عالم خان جنگید تا طرف شاه در قبل و مجاور
 رود و خور بودند که در آخر کار میر عالم خان تاب
 طاقت انوار نظامی را نیاورده بناچار فرار نمود
 بطرف شغان به پیش خالوی (تغای) خود میر عارف
 علی خان حاکم شغان آمده در طرف شاه در شغان
 مسافر بود و سردار عبدالباق تمام فوج را ضبط
 کرده با فوج نظامی در فیض آباد مستقامت نمودند
 بعد از آن میر عالم خان از شغان به بخارا آمدند
 اناس معدده حیات خود را تکمیل نموده مسافر شدند

مادر سکنه رخان در حیات بود و یکی از محمد و
 مقرب پدرش سکنه عالم کا میرزا ابراهیم محمد دوم نام
 از ولایت کریم بخشان مرد که ن سال موسی سفید
 به قتل بوش در حضور میر سکنه رخان است که این
 مرد محترم از ادا عمر در خدمت میر عالم بوده و در
 اواخر عمر زنده کافی با پسر میر عالم سکنه رخان بر سر
 اسفاده است که مردی جهان گشته آزموده
 کرم و در حشید تلخ و شیرین عالم را گذرانیده
 با وجود پیری و ضعیف قوی هیچ تغییری در حواس
 ظاهری و باطنی او طاری نگشته سالم الا عشاء
 عقل و هوش و کرم بینی و چشای و کیرای و بویای
 را را بوده تعجبش دارد و فعلی مرد خوب است و میر
 سکنه رخان نیز موصوفات را با خود داشته اند

بجای آورده در همه امور بر عایه حالات محمد دوم بران
 الدین میسر از دوا این اشخاص مستدسی با امور بخت
 بین بخشان و میرزا شغان مشغولند و از بقا کرب
 رزق طریقه زنده کا زارده اسفاده اند و میر سکنه
 سکنه رخان کا در بعضی موارد که خدمت مایه
 و مستحقین بندری موقتی دولت و مصلحتی محتاج
 بفراهم آوردن بعضی احوالات خارجی بشوند آنکامیر
 سکنه رخان مراجعت می نمایند و سکنه رخان
 چه صدق و کذب از درویش نشین و فمید خود بقرار
 و عده مشایخ و خبر میرساند و درین بالا و
 باندک و طیفه میگرداند بطریقه و طیفه نموری است
 از و طیفه موقتی چنانکه گاهی زنده کا و سکنه رخان
 نمیشود از بسکه فیلسفی است اگر کتب کا در معنی و تجارت

مجلس در خانه مسجد اعظم قم
اشدانی مومن آیت الله
در روز دوشنبه شان ۱۳۰۹۱

در بیان باشد مطلق کافر خواهد شد زیرا که استکذاب
را من لمعه کان از جهل نفوس زمره دوزخ ضعیف
بیر خویش و خدمت کاران غیر از آینده و رونده
این بود که از اقل تا با فرماده میران بخشان را
درین کتاب جواب تنه اندر پنج بخشان ذکر است
اند تا در پنج بخش از حدیث پنج مجری مطابق شده
بسیار و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
فرموده است که هر که در این کتاب از حدیث کرده بخار رسانیده
و موقوف کند به خیر و نیکوئی و موقوف کند به خیر و نیکوئی
بیشتر از حدیث و موقوف کند به خیر و نیکوئی
از برای هر موقوف کند به خیر و نیکوئی
تنه او را به تنه خود بخار رسانیده و قایم اند
یکصد و بیست یک سال را از مردمان معتدله و اهل
کتاب

کتابان بچشم دید و نگریستند و شنود و گفته بخاک افکند
بقیصر رسانیده و بعضی اوقات از بعضی تواریخ
موجبه وینه یافته محل وقوع وقوع حوادث است
و تصحیح نموده این کمترین شرح است بر هر صحت
از کمترین این یاد کاری نامه آنکه هر گونه خطا و
نقصان و بی ترتیبی که درین اوراق منظور است
بنده را عفو داشته از زمره با هنران محسوب
دارند و از سران در گذشته بحقول مطلب شده که
غرض محض نشانه میران بخشان و وقایع و سنحات
عمری و ابرام حکومتی میران مشارالیه و الا و الا
بعد پیچ با تمام رسانیده است که بنده بحیف
عالم الهی مولفانی میرزا فضل علی است که سر عرض
خدمت بنمایند کتاب

در بیان باشد مطلق کافر خواهد شد زیرا که اسکندری
 را من لمعه کان از چهل نفوس از مرد دوزخ و غیر
 غیر خویش و خدمت کاران پیغمبر از آئینه درونده
 این بود که از اقل تا با ضرب تمامه میران بدیشان را
 درین کتاب جواب تنمیه التاریخ بدیشان ذکر است
 اندر تاریخ بکثر از حدیث و بیخبری مطابق است
 پس در علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و غیره
 و از این امر است که محمد تا ولف کرده بکار رسانیده
 و موقوف گشته اند به کثرت مولفانی که
 نیز از این کتاب هر یک از این بقیه در هر یک از
 از جای که موقوف گشته است مولف اقل ابتدا کرده
 تنمیه او را به تنمیه خود تکمیل رسانیده و قایم اند
 یکصد و بیست یک سال را از مردان معتد صاف و القول
 کس

کس بدان بچشم دید و ندید و شنود و نگفتند بخواهند
 بقصد رسید رسانیده و بعضی اوقات از بعضی تواریخ
 موجوده دیده و یافته محقق و قوی و قوی و قوی
 و تصحیح نموده این کتب را بر سر هر یک از این کتب
 از این کتب این یاد کاری نامه آنکه هر کس که خواهد
 نقصان و بی ترتیبی که درین اوراق منظور است
 بنده را عفو داشته از زمره با هنران محسوب
 دارند و از سران در گذشته بحصول مطلب گشته که
 غرض محض نشان بهر آن بدیشان دو قایم و قایم
 عمری و ایام حکومتی بهر آن مشار الیه هم فرموده
 بعد از این با تمام رسانیده این است که بنده بحیف
 عازم اهل مولفانی بمرکز فضل علیک السلام عرض
 خدمت بنمایم کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 کنون درین اوراق زب سلسله شاهان و پادشاهان
 کوهستان ملک شغیان را که عداوت کوهستان به
 بدین پنج از روی نسخهای موجوده میران مملکت
 شارالیهاست تفصیل و تحریر میشود که جاب از دقت
 و تقدس بدست قدرت خود کالبد خود و بجز حضرت
 ابوالشیرازی و آدم صفر علیه السلام را آفریده روح
 مقدسه اندر وجود جاب آدم علیه السلام دمید و از
 صلب ایشان متعدد چه از ذکور و اناث اولاد بوجود آورد

از جمله

از جمله پسران بنام او شریف علیه السلام پسر او نوح
 پسر او قیسان پسر او مهملیل پسر او برد پسر او
 اخنوخ پسر او متوشلخ پسر او نوح علیه السلام پسر او
 ارغش پسر او عابر پسر او صالح پسر او قانع
 پسر او شروخ پسر او انوار پسر او ساروخ
 پسر او قحطان پسر او یعرب پسر او یعقوب
 پسر او یاقین پسر او ماحور پسر او اذر پسر او
 ابراهیم علیه السلام پسر او اسماعیل پسر او قیدار
 پسر او جمل پسر او بنت پسر او یحیی پسر او ادد
 پسر او ادد پسر او مدنان پسر او معد پسر او نزار
 پسر او مضر پسر او الیاس پسر او مدرک پسر او
 خزیمه پسر او کمانه پسر او نصر پسر او مالک پسر او
 فخر پسر او غالب پسر او لوی پسر او کعب پسر او

مره پسر او کلاب پسر او قصبی پسر او عیسی پسر او
 پسر او عیسی پسر او ابو طالب پسر او علی شاه مره
 پسر او امام حسین پسر او امام زین العابدین پسر او امام
 محمد باقر پسر او امام جعفر صادق پسر او امام موسی
 کاظم پسر او امام علی موسی الرضا پسر او امام محمد تقی پسر او
 امام علی نقی پسر او امام حسن عسکری پسر او علی اکبر پسر او
 علی مغیر پسر او شیه نصر الدین پسر او مظفر الدین
 پسر او شیه کمال الدین پسر او شیه ظاهر الدین
 پسر او شیه میر حسین پسر او شیه معی حید
 پسر او شیه نبی حید پسر او شیه کرم حید
 پسر او شیه لقب حید پسر او شیه خاموش
 پسر او شیه جداد پسر او شیه جداد پسر او
 شیه سلطان پسر او دولت شاه معینی پسر او شیه خبا

پسر

پسر او شیه دولت پسر او پسر او شیه مظفر
 پسر او شیه امیر یک پسر او شیه و غنی خان پسر او
 شیه میر یک پسر او شیه قباد خان پسر او شیه
 عبد الریم خان پسر او شیه امیر خان پسر او شیه
 اکبر خان است که در این ایام در ملک محمد شاه
 علاقه دار السلطنه فخره بخاری شریف در قندهار
 و از طرف امیر روشن ضمیر و الاجاه شهبانست و
 شیه دلی جانی امیر عالی سید عبدالاحد قبادور
 فخره الله ملکه و سلطان به برتبه جلیله فخره بخاری شریف
 بی گری نامزد سرفراز است و موسی پسر او شیه اکبر خان
 بی رانیر حید نقی پسر او صلیبی بوده اند مشار الیه شیه
 اکبر خان در بینکام محالیه و غنیشا حکم از شریف
 محمد اسحاق خان صاحب امیر کابل به شیه احمد خان

در این ایام
 در قندهار

چنانکه ملک روسی خود را از طایفه امانغه خانی
 یافته در قهغه بقلعه برپه حکومت خانه شغان بگذاشت
 نشست و پس از مدت قلیل باز طایفه امانغه
 آمده ملک شغان را تسلیم نمودند و میر سید کر خان
 فرار نموده باز بمکه حصار آمده قرار گرفت تا ما
 در تاریخ ۱۸۹۰ ل. عیسوی یک انجمن مخصوصه دولت
 روس و انگلیس از برای تعیین سرحدات و حدود اداری
 غیر محدود و اقلان بایستاد و کوهستانات برپا شد
 و کسای طرفین در باب مرزها مکرر جمع گردیده با اتفاق
 تعیین حدود اداری غیر معلومه متعلقه دولت
 و افغانسان و روس و انگلیس را بطرز واضح تقسیم
 تعیین نمودند و ملک شغان بحد فاصله دولت بجا تعیین
 یافت و بعضا ملک در از ملوک افغانسان گردیده و

۱۸۹۰ ل. عیسوی

درین

مدین امانا قلعه از ملک شغان و شغان و دوقان
 یک قلعه امانت خانه بندری بخارا گردید پس آمده
 شد که از طرف دولت بخارا ای شریف یکجا حکم مختص
 قلعه شغان باشد با آنکه سید کر خان
 مذکور را بگذاشت خانه شغان بخارا بجا
 منصوب کردند و سید کر خان را بدینوسیله
 یکدیگر دیال حاکم آنجا گردید پس باز بی موقوفه از
 حکومت سغتم غزل نمودند و بجای او پاشا قلی بیگ
 بی را نصب کردند و پس از آن میر سید زوالید
 بی را حاکم نمودند در تاریخ ۱۹۰۰ ل. عیسوی
 یولداش بی بابر سیدی از حکومت غزل گردید و بخارا
 آمده و از آن تاریخ ملک شغان دروشان و خان
 بعد از مدت در سیه شد که حالا بقصد و بطور مأمور

عیسوی
 ۱۹۰۰

سرمدی دولت دسته میباشد ولی کفر مانو
از طرف جناب امیر بخارا قائم مقام حکومت خانه شفقان
ببار ادای لوازم ملکی بطریق دوم می باشد و هر سه
عرفه داد و دعوی اهالی را حکم و جل و فیصل میدهد
مشروط با آنکه مامور بخاری با مامور دولتی
هر دو موافقت یکدیگر هر کار ضروری را فیصله
بکنند

و ابالی شفقان و روشان و وفان هر کدام بقطر
و لغت و اصطلاح دیگر کفار دارند ولی زبان عمومی
در صورتیکه با یکدیگر ملاقات میکنند بزبان فارسی تکلم میکنند
و این طایفه بملت مذہب اسلام اسماعیل ابن امام جعفر
صادق معتقدند و طایفه اسماعیلیه میباشند
و از علم و معرفت بدینست که ارفاده اند و این هم علم

بسم

بسم غیر الله تعالی
دیگر پوشیده میباشد که میران شفقان و سیدان
اشرافان ملک کوهستان هر یک بطریقی
سلسله انساب خود را از ابا و اجداد و خلفه ها تا بالا
بتواتر نسب میکنند گویان بدست قید و ضبط نموده اند
و اصله از کجا آمده اند و در کوهستان قرار کرده اند
و نامچه نوع مرتبه و درجه که میباشند تمیز می کنند
شیخ و ملائی و رهبری قوم و تعلیم و هدایت ایشان
از مملکت خراسان آمده درین ولایت با ادای
خود کرده از عالم مانا کنده شدند و از آنها چنانچه
اولاد مانده اند و هر کدام شیوه اجداد پدرین
بجا آورده در بین خودی خواه بطریق حکومت و یا

و یا

و باین ترتیب شیخیت پیشوای قوم گردید و از طرف مالی نیز
در باره احوال شان بکوی و پارسا ری و غزنی و
با کمال در بین قوم در کوهستانات بدخشان
زنده گانی دارند که سلسله هر کدام اشرافان بیکانی
و القابی شهرت دارند چنانچه اولاد شاه خواموش
دوم اولاد شاه کاشان سیم اولاد شاه ملنگ
چهارم اولاد بابا عمر ملکی و این خاندان خلی مغزنی
و سایر این خاندان چندی هستند که حنفی را
پیوند بهر یک از اولاد این طوایف نمایند آنها نیز بقدر
خواشان در بین قوم اساس غریبه و عرتی دارند
چنانچه طلبی بجهت حالات و کیفیت کینونت میران
شعار اربابان نمودن لهذا ما این قدر بیانات در حق
مذکورین فرمودیم کفایه میبایم و شروع گفتار خود را

بسوی

بسوی شاهان و میران شغان باین میبایم این که
دعوی میسر دارند که ما جماعه میر غفران اولاد شاه غفران
میباشیم باید دانست که شاید خاموشی نیست
در کجا بود و از کجا آمد و در کجا گذشت و بجهت طریقت
میگرد و از خوارق عادت و از حسن افلاک چه دانست
بس قالیبده فرمود بیانات مفصل در حق سلسله شاه
خواموش نقل از کتاب شجرة السادات بریم بروج
بر کمال طایفه مسلمین واضح است که جد حضرت
رسول علیه السلام بن عبدالمطلب در شهر مکه
و در سال عام الفیل از بطن پاک بانمده تولد یافتند
و پدر محمد علیه السلام قبل از ولادت حضرت محمد فقیه
بود و آن هنگامیکه جناب فخر کانیات محمد علیه السلام
از بطن مادر بوجود آمدند جد بزرگوارشان عبدالمطلب

پرساماری و تربیت می نمودند تا اینکه محمد علی علیه السلام را
برای پرورش بداییم تا آنکه قانون داد و ستد انقضا
دویم سال از شیر فایز شدند
و والده ماجده حضرت محمد علی علیه السلام ترقی یافتند
و رغبه المطلب ما دم که بپای تربیت محمد علی علیه السلام مشغول
بود و هنگامیکه بچاره فقضا بپایار گشتند درین
بیماری فرزندان خود را به نزد رغبه طلب حاضر
ساخت و هر کدام از فرزندان و صبی می نمود و الو
و از آن پس سرپرستی نگاه بانی و تربیت محمد علی علیه السلام
و همیشه و بسیار شایسته نموده محمد علی علیه السلام را در کنار
ابو طالب خوابانده و در مدت بیست و چهار سال
در حجر تربیت می نمود و چون ابو طالب پرورش یافتند
تا آنکه بپایه بلوغ رسیدند و آنکه با خواهری دل گرمی

محبت

محبت نوجوان حضرت محمدی شد و با ابی طالب
اموال تجارانه بکباب حضرت محمدی داده بطرف ملک
شام و شوق به تجارت گذاشت
و بعد از بازگشت از سفر شام آمده بکربلا رسید
پس از چند زمانه عمه حضرت محمدی یعنی فاطمه
در میان زوج و زوجه وکیل شده ساراوی
عقد و نکاح با ابی طالب الکبر را با حضرت محمد علی علیه السلام
راست آوری نمود و هر چهار در بین عقد منعقد
و از آن پس مبارکه خدیجه دو پسر و چهار دختر شدند
و نسای اولاد رسول علیه السلام چنین بودند فاطمه
ظاهر ابراهیم فاطمه زینب ام کلثوم رقیه پس
از آنکه بکباب قانون بهشت عالی سرشت فاطمه الزهرا
در محضر شاه مردان علی ابن ابی طالب آمدند

و از صلب یک شیر زردان و از بطن حضرت فاطمه زهرا
 امام حسن و امام حسین بوجه آمدند که میر حسین
 ملقب خواش بچند واسطه بیا امام حسین بن
 عیسی که از وجه میر سید - ~~چند واسطه~~ اکنون
 شهود رای انور صاحب اخلاص و محبان عالم
 خواص بوجه سید الله که صاحب میر سید حسن شاه
 خواش این حسین در صفهان است که از کمال
 اولیاء متقدمین بعد اند در ملک صفهان در ~~سنه~~
 چهارم ~~هجری~~ تولد یافته اند که سنه تولد
 شانرا از لفظ قادر قدیم اخذ کرده میشود
 و عمر سالک ~~بسیار~~ و سار در تید زنده کی بوده
 پس معلوم شد که فوت شاه خواش در تاریخ
 ۵۲۳ هجری موافق قبادیه است

و نیز

و نیز در کتاب شجرة السلاک چنین آورده که صاحب
 حسین شاه خواش در بلده صفهان متولد
 اقلیم خراسان تولد یافته نامت میر حسین
 بحضور فایض انور پدر بزرگوار حفظ تحصیل علم
 مشغول بودند و از ابتدا تولد هم ولی مادر زاد
 بغیر ولی اولیایی بودند
 چون عمر سالک بد و از ده سالگی در کرامت و خوارق
 عطا بظهور آورده فرمودند که امر و من و نظر نزد
 دنیا بالغ شدم اما من در اصل روز تولد بالغ و
 کامل زاده شدم
 و در بوقت بیستم میر حسین که در ملک بخت ادویه
 و تقریه گیلان به خانه سید ابو صالح موسی جلکی روست
 یکدهسته نوری از انوار امام حسین در کمال جمع

فرزند مبارک قدم بالغ با منفا امروزی بدار دنیا تشریف
قدم مبارک نزد منمود که ملاقات آن سید ستود
صفات بر ما واجب شد پس از انقضا چند روز قافله
بغداد و جیلان ملک صفهان رسید و در آنوقت
اناس خبر ولادت با مهر سعادت جناب سلطان
و از آن لقب سید عبدالقادر جیلانی مشهور
گردید و از اخبار و کرامت جناب امیر سید شاه
خواهش اهل بلده صفهان قانع شدند و بر جمله
کرامت شان بوضاحت رسید و هستند که قبل
ازین مایا نرا جناب حضرت شاه خواهش از طلوع شمس
حال حضرت عوث الاعظم سید القادر جیلانی خبردار
گردد بودند و اعتقاد و اعتقاد اهل صفهان بشاه
خواهش مدح چنان زیاده گردید

و تولد

و تولد جناب سید القادر جیلانی ملقب بحجیر الدین در
طالع چهارم منقار یک بوده و عمر مبارک آن غول
نزد یک سال رسید عالم فانی را وداع نمودند پس معلوم
شد که ایام وفات حضرت سید محیی عبدالقادر جیلانی
در تاریخ ۵۶۶ هجری وقوع یافته است
و نیز دستور رای صاحبان عقول بنیاضیا بود
باشد که شجر از سیادت نژاد آن والا که غایت معنی
نامی بوده و آن شخص را دو نفر دضران پاکه اسن بود
یک مسافه به باب نعیمه و دیگر را باب فاطمه نام بوده و باب
منکوره عقیقه جناب امیر سید صفهان بوده که از بلن
باب نعیمه جناب امیر حسین شاه خواهش تولد شدند
و باب فاطمه منکوره عقیقه مستوره جناب سید ابوصالح
جیلانی بوده اند که از بلن پاکه امیر محیی الدین عبدالقادر

بیلا تولد نمیشد
 و شاه خواهرش در صفها بدست بیت و یک علم قال را
 بانام ریشاند و در علم حال عالم بن نیز کامل گردیده
 بنویسند بعد از شافقتند و پس چهار روز و از
 شد کبریا شد و بجای حضرت سید محی الدین
 و القادر صلی الله علیه و آله نمودند و چندی مدت در بغداد
 و شهر میلان استقامت نموده پس بطرف
 بیت الله الحرم شافقتند و طواف بیت مقدس
 بجا آورده بطرف سینه منوره مالزم تر به گاه و زبانه
 گاه حضرت پیغمبر شده دارد و روضه پاک مطهر
 علیه السلام گردیده بمراد صلی الله علیه و آله رسید
 و در آنجا میکشید شاه خواهرش قاضی شانه بمراقبت میماند
 مشغول بودند تا گاه او از غیب از تربت پاک غفلت

حضرت محمدرضا علیه السلام آوازی بلند که داشتند
 از بعد داد طلب نمودم که شربت مال خلاصه
 و داد در عالم قرب محبت سائیده ممتاز گردید
 اند و جناب سید حسن شاه بحال خواهرش و مراقبت بودند
 جناب ابوالبرکات حضرت شیخ جعفر سید بعد از با هم
 جناب حضرت محی الدین سید القادر صلی الله علیه و آله حاضر
 سو در کوفه حرم محترم بیت الله الهی که کرده و
 با طواف سو مقبوله باین شده و سه مرتبه بجانب
 میر سید حسن بن سید اسفغانی نه اور دادند که
 ای صغیرانی که در حبیب تفکر بردار سید شاه
 خواهرش جواب دادند پس جناب شیخ حنیفه ابو سعید
 مخدومی آوازی بیون کشید گفت ما فلیفه بزرگوار
 و کنجینه اسرار توحید الهی را کلید است اکنون بر آن

این کتاب مسجد اعظم
 (۱۵۱) مکتوب آیت الله
 العظمی آقا میرزا محمد باقر
 مجلسی اراکی شعبان ۱۲۰۹

کجینده اسرار توحید الهی کلید بردار و محافل ترا در تیر شیخ
 عبدالقادر را خواستم و امانت اسرار الهی بر هر فردی
 شمای سپارم و بتقیین و شرایط مشروط نموده حواله
 شما بان خواهم کرد که خواهش در ای ممالک جناب
 محترم صادق علیه السلام چنین بود
 ای امفیهانی اول تو شراب معرفت را در نوش
 و این باغ خوشاموش پس آگاه بکفوری و منه بر نوب
 مبارکه حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم حاضر آمدند و حضرت
 پیغمبر آیدند پس سر لغز ز بتلقین شرایط و ذکر
 علی بن ابی طالب نفی فرمودند و مستفیذ و ممنا
 شان گردانیدند و جناب سید القادر را نیز بان
 و کمال سپارند و بعد از آن توجیه محمد حسین
 شاه خوشاموش نمود گفتند ای سید امفیهانی ما را

اذن

اذن و نصیبت فرمودیم باید که متوجه بطرف کعبه هستان
 ملک عثمان باشی و بروی که آن نوح ملکیت الهی
 و در آنجا بر تربت سلطان سید یاقی فتوح عالم فرمود
 شد پس از آن جا اراده سفر کرده با همراه چنان
 لغز رفقای دل آگاه رفیق شفیق گردیدند و اقلیم مستعد
 حست یافزوده براه کوه جبال و تحمل بر ممالک
 و اردستان پقرار را قطع و طر منازل و مراحل نموده
 از کوه تل عقبه دوراه عبور فرموده با صل درای
 پنج آب که قسم فرمود و همچون است بر بر آمده نود
 نمودند و از آن جا رونق افزود ملک و محاللات
 شغیان گردیدند که در آن اثنا ششزاده سعید
 کاتغری بقوه بازوی حنفه ملک شغیان را در تخت نصر خود
 در آورده بود و بتوسط قدم ممالک لزوم جناب

عیسیٰ علیه السلام خواب خوش شمعان جنت نشان و ملاک
 است که دید و بنامه میر و زیر معقد و قادم شاه خود پیش
 گردید و شاه نیز به تربیه تعلیم علم دین و آیین پرداختند
 و حاکم ملک شمعان را دفتری بس چهارده سالگی بود
 کل شکر نام بر من فلج گرفتار بود حاکم شمعان به نال
 سبانه شاه التی آورد و حضرت شاه در حق من توفیق نمود
 و قاضی نصرت نمودند جناب بزرگوار و تقدس صبیحان
 حاکم را شفا کامل بخشید و صحت یافت
 پس حاکم ملک شمعان آن بیکه حسن دفترش را نزد پسر
 شاه نمود و عقد آن دفتر در بنا به پنج صوفی و عجمی
 و نوع گردید و هر اولاد که از بطن منگوه عقد شمعان
 بوجود آمد حضرت شاه خود پیش در حق آن اولاد
 دعای نیک نموده از بلا گاه هر در خواست نمودند که
 شمارا

شمارا به مرتبه جاه و ملاک سپانند و مال و اربابان نشانه
 خواستش در ممالک کوهستان شند و ادای عظیم
 ایشان به پیش شدند که هر شعبه بگوهر و به برنجی حکمی
 در باستانی دارند بعضی بطرز حکومت را از بعضی ایشان
 بر قمار پیری و مرشد بر پندایت و تعلیم دین این
 مشغول اند
 و پسر حشمت مدتی شاه خواستش اراده و آرزوی
 زیارت بزرگواران و عزیزان ملک متسلان را
 کرده از شمعان عازم راه متسلان شده بر راه عقیمین
 شمعان و پنج عبور مرد در نموده ملک در و از داخل کرد
 بقراهای ملک فریخت حشمت نموده چند مدتی در ملک
 استقامت و زینند
 و شاه و پنج قاضی و محبت نموده دفتر خود را به

خویش بدیداخت و در نیز عقد بستند و از من
از آن دفتر فرزند یو جه آمد که او را ابو یوسف شاه
نام نهاده خلعت قلندری بپوشید
بعد از آن از در و از کشته ملک مندان دارالامان
که یغیغی ده بجای سوی شهر موسی آباد رسیدند
و با جناب حضرت میر سید بلال الدین کل دینه
که پیش سر ملاقا نمودند و آهسته آهسته بتعلیم
مؤمنین کافران خطا مندان را مسلمان کرده بدین
نمودند و پس از آن یکچند خلیفه کان با علم را از ایشان
آورده و در آنجا برای تعلیم آموزگار قوم متوطن ساخته
نام آن قریه را قریه الشیخان نهادند
چون خبر شاه خاموش بجای رسید علی شاه ولی
رستم بن موسی آباد رسم استقبال بجای آورد
آمدند

آمدند و حضرت میر سید حسن شاه خاموش بن رسید
ولی یکسر سب خویش سیر تحفه نمودند و پس از آن
پسند ایام حضرت علی شاه ولی سیه نفر دختران با یک
و جمال بود و یکی از آن دختران را بعقد و نکاح
بادیه پیمای طوق هدایت شاه خاموش در آوردند و آن
حضرت یوسف شاه خاموش در مقام دُرّه ترکیه مقام
استقامتی گزیدند پس در آن دُرّه ترکیه کولاب بر
انار مشایخان سلف را یافتند و اکتساب فیض
صوری و معنوی نمودند
و علی شاه ولی را که کف قبیله عقد در شش مقام
تولن استقامتی شان را نیز دُرّه ترکیه مقرر نمودند
فرمال آن قریه را سمر بلنکر شاه خاموش خواندند
و از حضرت سید شاه ولی سیه فراداد مرد دولتی

خواموش بیدار افتاد و در نزد عقده بستند و از عقده
از آن دفتر فرزند بی بوجه آمد که او را ابو یوسف شاه
نام نهاده خلعت قلندری با و بخشید
بعد از آن از درواز کشته شده ملک خندان دارالامان
که نفع به چهار سوی شهر مونس آباد رسید
و با جناب حضرت میر سید بلال الدین کل دسته
قدس سر ملاقا نمودند و آهسته آهسته بتعلیم
محققان کافران خطا خندان را مسلمان کرده بدین
نمودند و پس از آن یکچند خلیفه کان با علم را از ایشان
در درجه برای تعلیم آموزگار قوم متوطن شافعه
هم آن قریه را قریه الشافعیان نهادند
چون خبر شاه خواموش بجای سید علی شاه ولی
رسید با مونس آباد رسم استقبال بجای آورد
آمدند

آمدند و حضرت میر سید حسن شاه خواموش رسید
ولی یکسر سبب خواموش سیر تحفه نمودند و پس از آن
پسند ایام حضرت علی شاه ولی سیر نفر و خزان با یک
و جمال بود و یکی از آن دفتران را بعقد و کتبی
بادیه بیجا طریقی هدایت شاه خواموش در آوردند و آن
حضرت لغز شاه خواموش در مقام دژ ترکیه مقام
استقامتی گزیدند پس در آن دژ ترکیه کولاب
انار مشایخان سلف را یافتند و اکتساب فیض
صوبه و معنوی نمودند
و علی شاه ولی را که کف قبیله خف در شش مقام
تولمن استقامتی شانرا تیر بدژ ترکیه مقرر نمودند
فرمال آن قریه را اسم بلنکر شاه خواموش خوانند
و از حضرت سید شاه ولی سیر اولاد مرد و اولاد

نخستین شایه طاهر دومین شایه جعفر
 سومین شایه عادل و از اولاد و اطفا و اعا
 نیایر و نایج آن سه نفر ذات کثیر البرکات چند نفر
 خانه واده ممتازه موجودند
 و نسب شایه خاموش بن فرات که پسر پسر
 العیلم عنه الله لا یعلم الغیب الا الله
 و الله اعلم بالصواب
 ابی محمد علی شاه ولی پدید و عروس شاه خاموش است
 اینجامراد سلسله انساب اولاد محمديه طاهر
 شاه طاهر است معلوم کن جماعه مؤمنین و سکنین
 از وجه پاک جناب فاطمه الانبیاء علیهم السلام به طاهر از
 انه و از بلین منوره فاتوسه قیامت امام حسین
 و پسر او امام زین العابدین پسر او امام محمد باقر و پسر او

جعفر صادق پسر او امام موسی کاظم پسر او امام علی موسی
 الرضا پسر او امام محمد تقی پسر او امام تقی پسر او امام حسن
 عسکری پسر او امام محمد مهدی و اولاد و شایان
 و اسطوخودوس و امیر ابوسعید جعفر و ابی نقیب ابی اسد پسر
 ابی الحسن نقیب پسر او ابی القاسم عبد الله پسر ابی اسد
 شهاب الدین پسر او شایه جعفر طاهر پسر ابی اسد
 برهان الدین و از شان امیر سید الدین پسر او
 امیر جماع سید نجم الدین پسر او کمال الدین پسر او
 امیر حسن الدین پسر او امیر قطب الدین پسر او امیر
 سلطان علی شاه ولی شاه خاموش و از پسر ابی اسد
 طاهر پسر او امیر حسین پسر او امیر سید
 پسر او امیر سید الدین پسر او امیر سید علم الدین پسر او
 امیر سید ابراهیم الدین پسر او امیر سید محمد پسر او

و از اولاد و اطفا و اعا نیایر و نایج آن سه نفر ذات کثیر البرکات چند نفر خانه واده ممتازه موجودند و نسب شایه خاموش بن فرات که پسر پسر العیلم عنه الله لا یعلم الغیب الا الله و الله اعلم بالصواب

من سید احمد پسر او میر سید پسر اسماعیل
 پسر اسماعیل پسر سید جواد پسر سید
 عبدالحق پسر سید عبدالحق پسر سید محمد
 ثانی پسر سید احمد پسر سید عبدالحق پسر سید
 جلال الدین پسر الحاج سید المتوکل بن سید
 صانع الله کتاب بحرته السید بر شیر تیز ترغم الخیر
 نسب حاجات شاه خاموش و سید شاه ولی
 ملقب شاه خاموش نواز انعام یافت در تاریخ چهارم
 ماه رمضان امیرک ۱۲۲۵ هجری در بلدة اوس
 بردست و قلم میرزا افضل علی بیگ سنخ فخر العظمی
 خط در ورق دهر بنامه شد
 بیچاره نویسنده که در خاک و
 تر کتاب بود السلام الوفا

ی		یار کند
14a, 23a, 33a, 34b, 36b	-	یار کند
87b	-	یار دارد
42a, 43a, 81b, 82c	-	یاران
2a, 2b, 5b, 6a, 67b, 68a, 79b, 104a	-	یافت
68b, 80a, 86a	-	یافت بالا
3b, 10a, 11a, 67b, 80a, 86a	-	یافت با یار
67b, 80b	-	یافت

1256	-	سومن آباد
448	-	مومند
	ن	
48a, 55a	-	نصرت آباد
cm. کومل نعمان	-	نعمان
466, 47a, 806, 86a	-	نیکو الله
	و	
446, 86a6, 886, 89a6, 966, 117a6	-	وعلان
66a, 86a	-	وردوج
	-	ورسج
117a	-	دوم
117a	-	ونج
	.	
	-	مرارجہ ہستان
	-	مرارہ چان
	-	مستندہ درۃ نعمان
	-	مندستان مندوسان
36, 4a6, 6a6, 506, 124a	-	مندہستان

	ل	
	-	لامر
45a	-	لامور
49a	-	لاي آبہ
36, 5a, 146, 19a, 26a, 366, 686	-	لب کندہ
366	-	لہ بند
5a	-	لنگر ہاہ خواصوم
cm. درہ ترکہ	-	
	م	
866	-	مارواہ النہر
1226	-	مدینہ
42a6, 816	-	مرچ
67a	-	مرچیلان
cm. بلخ باغتر	-	مرارہ غریف
41a	-	مسنوج جنس
48a, 86a, 111a	-	مشہد
119a, 120a, 1226	-	سکہ
76, 676, 70a, 85a	-	منجان
45a	-	سوری کوپ

66, 9a, 10a, 28a, 38a, 44a, 47a, 48a, 54a, 58a, 59a, 63a, 64a, 65a, 83a, 84a, 87a, 88a, 91a, 92a, 94a	بطنان
36, 136	بطنان
31a, 40a, 43a, 69a, 85a, 98a	بطنان
16a, 20a, 21a, 37a, 38a, 55a, 57a	بطنان
33a	بطنان
13a, 14a, 15a, 16a, 39a, 54a, 59a, 60a, 61a, 63a, 64a, 65a, 83a, 88a, 91a, 93a, 94a, 95a (لندن), 96a, 99a, 103a	بطنان (لندن)
15a, 23a, 52a, 54a, 65a, 95a, 98a, 106a, 109a, 116a	کابل
107a	کابل
60a, 61a	کابل
33a, 36a	کابل
37a, 38a, 55a, 57a	کابل
cm. کابل کج عم	کابل کج عم
7a, 67a, 70a	کابل
7a, 86a, 93a, 103a, 105a, 112a	کابل

127a	کابل
66, 44a, 91a, 124a	کابل دور
68a	کابل کج عم
44a	کابل نلطان
83a	کابل
107a	کابل
57a, 86a	کابل
46a-47a, 68a, 84a, 92a, 95a, 96a, 100a, 101a, 102a, 105a, 106a, 107a, 109a, 126a	کابل (میلان)
46a-46a	کابل
6a	کابل
118a, 124a, 125a	کابل
76a	کابل
86a, 108a, 109a	کابل
104a	کابل
92a	کابل
121a, 122a	کابل

45a	-	مفت
30a, 34a, 65a, 76a, 77a, 78a, 84a, - 85a, 86a, 87a, 96a, 97a, 98a, 100a, 105a, 107a, 111a, 113a, 114a-119a, 124a-126a	-	مفتان
85a, 86a	-	مکام
10a	-	مور آبک
86a, 104a	-	مهر بزرگ
7a, 30a, 34a, 76a, 84a, 96a, 110a -	-	مهر
7a, 15a, 17a, 18a, 20a	-	مده
61a	-	مده می
13a, 16a, 48a, 92a, 94a, 109a	-	مالان
73a, 93a, 99a, 108a	-	معارضان
96a	-	مساب مین
85a, 87a, 111a	-	مباران

30a	-	مبارجوت
13a, 16a, 93a, 94a	-	موری
7a, 16a	-	مورخار
97a, 100a	-	مرفانه
10a	-	مرفک
7a, 8a, 9a, 11a, 14a, 15a, 18a, - 19a, 21a, 24a, 26a, 27a, 29a, 30a, 31a, 37a, 43a, 44a, 47a, 49a, 50a, 56a, 59a, 60a, 61a, 62a, 65a, 66a, 70a, 71a, 83a, 84a, 85a, 86a, 87a, 88a, 93a, 94a, 95a, 96a, 99a, 100a, 103a, 105a, 107a, 108a, 109a, 110a, 111a	-	مهر آباد
66a, 84a, 88a	-	مبارلج
68a	-	مبارلج میرزائی
111a	-	مباری ده
21a, 69a, 100a, 101a	-	مبارکین
19a	-	مباروزی
69a	-	مباران مبه
125a	-	مباری السلطان

8Ca	-	دیوری
	-	
4Ca6, 41a6, 426, 436, 686, 796, - 816, 83a, 86a, 986, 99a, 103a, 1096	-	راغ
2Ca	-	راع دعت
406	-	راغی
47a, 576, 58a, 67a, 806, 106, - 67a, 926, 936, 106a, 104a6, 103a6, 1066, 106a6, 109a, 110a, 111a	-	رغناق
1166, 117a6	-	روس روسیه
117a6	-	روشان
776	-	روم
41a	-	رونج آب
856	-	ریمکان
207	-	ریکی
7a, 11a6, 806, 85a, 86a, 876	-	رودیو
146, 356, 36a	-	ریجی
426	-	رو
446, 86a	-	ریبان

9a	-	دج
	-	
44a	-	
86a, 88a, 1106	-	سالارانی
58a6	-	سرای بهار (ك)
7a	-	سروستان
85a	-	سر غلام
876	-	سرخیلان
806	-	سرخیلان بهار ك
2a, 6a6, 96a, 97a	-	سختی
62a	-	سمرقند
9a	-	سنگ مهر
41a	-	سنگ مهر بالا
15a	-	سپاه آب
	-	سند بانی
	-	
966, 1116	-	شاخ دره
120a	-	شام

1016, 116a6	-	حصار
136, 16a6, 916, 92a	-	حضرت امام (صاحب)
	خ	
27a	-	خای
94a, 102a6, 111a	-	خان آباد
466-476, 686, 102a, 124a, 125a, 1256	-	خفان (کولاب)
476	-	خفانی
118a, 121a	-	خراسان
812	-	خمر نهزه
106	-	خست
336, 67a	-	خملای
47a6, 866	-	خملیان
26	-	خم صیر
cm.	-	خم
476	-	خواجه جبرغانو
83a	-	خواجهان
146, 5a6	-	خند

86a	-	داد و نك (6)
436, 124a	-	دارد حقان
89a	-	داركوت
45a	-	درای
86a, 93a6	-	درایم دریم
216, 296, 30a6, 31a, 40a6, 41a, 43a6, 686, 69a, 826, 856, 98a6, 1006, 1166, 125a6	-	درواز
406, 416, 42a6, 43a	-	دروازی
126a	-	دره تركه (لنگرگاه خوامو)
27a, 166, 686, 806	-	دریون
110a6	-	دخت خیر آباد
120a	-	دست
2a	-	ده بید مهرمند
686, 69a	-	دو آب
cm.	-	دوراء
426	-	دوزنك
576	-	ده وری

2a, 42a	-	برك
54a, 97a, 107a	-	بركستان
2	-	بركسان
56, 21a, 366, 686, 79a	-	بركبه
6a, 616, 62a	-	بركناو
76	-	برك درون
54a	-	بوران
45a	-	بودی کوپ
11a, 27a	-	بور باب
66a	-	ببگان
83a	-	بیت
14a	-	بیمور بیک
ح		
36, 46, 7a, 106, 18a, 196, 246, 25a6, 266, 296, 656, 666, 85a, 86a	-	حرم
186, 206	-	جلغر
56 см. таже	-	آب جوزگون
		جوزگان

97a	-	جوخن گاز
466, 124a	-	جیحون
121a6	-	جیلان
ج		
20a, 246, 27a, 286, 466, 47a, 52a, 56a, 616, 656, 666, 676, 68a, 696, 716, 806, 86a	-	جاء آب
46, 6a, 116, 24a, 296, 436, 44a, 45a, 46a, 656, 816, 85a, 89a, 946, 95a, 966, 1076, 113a, 124a	-	جنار
89a6, 90a, 91a	-	جنار بالا
896, 90a, 91a	-	جنار بامان
90a, 91a	-	جنار ی
56	-	جگانه
106	-	جنار حمزه
см. جاء آب	-	جهاب
33a, 51a	-	جهار چمن
216, 336, 34a	-	چمن
ح		
496	-	حرمین

2a, 42a	-	ترك
54a, 97a, 107a	-	تركشان
z -	-	تركسان
56, 25a, 566, 686, 79a	-	تركبه
6a, 616, 62a	-	تركدار
7d	-	ترك درون
84a	-	توران
45a	-	توری کوپ
11a, 27a	-	تور باب
86a	-	توبگان
83a	-	تبت
14a	-	تور بیک
ح		
36, 46, 7a, 106, 18a, 196, 246, 25a6, 266, 296, 656, 666, 85a, 86a	-	جورم
186, 206	-	جلغر
56 см. также	-	جوز گون

97a	-	جورمن گاز
466, 124a	-	جیحون
121a6	-	جیلان
ع		
20a, 246, 27a, 286, 466, 47a, 52a, 56a, 616, 656, 666, 676, 68a, 696, 716, 806, 86a	-	جاء آب
46, 6a, 156, 24a, 296, 436, 44a, 45a, 46a, 656, 616, 85a, 89a, 946, 95a, 966, 1076, 113a, 124a	-	جغدار
89a6, 90a, 91a	-	جغدار بالا
896, 90a, 91a	-	جغدار باپان
90a, 91a	-	جغدار ی
56	-	جگانه
106	-	جشار حمزه
см. جاء آب	-	جهار
33a, 51a	-	جهار چمن
216, 336, 34a	-	چمن
ح		
496	-	حرمین

7c	-	باغ جرم
110a	-	بام دره
23a, 84c, 96a, 98c, 100c, 101a, 103a, 109c, 111a, 117a	-	بخارا
12a, 30a	-	بدغی
passia	-	بدغشان
2a	-	بدغشانی
9c, 30c, 42a, 45a, 48a, 55c, 57a	-	بدغی
77a, 111a	-	سر پنجه
41c	-	سر راغ
111c	-	سر شار
50a	-	سر مجنون
121a, 122c, 123a	-	بغداد
16c, 93a	-	بغلان بغلان
101c	-	بلجوان
5c, 10a, 54c	-	بلخ
95c, 97c, 98a, 99a, 106c, 116a	-	بلخ باخر (مزار عریف)

57c	-	بلوچ
68a	-	بند البک
83a	-	بورک
84c, 85a, 86a, 87a, 92c, 96c, 110a	-	بهارک
34c, 97a, 116c (پامرات)	-	پامرات
7a, 11a, 15a, 17c, 18a, 19c, 20a, 26c, 27a, 29a, 56a, 60a	-	پسا کوه
124a	-	پنج آب
2a, 42a	-	تاجک تاجیک
70a	-	تاز
92a, 93a, 98a	-	تاعورغان
97a	-	تاعکده
39a, 55a	-	تالان
47c	-	تغاباد
94a	-	تغنه بول

УКАЗАТЕЛЬ
ГЕОГРАФИЧЕСКИХ И ПЛЕМЕННЫХ НАЗВАНИЙ

	آ	
86a	-	آب آيا بيا
6a, 35d	-	آب جوزگون
62a	-	آب حوره
39d	-	آب نهكي
7d, 35a, 80a	-	ار لنج حواه
17d, 19ad, 36d, 37a, 60a, 86a, 93a	-	ارگو
87a	-	اسفهرم
13d, 16ad, 39d	-	اسكمي
120d, 121ad, 122d	-	اسفهان
44a, 100d, 110a, 116d	-	افاننه
44a, 63ad, 64a, 99d	-	افغان
79d, 98d, 106ad, 108a, 109d, 116d	-	افغانستان
99a	-	افغانی
16a, 19d	-	آر بوری
107d	-	آلتون جلو

84d, 101a, 103a, 106d, 109d	-	آرمه
98d, 109d, 116d	-	انکلیس
97a	-	اوج نورغان
3d, 4d, 5a, 8d, 14a, 16a, 39d, 59ad	-	اوزبك
2a, 9d, 13a, 42a	-	اوزبك سلطانیه
13d, 48d, 83d	-	اوزبكیه
127d	-	اوش
51d, 77d	-	ایران
30a	-	ایلان
4d, 85d	-	ایس ساینه
1d, 66a	-	ایلاتان
66a	-	ایز واسط
10a, 20nd	-	ایله
6a	-	ایس آناد
	-	
	-	ساجور
1d, 21a	-	سازیران

cm.	-	محمد یاری بیک خان	یاری بیک خان
115a	-		یامین
115a	-		یمروپ
115a	-		یمصوب
38a	-		یملوب بیک
38a	-		یملوب جان تنگری برده ی
16a	-		یوسف بی
7a, 10a, 11a-14a	-		یوسف علیخان
24a, 25a, 27a, 28a	-		یوسف علیخان ثانی
	-		یوسف علی خان [بن سلطان غاه]
92a, 100a	-		
96a, 111a	-		یوسف علیخان شغنی

	-	نصیه	
122a	-	نظامی کنجوی	
73a	-	نظر محمد یماول	
80a	-	نواب غاه ولیمخان افغان	
53a-54a	-	نوح	
115a	-	نور علی	
46a	-	نہاز	
cm.	-	خواجہ نیاز	
18a	-	نیاز بشار	
38a	-	نیاز بیک	
80a	-	نیاز محمد	
46a, 80a	-	نیاز محمد بشار	
	-		
115a	-	هانم	
115a	-	مصحح	
	-	ی	
cm.	-	غاه یماول کار	یماول کار غاه
2a-8a, 17a	-	یاری بیک خان بن غاه بیک بن میرزا احمد خان	

	-	مولوی
53a6	-	مہلا قیل
115a	-	میر بادشاہ
146-154, 176-20a, 246-27	-	میر شاہ
cm. زمان الدین	-	میر عابد
226	-	میر عالم [بن اسکندر خان]
1116	-	میر کلان
cm. میرزا برہان الدین ثانی	-	میر والی [بن کنج علی بہک]
926	-	میرزا [بن محمود]
946	-	میرزا ابو الفتح
27a6, (14	-	میرزا باغی
196	-	میرزا برہان الدین (میرزای کلان)
27a6, 28a, 29a, 306-316, 356, - 36a	-	میرزا برہان الدین ثانی (میر کلان)
276, 846, 86a, 87a	-	میرزا برہان الدین ثانی (میر کلان)
1126, 113a	-	میرزا برہان الدین ثانی دوم
cm. میرزا محمد صدیق	-	میرزا صدیق
46a, 51a6	-	میرزا عبد الرحمان

76	-	میرزا لند
30a, 506, 61a6, 62a, 79a	-	میرزا محمد صدیق
27a6, 61a, 636	-	میرزا محمد بن
27a6, 61a	-	میرزا منصور
806	-	میرزا منصور
156-25a, 70a	-	میرزا نبات
806	-	میرزا نظر
cm. میرزا برہان الدین سلطان شاہ ثانی	-	میرزای کلان
117a	-	میرزا یولداش بن
	ن	
115a	-	ناحور
cm. میرزا نبات	-	نبات
127a	-	نذر الدین
115a	-	نزار
115a	-	نصر
62a	-	نصر اللہ خان
92a6, 99a, 105a	-	نصر اللہ خان [بن سلطان شاہ]

	-	محمد مهدی
127a	-	محمد ناصر حکیم
50a, 50b	-	محمد نظر بیک بن السلطان
	-	فلندر بیک
80a	-	محمد یاری بیک خان
	-	[بن سلطان شاه]
86a, 87a, 91a-92a	-	محمد یونس پاول
	-	محمود [بن سراج الدین]
127a	-	محمود بن
3a, 8a, 9a, 10a	-	محمود بیک
91a-92a	-	محمود خان
44a	-	محمود شاه
94a, 96a, 97a	-	محبی الدین
cm.	-	عبد القادر جیلانی
123a	-	مخبر صادق
127a	-	مختار
14a	-	مخدوم زاده ابن محمد امام
80a	-	مخدوم میرزا صالح سمرقانی
80a	-	مخدوم میرزا عصمت الله
80a	-	مخدوم میرزا رضا کاتکی

115a	-	مدرک
115a	-	مدرک
cm.	-	ملا مسجدی
115a	-	مضر
40a-41a, 42a	-	مضربان خان
94a-96a	-	مضربان شاه
96a, 98a, 100a-102a, 109a	-	مظفر
115a	-	معد
44a-45a	-	میرالدین خان باجوری
cm.	-	میرزا محمود ولی
cm.	-	میرزا منصور
cm.	-	میرزا عارف
cm.	-	میرزا عبدالرحمان
80a	-	میرزا مسجدی
29a	-	منصور خان
44a	-	منصور علی خان
115a, 127a	-	موسی کاظم

	ك	
	-	كاشان
97a	-	كعب
115a	-	كمال الدین
127a	-	كنانه
115a	-	كركان بیک
986-91a	-	
	ك	
	-	كدا محمد بختی
900, 876	-	كر ك علی
46a, 806	-	كی شکر
1246	-	كوهر اسان
89a6, 906	-	
	لا	
	-	لاجین
38a	-	لوی
115a	-	
	ل	
	-	مالک
115a	-	منو شلخ

116a	-	محمد اسحاق خان صاحب
95a	-	محمد اعظم خان
6a, 146	-	محمد اسان
38a	-	محمد امین بیک
756, 76a	-	محمد امین چاه آبی
49a	-	محمد امین لاهوری
1156, 1266	-	محمد بانو
1156, 127a	-	محمد بختی
276, 816	-	محمد رضا بیک
	-	محمد سراج الدین خان ابن
986	-	سلطان محمود خان
276, 616-866, 92a	-	محمد شاه
CM.	-	محمد صدیق
	-	میرزا محمد صدیق
CM.	-	شاه طاهر
	-	محمد طاهر بن علی شاه ولی
1276	-	محمد طاهر ثانی
119a6	-	محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب
100a, 1026, 104a-1106	-	محمد میر خان
94a	-	محمد کریم بیک
87a-88a, 916-92a	-	محمد مراد بیک

80a	-	قاضى مير حبيب
115a	-	بالغ
62a, 63a	-	بياه جهك
39c, 54c, 58a-65a, 82a-84a	-	بباد خان (لوت)
87a	-	بباد خان [بن جلال الدين]
115a	-	نحطان
68c, 79c	-	قربان جان
15a	-	قزاق
127a	-	قطب الدين
115c	-	قضى
79ac	-	قل محمد بيك
80ac	-	قلا بيك
70c	-	قند بك كلفه زاي
ca.	-	قمر الدين
ca.	-	لوت
ca.	-	قند
115a	-	قندار
115a	-	قنجان

	-	قالب
115a	-	قريب الله
ca.	-	شاه قريب الله
80a	-	قريب د يوان بيكى
46a	-	قريب محمد
108c	-	عزم حيدر عليخان
20c	-	غادنگ حورنگ
12c	-	غبات الدين
12a	-	غبات الدين
	-	ف
115ac, 126c	-	فاطمه
121a	-	فاطمه بنت عبد الله مؤمى
38a	-	فرغو ميرزا
115a	-	فهر
94a	-	فيمى محمد خان
	-	ف
120a	-	فاسم
92a	-	فاسم خواجه
80c	-	قاضى منصور

1156	-	عبد الشان
806	-	عبد الوهاب شهر بزرگ
38a	-	عبدان بیک
115a	-	مدنان
296	-	مزیز خان
127a	-	علا الدین
127a	-	علام الدین
966, 976, 98a	-	علم خان
1156, 120a	-	علی بن ابو طالب
1156	-	علی اکبر
1156	-	علی اصغر
94a	-	علی برون خان
1156	-	علی دلی
1256-1276	-	علی شاه ولی
1156, 127a	-	علی موسی الرضا
38a	-	عنایت بیک
46a, 516	-	عند لوب
115a	-	عوار
cc6	غ	غازی بیک

38a	-	عبد الرحمان
38a	-	عبد الرحمان
1276	-	عبد الرحمان
cu. عبد الرحمان	-	عبد الرحمان خان
96a, 97a, 106a-1096, 116a	-	عبد الرحیم بیک
38a	-	عبد الرزاق بیک
38a	-	عبد السلام
1276	-	عبد الصدق خان
276, 61a	-	عبد الفیاض خان
986, 99a, 100a-1016	-	عبد القادر بیدل
51a	-	عبد القادر جیلانی
1216-1266	-	عبد الکریم
38a	-	عبد الله
52a, 61a	-	عبد الله [بن احمد]
1276	-	عبد الله جان
1096, 111a	-	عبد الله خان
99a	-	عبد الله صومی
122a	-	عبد المطلب
1156, 119a6	-	

	-	شاه بهادر گار
40a-41c, 43c	-	شجاع سيد نجم الدين
127a	-	شروع
115a	-	شكور بيك
35a, 79ac	-	شمس الدين
127a	-	شهاب الدين
127a	-	شه ترك خان
85c	-	شه درواز خان
41a	-	شهبازده حسن
100a-101c	-	شه منصور خان
42a	-	شفت
115a	-	شردل خان
97a	-	شير عليخان
95a, 97c-99a	-	
	من	
115a	-	صالح
15a	-	شبا بيك
ca.	-	مد بيل ميرزا
		ميرزا محمد مد بيل

	من	
7c, 12a, 14a-17c	-	شهاب الدين عواجيه
	ط	
120a	-	طاهر
29a, 31c	-	طغتم شاه
	ع	
115a	-	عابير
120a	-	عازك
50a-c	-	عازف
6c-c	-	عاشور محمد ديوان بيك
60c	-	عاشور محمد بساول
94c, 98a-c, 101a-105a, 107c, - 109c-111c, 112c	-	عالم خان
116a	-	عبدالاحد خان بهادر سلطان
40a	-	عبد الحار
80c	-	عبد الحميد
10a	-	عبد العالي بيت
21c-22c, 23c	-	عبد الرحمن

806	-	شاه قاسم بيك
116a	-	شاه بياد خان
1186	-	شاه كامان
896, 96a	-	شاه ككور
1156	-	شاه كريم حيدر
1156	-	شاه كمال الدين
116a	-	شاه مظفر بيك
1156	-	شاه مظفر الدين
426	-	شاه منصور ولي
1186	-	شاه ملنگ
896-906	-	شاه منصور خان
116a	-	شاه مير بيك
1156	-	شاه ميرزا حسين
1156	-	شاه نسيم حيدر
1156	-	شاه نصر الدين
1156	-	شاه نقيب حيدر
76a	-	شاه وزير بيك لحي
276, 151a	-	شاه وليخان
616, 666, 77a, 786, 846-856, 866, 87a, 116a	-	شاه ونجي (خان)

	-	شاه عداد داد
1156	-	شاه خطاب
1156	-	شاه خواص نواز
51, 52	-	شاه عليخان ولي
296	-	شاه درواز
116a	-	شاه دولت
296	-	شاه رخ ميرزا
1156	-	شاه سلطان علي
7a, 8a-11a, 18a, 85a	-	شاه سليمان بيك
51, 52	-	شاه سليمان بيك
61a	-	شاه عجاج
1156	-	شاه صفي حيدر
1266, 127a	-	شاه طاهر
1156	-	شاه طاهر الدين
1266	-	شاه عادل
1276	-	شاه عبد الرحيم
116a	-	شاه عبد الرحيم خان
1276	-	شاه عبد العالي
36, 5a	-	شاه عماد
296	-	شاه غريب الله

115a	-	ساروج
5c, 10a	-	سنانقلى خان
127a	-	سراج الدين
113c, 127c	-	سرخ افروز (فضل على بيك)
29c	-	سماد نغاه
124a	-	سعدان كاهنارى
13a	-	سكندر
99a	-	سلطان
110a	-	سلطان راغى
25a, 27a-33a, 34c-61c, 65a, 70c, 84a	-	سلطان نغاه (سلطانك + اودمار)
27c, 76c, 84c, 86a, 92a, 99a	-	سلطان نغاه (سركلان)
103c, 104a	-	سلطان شاه
94a-95a, 108c	-	سلطان مراد خان
29c	-	سلطان محمود
32a, 94c, 101a, 103c	-	سلیمان بيك
18a-19a, 24c-29c, 65c, 66c	-	سلیمان خان

27c, 86a, 88a, 92a, 93a, 94c, 99a	-	سلیمان شاه
124a	-	سمنر
29a, 78a, 113c	-	سنگ محمد
109a	-	سيد احمد خان
27c	-	سيد النساء نعمت بيك
26c	-	شاه ابو الفجى
81a-82c	-	شاه ابو الفجر خان راغى
7a	-	شاه اسماعيل بيك
26c	-	شاه آفتاب
116a-117a	-	شاه اكبر خان
116a	-	شاه امير بيك
116a	-	شاه امير خان
69a	-	شاه سالتو
20c	-	شاه سوزده غور بيك
126c	-	شاه جعفر
115c	-	شاه حذاد
115c, 118a-127c	-	شاه خاموش

83a-84a

دارا بیک

3a

دازد

38a

دله جهان

94a, 95a, 106a

دوست محمد خان افغان

80c

دولت بیک

115c

دولت شاه حسین

80c

دولت محمد باول فارلیج

ر

80a

رحمانداد

80c

رستم بیک

15a

رشد بیک

80c

رشد بیک او ترانجی

120a

رفه

ز

92a, 93c, 100a, 103c

زمان الدین (میر شاه)

120a

زینب

115c, 126c

زین العابدین

120c, 122a

حیدر اسفهان

55c

حیدر بیک بقلی

خ

34a

خداپار خان

38c

خداپار قوش بیک

34c

خدای بردی بیک پروانجی

101c - 102c

خدای نظر امانلیغ

63c-64c

خدای نظر بیک

119c, 120a

خدیجه

115a

خزیمه

cm. ابو المصروف

خواجه ابوالمصروف

80c

خواجه اعرابی

80c

خواجه قل پروانجی

7a, 10c-12c

خواجه نیاز

7a, 12a

خواجه اسحاق

52c

خواجه جان رستایی

38a

خواجه یار

68a, 76a, 80c

خیر الله بیک او ترانجی

1156, 1176, 127a

1276

766, 87a

1256

127a

886-896

936-976, 100a

ح

1276

1206

CM. شهرزاده حسن

127a

14a

CM. شاه خاموش

1156, 127a

1156, 1206, 1266

1196

CM. السفال حیدر

حضر صادق

جلال الدین

جلال الدین ابن شاه و نسی

جلال الدین کی دسته

حسان الدین [من حسن]

جهان خان

جهاندار شاه

خامی داد

حسن [من علی]

حسن

حسن [من شاه طاهر]

حسن بای

حسن شاه خاموش

حسن عسکری

حسن [من علی]

خلیمه خاتون

میدر

656, 666, 68a

706

CM. عبد القادر بیدل

CM. صبر بهاد شاه

674

156

276-286

286

276a, 276-286

160

506

71a

115a

1266

36a

بهادر شاه

بهرام بهاد شاه

بیدل

باده شاه

باده شاه ابن شاه عبد القادر

بهلوان

نعمه بیک

تنی بیک

نوره باز خان

توکل بیک

جالهنوس

جمشید

جصل

جشید بخدادی

جر غلان

806	-	امير محمد بيك
38a	-	امينكدر بيك
	-	ب
99a-100a, 105a6, 1066-109a	-	بابا خان
1186	-	بابا عمر بيكي
10a-116, 126	-	بابا قمر الدين
38a	-	بازونك
cm. شاه بالتو	-	بالتو
38a	-	بالتو جهان
115a	-	برد
127a	-	برهان الدين
cm. ميرزا برهان الدين	-	برهان الدين
506	-	بروا
115a	-	بنت
38a	-	بودني
38a	-	بول اسلام
cm. السلطان بهادر	-	بهادر
886	-	بهادر خان

	-	اعظم آخوند مفتي
31a6	-	اعظم خان
1116	-	افضل خان
1052	-	افس بيك
806	-	السلطان بهادر قارلېغ
cm. 70a, 72a, 846, 85a, 866	-	السلطان حيدر
cm. 60a	-	اكبر خان
cm. شاه اكبر خان	-	اكبر شاه بن
cm. شاه اكبر خان	-	الع بيكمان
74	-	الله بردي بيك
806	-	الله قل
16a, 17a6	-	الهام بيك
108a	-	الهامي
115a	-	امام قل جهان آبي
186, 19a	-	امان الملك خان
946, 966	-	ام كلثوم
120a	-	انوي
115a	-	ابام بيك
706	-	ابسان قلى بيك
117a	-	

УКАЗАТЕЛЬ ИМЕН СОБСТВЕННЫХ.

	I	
115a, 120a	-	ابراهيم
94a, 99a	-	ابراهيم خان
127a	-	ابوالحسن نقيب
127a	-	ابوالخير محمد طاهر
127a	-	ابو محمد جعفر ذوالعجج
127a	-	ابو صالح موسى جيلاني
115a, 122a	-	ابو طالب
115a, 119a	-	ابوالفتح
cm. 127a	-	ابو الفتح
cm. 127a	-	ابو الفتح
127a	-	ابو القاسم عبد الله
9a, 36a	-	ابو السمرف
125a	-	ابو يوسف شاه
127a	-	احمد [بن محمود]
52a, 54a	-	احمد شاه
93a-94a, 99a	-	احمد شاه [بن سليمان شاه]
115a	-	اغشوخ

115a	-	اد
115a	-	ادد
115a	-	آدم
46a	-	آدم
80a	-	آدم
115a	-	آدم محمد
80a	-	آذر
13a	-	ارباب دولت
115a	-	ارسطو
cm. 127a	-	ارميه
127a	-	اودمار
cm. 127a	-	اسمان [بن محمد الله]
111a-113a	-	اسمان
38a	-	اسكندر خان
38a	-	اسلام بيك
38a	-	اسلام بيك دادخواه
115a, 117a, 127a	-	اسماعيل
79a	-	اسماعيل بيك
cm. 98a	-	اسماعيل بيك
98a	-	اسماعيل خان

26)
тат), перу Санг-Духамбада.
Своеобразно передавая классическую традицию эпичес-
кой поэзии, они являются образцом той "областной" литера-
туры Бадхшана, которая для более позднего времени пред-
ставлена рядом известных и замечательных местных по-
этов.²⁷⁾

В оформлении публикуемого списка "Тарихи Бадхшан",
в его палеографических особенностях наша свое яркое вы-
ражение и сама таджикская - среднеазиатская рукопис-
ная традиция, которая также несомненно привлекает внимание
исследователя.

Изучение особенностей "Тарихи Бадхшан"
привело к мысли о необходимости его фотографической репро-
дукции, как памятника во многих отношениях уникального.

Такая работа будет полезна и в качестве
учебного пособия.

К тексту приложены указатели, составленные С.Н.Сок-
ловым.

26) Как было указано выше, вставка на л. 33а или, во вс-
ком случае первые бейты её, принадлежат скорее вто-
рому автору - Фазль-Али-беку.

27) См. напр., Т. П у л о д й. Назаре ба рубонети пеш аз
револуцияи Бадхшан. Институту даришти педагогии
Сталинобод. Маҷмуи китоби. Сериали филологӣ, ҷилди 4.
Сталинобод, 1954, стр. 85, след. Так же Н. Шанбезода.
Шоирони халкии кӯхистони Қудратуллобек ва осори ӯ. Жур-
нал Ширқи сурх. Сталинабад. Декабрь 1958. № 12, стр.
111 - 120.

В дальнейшем предполагается опубликовать и подготов-
ленный полный русский перевод "Тарихи Бадхшан" с необхо-
димым комментарием и родословной эмиров Бадхшана.

А.Н.Болдырев.

стоверным. Однако ценность его определяется не только внешней достоверностью. Хотя оба автора "Тарихи Бадахшан" представляли себе историю страны прежде всего как историю ее царей, "Тарихи Бадахшан" содержит большое количество данных для суждения о жизни народов Бадахшана и соседних областей в XIV-XV вв., общественных отношениях, хозяйстве, исторической географии и этнографии, об обычаях и нравах. Существенно, что "Тарихи Бадахшан" — единственное историографическое сочинение о Бадахшане, созданное бадахшанцами в самом Бадахшане на основании местной, как письменной, так и устной, традиции, подчас отражавшей интересы не только узкой феодальной верхушки, но и гораздо более широких слоев населения.²⁵⁾

Интерес представляют сведения "Тарихи Бадахшан" о культурной и литературной жизни страны.

Таков рассказ о местном культурном центре, возникшем в Сайзабаде при дворе эмира Султан-Шаха I (1747/8-1765/6 гг.) под несомненным индийским влиянием. Украшением двора считался поэт Абд-ар-рахман, последователь Бедия (текст, л. 52а). Будущий преподаватель "светских наук" в медресе Сайзабада получил образование в Лахоре, в Индии же превзо-

25) См., например, суждение о причинах поражения всемогущего эмира Султан-Шаха I в битве с катганскими узбеками: "Так как преданность людей эмиру миновала, то они особенно и не старались сражаться, предпочитая сдаться в плен узбекам, дабы избавиться от эмира" (текст, л. 59а, конец).

шел "тайные науки" другой влиятельный ученый этого круга, а придворный врач был индийского происхождения (текст, л. 49а-49б).

В правление следующего эмира Мухаммад-Шаха (1792 - 1821) после длительных междоусобиц вновь наступили благоприятные условия для культурной жизни, которыми воспользовался Санг-Мухаммад для написания "Тарихи Бадахшан" — выдающегося памятника ранней таджикоязычной прозы.

В языке "Тарихи Бадахшан" (как в первой части, так и в части Фаазль-Али-бека) в большом количестве появляются особенности таджикской народно-разговорной речи, в то время еще не получившие доступ в книжный язык "фāрсии дарī", даже в произведениях, возникавших в таджикоязычной среде на территории Средней Азии.

В частности, "Тарихи Бадахшан" является первым известным письменным произведением, в котором встречаются разговорные глагольные формы, образуемые с помощью вспомогательного глагола "йстāдан" (инд., "истадан", "буд", "рафта йстāда бӯд" (текст, л. 100б). Количество таджикских особенностей встречается и в документах "Тарихи Бадахшан", которая также представляет интерес для самостоятельного исследования.

Внимание историка таджикской литературы несомненно привлекут и многочисленные стихотворные вставки первой части "Тарихи Бадахшан", принадлежащие (за исключением ци-

Мухаммада, названное им так в порядке риторического приема.

В дальнейшем изложении (начиная примерно с 1750 г.) очерк в книге Кушкери существенно отклоняется от "Тарихи Бадахшан", как в последовательности правления отдельных эмиров, так и в их именах и прозвищах. Третья, совсем отличная версия хода политических событий в первой половине XIX в. дает В.В.Бартольд в указанной статье по истории Бадахшана. Так, об эмире Мухаммад-Шахе (1792-1821, покровителе истории эмира Санг-Мухаммада) рассказывается то же, что в "Тарихи Бадахшан" о его отце и предшественнике - Султан-Шахе I (по прозвищу Ахдихар - "Дракон", 1747/8 - 1782/3), а об эмире Султан-Шахе II (по прозвищу Мирзайи Кабир, 1821-1864) то же, что о его отце и предшественнике Мухаммад-Шахе. Такие сведения следует отнести, повидимому, к числу недостаточности имеющихся в распоряжении В.В.Бартольда источников. Именно этот период представляется наиболее достоверным (с точки зрения внешних фактов и дат) во всей первой части "Тарихи Бадахшан", т.к. Санг-Мухаммад был современником Мухаммад-Шаха и прибыл в Бадахшан всего через 4 года после окончания правления его отца, Султан-Шаха I.

Источники автора второй части "Тарихи Бадахшан" - Фазль-Али-Бека были в основном устные. Это, как он сам пишет, "слова, услышанные от людей достоверных, правдивых (л. 114а), поминных, виданных [события] своими глазами

и переживших [их]". Однако он указывает и на использование в каких-то письменных источниках ("са'зйи тарихи") для исправления неточностей в труде Санг-Мухаммада (см. в. II, стр. 10 и 16; текст, л. 114а). Только относительно второго приложения - "Житие Фазль-Али-Бека", Фазль-Али-Бек сообщает, что оно составлено на основании книги "Тахирет-ас-садёт" ("Родословная сейидов").²²⁾

Повидимому, именно устный характер источников Фазль-Али-Бека и привел в его части к значительной хронологической путанице, в которой он даже не попытался разобраться. Путаница начинается с 15-го яридского эмира - Заман-ад-дина, правление которого дано в "Тарихи Бадахшан" как для правления четырех его предшественников (представителя династии) отводятся годы 1821-1864 г. (дата смерти Заман-ад-дина и дата воцарения Заман-ад-дина - 1864 г., не вызывает сомнения).²³⁾ Предположить, что эти четыре "лишних" эмира в действительности правили гораздо меньше времени, т.е. что с 15-м эмиром Заман-ад-дином должны считаться в период между 1821 и 1864 гг.²⁴⁾

В "Тарихи Бадахшан", как в первой, так и во второй частях, имеются и другие неточности, однако их количество мало и в целом источник может быть признан весьма до-

22) Текст, л. 119а. Сочинение это осталось мне неизвестным.

23) Ср. справку А.А.Семенова в цитиров. книге Б.Кушкери, стр. 99, примеч. 1.

24) Примечательно, что именно эти 4 "лишних" эмира вообще опущены в упомянутой статье В.В.Бартольда.

всей книги - 4-го рамазана 1325 г.х., т.е. 11 октября того же 1907 г., в городе Оше (ныне Киргизской ССР).

Из приведенного выше свидетельства А.-З.Валидова также видно, что в 1914 г. мирза Фазль-Али-бек жительствовавший в Оше, в период тем провел несколько лет в Бад-
дахшане.

В книге "Тарихи Бадахшан" представляется собой исторический труд в традиционном духе средневековой историографии, излагающий события правления самостоятельных эмиров Бадахшана, начиная с династии (с рассказа о воцарении эмира Бадахшана в 1070 г. начинается "Тарихи Бадахшан", автор которого Мир-Али-хан /, представляющий себя самаркандского происхождения. Его потомки правили Бадахшаном около 230 лет и последний эмир Бадахшана Мир-Али-хан умер изгнанным в 1300 г. (текст, л. 1116).

Из этого 200-летнего периода на часть, написанную первым автором - Санг-Мухаммадом, приходится около 11 лет. В этой части книги не упоминается об использовании автором для своей работы источников. Наличие довольно точной и обильной хронологии для времени, значительно удаленного от даты соствления книги, богатство деталей, весь нарративный характер повествования, позволяют предположить, что Санг-Мухаммад пользовался для этого периода не столько устными преданиями, сколько документальными

тописного характера. Это обстоятельство в некоторой мере находит себе подтверждение в полном сопадении начал "Тарихи Бадахшан" с началом краткого очерка истории Бадахшана, помещенного в книге Куткеки.²⁰⁾ Так, вплоть до конца рассказа о правлении четвертого эмира, эмира Зайна-ад-дина, т.е. до 1735-6 г., очерк в книге Куткеки представляет собой скатый, но чрезвычайно близкий вариант соответствующего изложения "Тарихи Бадахшан", с совпадением даже некоторых второстепенных деталей (вспом. о походе 13 аксакалов в Индию за Ир-Гар-ханом).

Исторический очерк в книге Куткеки начинается следующими словами: "Из содержания нескольких старинных документов, находившихся у Дехандар-хана, я узнал, что в эпоху наших предков..." и т.д. Эти "старинные документы" в условиях отсутствия архивов в начале "Тарихи Бадахшан" и описанных в нем событиях дает место для предположения, что автор пользовался одним письменному источнику, или несколькими. Впрочем, что автор очерка в книге "Тарихи Бадахшан" пользовался старинными документами" разумеется, что автор

20) Б. К у т к е к и, литирон. рассказ, стр. 90.

21) "Разумеется сын последнего бадахшанского эмира Дехандар-хана, вступившего на престол в 1864 г. и убитого в 70 г. прошлого века". Ссылка А.А.Зверева. В действительности Дехандар-хан не был самым последним правителем Бадахшана из династии эмиров. См. текст, л. 1086, след.

хетней давности.¹⁷⁾

Поскольку нельзя себе представить, что сочинение Санг-Мухаммада просто обрывалось на вышеприведенных словах и не имело никакого заключения, то Фазль-Али-бек несомненно повинен в устранении такого заключения. Он сам прямо указывает на внесение им дополнений и уточнений в труд своего предшественника (см. ниже, стр. 10). Последним добавлением представляется стихотворная вставка (или начало ее), в которой имя автора первой части приведено полностью в третьем лице, но не в виде "тахаллуса", а в логическом и грамматическом противопоставлении автору этой стихотворной вставки, о котором говорится в первом лице (текст, л. 33а, конец):

"Стихал я от старцев, рассказывавших исторические события,

Опытных, стремящихся к высотам /познания/,

В числе их тот, кто знал больше /других/.

Муллы Санг-Мухаммад — о минувших делах", и т.д.

Однако окончательное решение вопроса о вмешательстве Фазль-Али-бека в текст первой части возможно только в случае обнаружения надежного списка сочинения Санг-Мухаммада.

Наши сведения о Санг-Мухаммаде исчерпываются скудными автобиографическими замечаниями первой части "Тарихи

17) 1325/1907 — 120/117 = 1205/1790—91 г.

Бадахшан". Так, он сообщает, что прибыл в Файзабад из Афганистана в 1211/1796 г., т.е. на четвертом году правления эмира Мухаммад-Баха, и, повидимому, примкнул к группировавшимся при его дворе "людям пера". Здесь он получил должность мирзы¹⁸⁾ ("Если он стал эмиром, то я стал мирзой" — текст, л. 71а, стихотворная вставка, последний байт) и в качестве такового, в 1223/1808—9 г. на шестнадцатом году правления Мухаммад-Баха, закончил составление своей династической хроники "Тарихи Бадахшан". Излагая свои религиозно-философские взгляды на жизнь, не отличающиеся какой либо оригинальностью, автор пытается оправдать имя свое, видимо сильную, склонность к вину (текст, лл. 77б—78а, стихи). Ни даты рождения и смерти, ни какие либо другие подробности жизни Санг-Мухаммада нам неизвестны.

Еще меньше знаем мы о его продолжателе — Фазль-беке, или, как он сам себя называет (см. выше) — "Мирзе Фазль-Али-бек Хаджи Сурхадсар Дахим-ах-ахмар".¹⁹⁾

Из принадлежащей ему части "Тарихи Бадахшан" мы узнаем с его слов только то, что эта часть была им закончена в 1325/1907 г., а приложения к ней, как и переписка

18) "Мирзе" является и тахаллусом Санг-Мухаммада в стихотворных вставках.

19) Возможно, что последние два синонима (персидский и арабский) являются переводом турецкого термина "кизылбаш". Их искусственный, книжный и, вероятно, придуманный к случаю, характер очевиден.

нения в первоначальном виде. Вслед за этой записью идет отступление, восхваляющее справедливость Мухаммад-Шаха и сопровождаемое наглядными рассуждениями о праведной царской власти вообще (текст, л. 73а-75б).

Это отступление, как и всё, относящееся к личности Мухаммад-Шаха в предшествующей части книги, выдержано в тех панегирических и льстивых тонах и формулах, которые в средневековой историографии могут исходить только от придворного летописца - современника, писавшего в расчете на похвалу и благоволение. Другими словами, можно считать, что это отступление также принадлежит автору первой части - Санг-Мухаммаду.

После этого отступления, изложение возвращается к событиям правления эмира Мухаммад-Шаха до 1223/1808-9 г. Это рассказ о разправе эмира с врагами (л. 76а-76б), о походе на Бугиана (л. 77-а - 78б), о раздаче придворных званий и приближенным (л. 79а-81а) и о завоевании области Раг (л. 81а-83а). О принадлежности этих рассказов перу Санг-Мухаммада говорит не только тот же панегирический тон и стиль, но и наличие авторского "тамиза": Санг-Мухаммад - "Мирза" в конце обзорной стихотворной вставки к рассказу о завоевании Бугиана (л. 78а). Рассказ о завоевании области Раг заканчивается словами: "Эмир Бадахшана завладел крепостью и всей областью Раг и победоносно возвратился в крепость города Сайзабад" (л. 83а, начало).

Далее в тексте читаем: "Время правления эмира Мухаммад-Шаха было тридцать лет. Начало восшествия на престол упомянутого эмира было в 1207 году [и он правил] по 1237 год хиджры. После этого он удалился от дел". Далее идет очень краткое изложение некоторых событий жизни Мухаммад-Шаха до его воцарения (поражение и казнь Кубад-хана, захват Бадахшана Сах-Банди-ханом и изгнание Мухаммад-Шаха), 16) событий, относящихся к 1790-92 гг. и уже подробно рассказанных в предшествующих разделах книги, при чем это повторное краткое изложение дает отличную, самостоятельную версию и полностью лишено панегирического тона в отношении Мухаммад-Шаха.

Данное сопоставление достаточно ясно показывает, что именно с приведенных выше слов: "Время правления эмира Мухаммад-Шаха было тридцать лет" и начинается часть Фазль-Али-бека, тогда как предшествующие слова: "Эмир Бадахшана завладел крепостью и всей областью Раг и победоносно возвратился в крепость Сайзабад" принадлежат еще Санг-Мухаммаду. Приступив к изложению труда своего предшественника, Фазль-Али-бек решил прежде всего дать собственную версию некоторых уже рассказанных Санг-Мухаммадом событий 1790-92 гг.: это и было свое выражение в его словах о том, что он излагает события 120-ти

16) После этого рассказ переходит к потомкам Мухаммад-Шаха, правившим после него.

вспомогательных в основном почерке рукописи, как снабженных так и не снабженных упомянутой цифрой — подписью.

Кроме этих приписок, принадлежащих Фазль-беку, имеется сравнительно небольшое количество маргиналий, тонкий, характерный почерк которых заметно отличается от почерка Фазль-бека. Эти приписки выполнены в карандаше, впоследствии обведенном черной или красной тушью и очевидно являются читательским комментарием.¹³⁾

Фазль-Али-бек "Сурхатсар", называя себя "вторым автором" книги, не указывает точно, с каких именно слов в тексте начинается его изложение, ограничившись, как указано выше, неопределенным утверждением, что им описаны события 120-ти летней давности. Вычитая это число из 1325 (год завершения Фазль-Али-беком его части), получаем 1205 г.х. (1791 г.н.э.), что казалось бы, и является тем годом, с которого Фазль-Али-бек начал свое изложение. Если это, как мы увидим ниже, почти верно в отношении начала изложения Фазль-Али-бека, то изложение в первой части книги, т.е. в части Санг-Мухаммада в действительности доведено до более поздней даты.

13) См. напр., л. 82б, где три приписки. Первая, почерком Фазль-бека, раскрывает значение хронограммы в тексте. Вторая (внизу, ближе к краю листа) — другим почерком, оспаривает этот пересчет и дает другой (не 1211, а 1259). Слева от второй приписки — третья, опять таки рукой Фазль-бека, отвергающая второй пересчет и восстанавливая первый. Таким образом, здесь зафиксирован своеобразный спор автора с читателем.

Более точное решение вопроса вытекает из анализа текста.

В описании правления эмира Мухаммад-Баха мы видим следующую запись (текст, л. 73а): "От времени вступления на престол эмирства сего уважаемого эмира до наших дней шестнадцатый год пошел, что он правит, соответственно 1223-ий год хиджры, повторяю прописью: тысяча двести двадцать третий год хиджры".¹⁴⁾

Поскольку второй автор, Фазль-Али-бек "Сурхатсар", закончил свою часть, согласно его собственным, приведенным выше, словам в 1907 г., то приведенная запись естественно может принадлежать только ему. Приведенная запись первой части, мирзе Санг-Мухаммаду. (1223 г. х. — 1808/9 г.н.э.), в которой описаны события, упомянутые в основном рассмотренного эмира Санг-Мухаммада (без добавления Фазль-Али-бека).

Таким образом, не оставаясь в стороне от истории, часть "Тарихи Бадахшан", доведена им до кесты эмира Мухаммад-Баха и закончена в 1907 г.

Однако приведенная запись, относящаяся к Санг-Мухаммаду, текстуально еще не является окончательной.

14) 1223 г.х. является 1808/9 г.н.э.

15) А.—С. З а л и л о в, "История Бадахшана", т. II, стр. 303, и 3 описания.

зывает себя в конце текста "Тарихи Бадахшан" (л. 1136), раскрывая историю написания и переписки этой книги в следующие времена:

"Таковы эмиры Бадахшана, с начала до конца, которые были упомянуты в этой репродуцированной книге "Завершение истории Бадахшана", [оконченной] в году тысяча триста двадцать пять, соответственно 1907 г. христианской эры¹² рукой мирзы Сааль-бек-хаджи Сурхадсар'а. До того [эту книгу] в основном сочинил мирза Санг-Мухаммад, довел до определенного места и оставал, а ничтожнейший раб начал с места, [до которого] довел [изложение] первый автор, дополнил его свод своим сподом и изложил события минувших дней [давностью в] сто двадцать лет, доверившись словам, услышанным от людей достоверных, правдивых [114а], похвальных, выдавших [эти события] своими глазами и переживших [их].

Проверив и дополнив некоторые недостатки [этих сведений] по некоторым имеющимся историческим сочинениям, исправив даты и неправильно указанные места происшедших событий, он ничтожный Сурхадсар объединил [все эти сведения] в [своей] книге.

Да простят мне читатели этой хроники все ошибки и недостатки, которые они заметят, и ради бесхитростности моей да не взыщут с меня, памятуя об основной цели этих листов, которая заключалась только в [том, чтобы расска-

12) На полях приписка "1325/1907".

зать об эмирах Бадахшана, событиях жизни и делах правления их.

Так кончал я. Так изъявляю я свою готовность к услугам, раб немощный, признавший свою слабость, второй автор мирзы Сааль-Али-бек Сурхадсар. Окончена книга".

Далее в рукописи следуют три приложения к "Тарихи Бадахшан": 1) Родословная шахов Лугмана (лл. 1146-1176), 2) Житие сейида Шах-Хамуша, родоначальника шахов Лугмана (лл. 118а-1266), 3) Родословная сейида Али-Бах-Вали, родственника Шах-Хамуша (лл. 1266-1276). Последнее приложение заканчивается колофоном:

"Окончены родословные Бах-Хамуша и сейида Али-Бах-Вали, прозванного Бах-Хамуш-нагаз, четвертого рамазана 1325 года хиджры в городе Ом, рукой и пером мирзы Сааль-Али-бека Сурхадсара Дахым-ал-ахмар'а.

Письмена на листах времени останутся на сотни лет,

Когда бедный писатель [давно уже уйдет] в землю.

Окончена книга помощью господи [писателя].

Руке переписчика основного текста - Сааль-бека, принадлежит и большая часть приписок на полях. Эти приписки в большом количестве случаев снабжены в конце цифрой 11, играющей роль как бы подписи. В одном случае (л. 766, разъяснение терминов "тунхана" и "бандар") приписка, выполненная в основном почерке рукописи, подписана не цифрой, а словом "Сурхадсар", что не оставляет сомнения в принадлежности самому Сааль-беку и остальных приписок,

-Мухаммада, но в дальнейшем изложение истории Бадахшана, "доведенное до настоящего времени самим владельцем мировой Фазль-беком, прожившим в Бадахшане несколько лет".⁹⁾

Дальнейшая судьба двух указанных списков нам не известна. Однако перечисленным признакам второго списка - автографа Фазль-бека вполне удовлетворяет рукопись, хранящаяся ныне в рукописном фонде ленинградского отделения Института Востоковедения АН СССР под названием "Тарихи Бадахшан" (шифр В 2311). Этот список, как видно из текста (см. ниже, описание рукописи), является автографом Фазль-бека (его имя полностью - Фазль-Али-бек "Сурхатсар"); в первой своей части список содержит историю Бадахшана, составленную Саит-Мухаммадом Бадахши, во второй - "Заявление" ("тастикма") его, принадлежащее тому же Фазль-Али-беку, доведенное до 1325/1907 г. и тогда же им переписанное в городе Оше. Повидимому, указанный список В 2311 и есть тот автограф Фазль-бека, который был отмечен А.-З.Рахидовым в 1913 г. в Андижане в руках самого Фазль-бека.¹⁰⁾

9) А.-З. В а л и д о в. Цитиров. работа, стр. 311, и 11 описания. Таким образом, здесь идет речь об автографе Фазль-бека.

10) В инвентарных записях рукописного отдела ДО ИВ АН СССР и сохранились не сохранились никаких сведений о происхождении списка В 2311. Однако можно думать, что список поступил в коллекцию после 1926 г.

Как отмечают М.Е.Массон, покойный А.А.Семенов сообщил ему в 1929 г. о существовании еще одного списка "Тарихи Бадахшан", находящегося тогда в собственности частного лица, "приобретшего список много лет назад на Памире".¹¹⁾ Судьба этого списка в настоящее время также неизвестна.

Переходим к более подробному описанию рукописи В2311

Сохранность рукописи отличная. Переплет кожаный, матерчатый, размером 20,5 X 12,5. Размер листов 20,1 X 12; число листов 132, из них первые два и последние три листа без текста и пагинации. Бумага плотная, желтоватая, лощеная, среднеазиатского производства. Текст занимает пагинированные листы 16 - 1276. На каждой странице по 13 строк текста, со значительным количеством маргиналий различного происхождения (см. ниже).

Текст "Тарихи Бадахшан" занимает лл. 16-114а, затем следуют три "приложения" (лл. 114б-1176; см. ниже).

Почерк - ясный, грубоватый насталик, типично среднеазиатского характера, с небольшим количеством лигатур типа кикасте. Этот почерк проходит через всю рукопись без изменений, не оставляя сомнений в том, что список с начала до конца выполнен одним лицом. Это лицо полностью на-

11) М. Е. М а с с о н. Цитиров. работа, стр. 106, примеч. 53. Поскольку речь идет, судя по контексту, о списке с добавлением Фазль-Али-бека, то приобретение могло быть сделано не ранее 1907 г.

ния Азии". 5)

Первая из упомянутых работ содержит обстоятельный историко-географический очерк Чатрала и Мистуки (I, стр. 25-34 и 41-45) совместно с топографией по вторжениям бадахшанцев в Чатрал в новейшее время (I, стр. 28, примеч. 15), историко-археологический обзор Вахана (I, стр. 60, след). Во второй работе находим данные о китайском политическом воздействии на Джунгань и Бадахшан (II, стр. 880-1, 858) и описание исторического пути из Китая в Бухару по берегу Панджа.

Очерк, следует упомянуть об одном коротком, но содержательном произведении - "История Джунгана" также доступном в русском переводе.⁶⁾ Эта работа, составленная в новейшее время джунганским мирзой, основана на местной исторической традиции и на каких-то нам неизвестных, также местных, письменных данных, в том числе на эпиграфических памятниках.

Значительное увеличение доступных сведений по истории Бадахшана в XVIII-XIX вв. позволило советским исследо-

5) A u g e l S t e i n. Serindia, v. I-IV. Oxford. 1921. Serindia, v. I-IV. Oxford. 1924. В этих работах приведены ссылки на издания различных описаний и путешествий, содержащих сведения о Бадахшане.

6) А. А. Семенов (с персидского перевода) "История Джунгана". Протоколы Туркестанского кружка любителей археологии, год XII, Ташкент, 1917.

вателям последнего времени расширить и уточнить соответствующие разделы в двух сводных работах по истории народов Узбекистана и Таджикистана.⁷⁾

Однако составление сводной историко-географической работы по истории народов Бадахшана и сопредельных областей до последнего времени затруднялось отсутствием надлежащих письменных источников, которые отражали бы местную бадахшанскую, или близкую к ней, историко-географическую традицию.

Первое сообщение о существовании источника, могущего восполнить в той или иной степени этот пробел, появилось в нашей научной литературе в 1915 г.⁸⁾

В числе рукописей частных собраний, осмотренных автором сообщения в 1913 г. в Фергане, отмечалось сразу два списка сочинения носящего название "Та'рих-и Бадахшан" ("История Бадахшана"). Первый список, находившийся в Коканде, позволял определить, что автором сочинения являлся Сант-Мухаммад Бадахши, и что изложение истории Бадахшана охватывало период с 1068/1657-8 по 1223/1808-9 гг.

Второй список "Тарихи Бадахшан" был обнаружен в Андижане, в руках местного мирзы по имени Базль-бек. Однако этот список содержал не только сведения о Бадахшане, Сант-

7) См. "История народов Узбекистана". Ташкент, тт. 1 и 2, 1947-1950. Б.Г. Гафуров "История таджикского народа". Сталинабад, 1952.

8) А.-З. Валидов. Восточные рукописи в Ферганской области. ЗВУ. XXII, 1915, стр. 308, и 3 описания и стр. 311, и 11 описания.

большом значении Бадахшана в истории международных отношений Востока, так и о том, что Бадахшан имеет богатую "внутреннюю" историю, проникнутую героической народной борьбой против эксплуататорского класса и за утверждение своеобразной, собственной, независимой государственности.

Имеется все основания думать, что история Бадахшана заслуживает самостоятельной, монографической разработки в свете современной исторической науки.

Однако до настоящего времени единственной исторической работой, специально посвященной истории Бадахшана, остается небольшая статья В.В.Бартольда, напечатанная в 1910 г. в Энциклопедии Ислама (под словом "Бадахшан"). Но и в этой работе история Бадахшана рассматривается только до 1873 г. (английское завоевание), причем период после 1849 г. (узбекское завоевание) рассмотрен менее подробно, чем предыдущие.¹⁾

В настоящее время наука располагает обширным материалом, который не был доступен В.В.Бартольду во время

1) О неудовлетворительном состоянии изучения истории Бадахшана и о необходимости этого изучения см. также замечания М.Э.Массона, впервые приведенного монети Сад-ханского чекана для выяснения существенных вопросов истории джаратавидского государства середины XIV в. См. М. Э. М а с с о н. Исторический этюд по нумизматике джаратавидов. Археология Средней Азии, IV. Труды САГУ. Новая серия, вып. CXI. Исторические науки, книга 25. Ташкент, 1957, стр. 86.

написания им вышеупомянутой статьи.²⁾

Так например, большое количество сведений по истории Бадахшана эпизодически встречается на протяжении объемистой истории Афганистана "Сирад-ат-таварих", составленной эмиром Халибуллоем и Файз-Мухаммадом Катибом и изданной в Кабуле в 1913 г. (1331 г.х.).³⁾ Краткие справки по истории Бадахшана (начиная с 1068/1657-8 гг.), Катагана, Камиров и Бахана, Шугвана, Дары: - Рустака содержатся в описании Катагана и Бадахшана, составленном афганским чиновником в 1923 г.⁴⁾

Обширный культурно-исторический и археологический материал по связанным с Бадахшаном областям приведен в двух капитальных трудах А.Стейна "Сария" и "Внутрен-

- 2) Из доступных в то время изданий В.В.Бартольд повидимому не использовал только книгу "Автобиография Абду-рахмана-Хана, эмира Афганистана". СПб. 1901, тт. 1-2. Сведения о прибытии "кашгарских хожей" в Бадахшан в 1799 г. можно было почерпнуть в "Записках" Демис-ад-дина Бухарского (В. В. Г р и г о р ь е в. О некоторых событиях в Бухаре, Коканде и Кашгаре. Казань, 1861. Текст, стр. 32-33, перевод, стр. 34-35.
- 3) См. А. А. С е м е н о в. Светлые истории. Ташкент, 1925 г.
- 4) Бурхан-уд-Дин Нушкеи. Катаган и Бадахшан. Переод с персидского под редакцией А.А.Семенова. Ташкент, 1926. Эти исторические справки основаны, повидимому, только на местной традиции, передаваемой без всякой критической оценки.

Печатается по постановлению
Ученого совета
Восточного факультета

Ответственный редактор
проф. Н. П. ПЕТРУШЕВСКИЙ

- 3 -

ВВЕДЕНИЕ

Публикуемый в фотографической репродукции текст имеет целью открыть доступ к еще неизученному и неиспользованному в науке источнику по истории Бадхшана и сопредельных областей (Дарваза, Бухара, Кокандина, Читрала) в VIII — XIX вв.

Географическое положение Бадхшана определяло его значение как промежуточной территории, через которую с древних времен осуществлялись торговые, политические и культурные связи между Передним Востоком, Ираном, Средней Азией, Индией и Китаем.

В настоящее время Бадхшан входит в состав Таджикской ССР в виде Автономной Горно-Бадхшанской области. Большая часть территории и его части принадлежат...

Сведения о Бадхшане содержатся в древних историко-географических источниках — греческих, римских, персидских, охваченных работами А. Х. Х. и др. (греко-бактрийское население, Марко Поло, сочинения европейских путешественников и др.). В настоящее время, к сожалению, некоторые данные, содержащиеся в этих источниках, во многие случаи и опровергаются историческими и др. трудами, рассматривающими историю Средней Азии, Ирана и Афганистана.

Все эти данные усугубляются тем, что...

АНТИКВАРНАЯ КОМПАНИЯ "А.А. КУЗНЕЦОВ"
УНИВЕРСИТЕТ ИМЕНИ А.А. КУЗНЕЦОВА
Восточный факультет

Иранская филология
курс I

ТА'РИХ-И БАДАХШАН „История Бадрахшана“

Фотографическая репродукция
издания, изданного

Подготовил и издал
А.Н. КУЗНЕЦОВ

Издательство
Ленинградского университета
1959

ЛЕНИНГРАДСКИЙ ОРДЕНА ЛЕНИНА ГОСУДАРСТВЕННЫЙ
УНИВЕРСИТЕТ ИМЕНИ А.А.ЖДАНОВА
Восточный факультет

Иранская филология
выпуск I

ТА'РӢХ-И БАДАХШӂН
„История Бадрахшана“

Фотографическая репродукция рукописного текста,
введение, указатели

Подготовил к изданию
А.Н.БОЛДЫРЕВ

Издательство
Ленинградского университета
1959

مجلس العلماء
مكتبة
مجلس العلماء
مكتبة



История Бухары

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



9 5 5 6 0 1 8 4

История Бухары



История Бухары

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



9 5560184

История Бухары